

کتاب الفیاض فی معرفة السیاق

بمطبعة دار الفیاض

تصحیح و مقابله و مقدمه
عزیز الله فیاضی

په دوو وروستو پوړيو کې پښتو د چاپ شوو آثارو په مينه پيژندونکي ته

مطبعة دار الفیاض

بمطبعة دار الفیاض
۱۳۵۶

طبع اول

تاریخ طبع : اسد ۱۳۵۶ ش

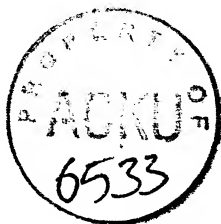
تاریخ نشر : دلو ۱۳۵۹ ش



خاتم دولت امپراتوری تیمور-شاه در دران ، که در مرور (۲۲)
 سال ۱ این بیت طبع زاد خود آن شاعر شهریار ، منقور و مروج بود ،
 است :

بعالم دولت تیمورشاهی

علم شد از عنایات الهی



تیمور شاه شاهان پښتون و پښتو زبان

و

احیاء کننده و تقویت دهنده هر د و زبان پښتو و دری در

افغانستان کبیر و کهن

اعلی حضرت تیمور شاه در دران ، دومین امپراتور بزرگ طا یفه
ابدالی افغان که پیش از چهل و هشت سال عمر نکرده است ، مردیست
دارای قدرت و استعداد در زبان پښتو و دری و این عمر تقریباً مختصر را
که بطور دائم در اسفار نظامی و سیاسی و مهمات امور دفاعی و امنیتی
و حفظ استقلال تاریخی و اداره کلیت بلاد شامل قلمرو وسیع شاهنشاهی
موروثی افغانی بسر برده است ، با وصف تمام گرفتاریهای عسکری و
اداری شب و روز در حفظ فرهنگ اصیل افغانی یعنی زبان پښتو و دری
نوز جماعت پیش از حدی را متقبل گردیده و نقایحی از خدمات پسندیده
علمی و ادبی خود بجا مانده است . از شاهنشاه مقتدری که حیات و اوقات
اودائماً مصروف انجام واقعات باشد ، اگر که مانند شخص موظف نمی
تواند در رشته های مخصوص هنر و فرهنگ خدمت کند ، اما بنا بر ذوق

و علاقه سرشار خودش و هم بروفق تا کید و وصایای پدر نامور ادب پرورش در راه ادب و کتنور اسلامی افغانی قدم های بس وسیع گذاشته است. و سلسله کارنامه هایش بروفق اسناد و مأخذ صحیح کاملاً بیاد میدهد که از هنگام طفولیت تا ایام وفات نفسی براحت نکشیده و اندک فرصت کامل و مستقل برای اجراء مأمول مقدس در امور تألیف و تردیف آثار نیافته است. که سند قوی این گفتار را تاریخ نظامی و سیاسی عهد پدرش و خودش میتوان دانست.

تیمور شاه با آنکه طول حیات او را از بد و پیدایش تا روز مرگ بتکالیف سفرها و محاربات و بزیار گران عهده های شاهی و شاهنشاهی و فتوحات و غزوات بسرگردید بر حسب توجه مزید اعلیحضرت احمد شاه در دران و اقتضاء ارثی نیاکان و استعداد خدا داد خودش، از کسب فضائل علم و ادب و درك کمالات معنوی و حس لذت شعر و شاعری در دوزبان پشیتو و دری بی بهره نماند. و در هر شهر و ولایت که بنا با اقتضاء وقت رحل اقامت میفرمود، با هر گونه گرفتاری نظامی و سیاسی و مهمات سلطنتی، غالب اوقات خود را به تحصیل علوم شرعی و ریاضی و ادبیات و طبیعیات و منطق و تصوف صرف نممود و علوم و روجه و دروس مقتضیه را از اساتید نامدار فراسی گرفت. و در خلال اوقات نبرد آزمایی و گرفتاریهای واری امور قلمرو امپراتوری افغانی اوقات فراغت را به صحبت علما مجید و شاعران فاضل و منشیان مقتدر و تاریخ دانان متبحر و پرهیز گاران متشرع و متصوف میگذرانید. و بطوری که خود عقیده دارد در اثر دعا و دستیار ی و پشتیبانی نامداران علم و قلم و ارباب عرفان و تصوف بمراتب بلند و ارجمند رسید. و بپاداش همان احسانهای معنوی و تلقینات روحی که از گروه علم و ادب و تقوی حاصل کرده بود، تا ختم حیات با آن طایفه ظاهر آ و باطن آدر تماس بود و اعتقاد باطنی با صاحب شرع و تقوی داشت. و اشعار عاشقانه و صوفیانه اش خود گواه این حقیقت است و نیز سلسله فرمانهایش ثابت میدارد که مخلص و محب اهل الله و دوستدار و مشوق و مربی گروه علماء و ادباء بوده است. و به تحصیل علم تفسیر - حدیث - فقه - صرف - نحو - ریاضی قدیم - طب قدیم، عروض - معانی - بیان صرف

همت سینعود و تاسیسات اداره های بزرگ خزینة الاشرف و تسمیح خانه
 و خانقاه از کمال توجه شاه شاه موصوف در راه پیشرفت و ترقی علوم
 مقتضیه اسلامیة و ثائق درخشان و نمایان بجا مانده است. و در اثبات
 فضائل و کمالات معنوی تیمور شاهى سه سلسله اسناد قوی و انکار
 ناپذیر مورد نظریقین داریم. اول اسناد و ثائق عهد دولت او - دوم
 اقوال شاعران و نویسندگان عصر او - سوم دیوان اشعار خودش. و
 اقوال حماسی و اخلاقی تیمور شاه ازین نگاه بیشتر خوش آیند است که
 آنچه گفته است از عملیات عسکری و افکار سیاسی او یکسر پیدا است که
 بهمین نسبت در سراسر صفحات این کتاب ابیات منتخب او را از نظری
 گذرانیم و اسناد خدمات برجسته اش را در خلال نگارش ارائه مینمائیم.
 اعلی حضرت احمد شاه در آن دربارۀ پسر اول و ولیعهدش تیمور شاه
 و مخصوصاً از نگاه تعلیم علوم دینی - مذهبی - ادبی - و پرورش در امور
 عسکری و ملکی توجه خاص داشت. تیمور شاه از هنگام طفولیت در
 قندهار که متر استقرار داشت، و سبب این مفارقت از سر زمین دیرین این
 بود که اغلب اوقات را به هرات - کابل - لاهور - و هم در اوقات سفرها
 و لشکر کشی هادر نقاط بعید قلمرو امپراتوری با پدر خود بسربرد و در
 طول ایام و اوقات بنوعی که مذکور شد از فیض مصاحبت عالماً - خطباء
 منشیان فاضل و تاثیر صحبت رجال بزرگ دولت بعید نماند و ناسهای رجال
 فاضل و مقتدر آوان شاهزادگی و شاهنشاهی او در ضمن مختصر سوانح او
 در این کتاب آمده است. تیمور شاه زبان محاوره اش اصلاً پشتو و اما
 بجهت تقویت و حمایت زبان دری نیز کمال توجه از خود ابراز نمود. و آن
 شهریار شاعر بیدار دل، روح حماسی افغانی را در قالب الفاظ شیرین و
 متین هر دوزبان دیرین پشتو و دری که دو میراث بزرگ پدران افغان است
 حفظ کردن خواست. چه شاه فردهای ممتاز و مشخصی که بوصف شان
 عسکریت و سیاست گفته است، ثابت میدارد که قدرت قریحت توانا و قوت
 قکرو عمل شاه شاهه انا بصفت سر قهرمان ملت افغان به آن عصر و زمان
 برای حفظ موارث افغانی و تقویت روحی ملی و ترویج و احیاء افکار
 عنعنوی قومی و اثبات خصائل پسندیده باستانی این ملت نجیب و شریف
 برای ادوار تاریخ ما بعد بحیث گنجینه اسناد و دستور العمل عسکری و

سیاسی و در مسایثار و وطن پرستی بصورت علمی و عملی باقی و پایداری مانده است. و بروفق همین اساسات متین است که تیمور شاه احیاء و حمایت هر دوزبان اصیل ملی را که بدو نام پښتو و دری از مرور تاریخ و سیله شرف و افتخار این ملت با دیانت شناخته شده است، اهم و ضرور دانسته به استحضار علماء و شعراء و نویسندگان هردو زبان کوشیده است. و بر علاوه تمام آن علاقایی که در خصوص هردو زبان رسمی و ملی این مملکت باستانی داشته است. دیگر سیاست فرهنگی او این بوده است که صفویان ایران و کورگانیان هندوستان و حکومت نظامیه کنگر و صرف دراهم و نقود هنگفت، افتخارات تاریخی و ادبی افغانستان کهن را بطرف خود جلب کردن میخواستند. و در لباس ادب زبان دری سیاست استعماری خود را بکار بردن آرزو داشتند. چنانچه بسی شاعران و نویسندگان و مورخان و آثار گرانمایه دانشوران بلاد و ولایات افغانستان بهروردور بطرف اجانب کشانیده شدند. و سیاست دفاعی احمد شاهی و تیمور شاهی در خصوص حفظ فرهنگ دری نهایتی بشمری بار آورد که تفصیلش را تاریخ دوره احمد شاهی و تیمور شاهی میدهد و در مقدمات این کتاب نمی گنجد. چون افغانستان قلعه مستحکم اسلامی و مرکز ثقافت و مهد اولین پیدایش زبان پښتو و دری است، تیمور شاه را خصایل موروثی و ذاتی او بدان واداشت تا به پیروی افکار و نیات پدران و سیاست فرهنگی همشینیان بزرگ که عده مردان مقتدر با فضل و دانش بودند، در احیاء و پیشرفت هردو زبان پښتو و دری و حتی حفظ کلمات ترکی بجهت حفظ و نگهداری ذخائر معنوی موروثی ملی و اجتماعی و استرداد گنجینه های بیشمار هنر و فرهنگ این سرزمین قدم های فزاینده را در دو نقود گرانقیمت گذشتگان افغان را از اثر اتفاق علماء و شعراء واپس بید قدرت افتخار این ملت با شهامت بیاورد. و بقوت اتحاد طایفه پښتون و صاحبان زبان پښتو، زبان دری را بر وجهی که مطلوب از باب سیاست و کیاست است تقویت بدهد و محتاج به تقویت و مساعدت دیگران نگذارد.

و بقرار این حسن نیت و عقیدت که افغانستان را از هر نگاه مملکت پهناور و مترقی و مستقل و معتدل میدانست، از بدو جوانی تصمیم نمود که مطابق ارشادات پدر، از لحاظ پیشرفت های لسانی و ادبی نیز مملکت

کاملاً مقتدر و مستقل بشناسد و بشناساند. و روی همین اساس از آغاز دوره جوانی یعنی از بدو تقرر و جلوس برمسند دارائی افغانستان کنونی (۱۱۶۷ ق) (۱۷۵۳ م) عزم بالجزم فرمود که نخست تذکره احوال و آثار تمام شاعران و برگزیدگان دری زبان افغان را از بدو ایجاد شعر دری که از سرزمین مقدس افغانستان سرچشمه گرفته است تا عهد خود و در تحت نظر هیئتی از علماء چید و فضلا متبحر کشور به حلیه تالیف و تردیف در آورد. و از سنه (۱۱۷۰ ق) (۱۷۵۶ م) مولوی فیض الله خان معلم دوره نوجوانی آن شاهنشاه بعهدۀ نظارت هیات تالیف تذکره الشعراء تیمور شاهی مقرر و مؤلف گردیده و سوانح چهارده صد نفر شاعر را فراهم آورد و تیمور شاه شهریار شاعروادیب هردو زبان پښتو و دری باین ذریعہ و وسیله در حفظ و ادامۀ استقلال ادبی افغانستان نیز مانند استقلال سیاسی و نظامی آن خدمت بسزاند. و جمیعت های شاعران پښتو و دری زبان را که تقویت دهنده و مؤید و معده هردو زبان ملی افغان اند، در مراکز بزرگ قلمرو امپراتوری افغانی حکم استحضار و استقرار دائمی بخشید و از علماء و شعراء کتاب و انجمن حضور مقرر و ممتاز و مصروف بخدمات مرجوعه علمی و ادبی نمود که و ثائق معتبر این بیانات و نکات مجموعه اسناد و ارقام آن شاهنشاه و مؤلفات و مصنفات شاعران شیوا بیان همان دوره درخشند و ادبی کشور است. و خلص اینکه تیمور شاه هر دوزبان پښتو و دری را تقویت دهنده و حمایت کنندۀ فرهنگ یکدیگر قرار داد و اسباب اتحاد حقیقی مابین زبان پښتو و دری و وسیله استقرار و استحکام بخشید. و کتاب تاریخ مکمل و اشتباه ناپذیر مؤید این گفتار همانا دیوان اشعار آن شاهنشاه است که هر گونه خصوصیات فکرو نظرش را در عالم حقیقت بود بعث سپرده است.

و دیوان اشعار او چون زاده قریحت شهریار بزرگ است، بر علاوۀ مزیت و کیفیت ادبی بهیث یکک مجموعه کامل تاریخ نظامی-سیاسی اجتماع-بین المللی-نیز شناخته میگردد، چه مسائل بس مهم را بر مزهای عارفانه و عاشقانه بآن طوری که خاصه شعراء بزرگ فلسفی است، اداء کرده و بهمین صفت است که اشعار ظاهر آعشقی او بمثابة شاهنامه در صدر سینه تاریخ ملل آزاد جهان جا گرفته و بعضی از ارباب

اقتدار اجانب در بدست آوردن آن همت گمارده اند . و تیمور شاه
همدرین خصوص چه خوش فرموده است :

تیمور شاه از بهی تحسین شعر تو

ورد زبان خاق جهان گفتگوی تست

تیمور شاه خواسته است که فرمانروای قلمرو ادب هردوزبان پشیتوو
دری ، باید شخصاً نیز بهردوزبان فرمانروا و دارای تسلط کامل ادبی باشد
و اینکه بعضاً گفته اند :

اشعار دری تیمور شاه چگونه بر اشعار پشیتوی آن کثرت دارد ؟ و هم
اینکه گفته اند دلیل امتکام کلام اودرزبان دری این است که مادرش
دری زبان بوده است . این حدسیات بیجا است . و حقیقت این است که
مجموعه اشعار پشیتوو کلیت مصنفات و مولفات آن دوره تا کنون کاملاً
فراهم نیامده و باور میشود که تعداد اشعار اودر هردوزبان زیاد و
باهم مساوی است . و در خصوص دری زبان بودن مادر تیمور شاه تا
اکنون سندی بدست نیامده که احمد شاه و تیمور شاه از باعث قومیت
آن محترمه چیزی گفته باشند . تیمور شاه از اصلا ب و ارحام سدوزئی و
پشیتوزبان است . و مانند تیمور شاه بسیار نفراز طایفه ابدالی بزبان
دری شاعر و نویسنده بوده اند و مادرهای شان از طوایف غیر افغان نبوده
است . و بود ندر جالی که مادرهای شان از طوایف غیر پشیتون و اما
قدرت و استعداد شعر گوایی در زبان دری نداشته اند .

یعنی دلیل شاعر بودن دری این نیست که حتماً مادر با بد غیر طایفه
پشیتون باشد و پشیتون ها صاحب هردوزبان اند .

وزبان دری مانند زبان پشیتو در سرزمین زابلستان پرورش یافته و در
هر عصر مانند پشیتوزبان مکالمه و تحریر طوائف افغان بوده است ، بصورت
کسبی و تقلیدی باین خاک قدس نرسیده و از این مرز کولک و رستم به
سرزمین های دیگر پرتو تجلی بخشیده است . بزرگان قندهار اعم از درانی
و غلزانئ مکاتیبی که در رد اقوال سران استعماری بدوره های مختلف
نوشته فرستاده اند ثابت کرده اند . که قدرت ادب و انشاء در زبان دری
بدرجه کافی داشته اند چنانچه شاهان هوتکی فرمانها و مسکوکات خود
را که در اصفهان بزبان دری رواج داده اند سیامت آنها هم همین بوده

که خود را محافظ هر دوزبان و حامی سرزمین ادب پیت و ودی میدانستند.
 اعلیحضرت احمد شاه در دران خود نیز قوت و قدرتی در زبان پیت و
 ودی داشت و در تاریخ جلوس سلطنت خود برای زیب و زینت دراهم
 طلا و نقره باین بیت اثبات لیاقت نموده است :

حکم شد از قادر بیچون با احمد پادشاه

مکه زن برسیم وزیر از پشت ماهی تا بماه

و برای اینکه این مطلب مهم بصورت مستند جاگزین خاطر ارباب سخن
 بماند، این یک عکس دری اعلیحضرت احمد شاه کبیر را نیز در همین جا سرا
 سر نقل میگیرم تا فهمیده شود که تیمور شاه ادب زبان ودی را از پدر و جد
 و بزرگان خاندان و قبیله بمانند زبان پیت و بمیراث گرفته و خود را وارث
 و صاحب هر دوزبان اصیل این ملت جلیل دانسته است :

چه بر من تیر مژگان میزند آن شوخ گلگونم

چو لاله داغ بردل تا سراپا غرقه در خونم

ز سوز دل همی بارم شب و روز اشک حسرت را

ز خون دل نشسته بر کنار رود جیحونم

ز سوز آتش عشقت چون افروخت بردلها

ز بس سوز دلم هرگز نمی دانم که من چونم

نمی پرسی اگر از من ببین حال دل و جانم

که از غیرت فتاده بر زمین چون بید میچونم

بگرد گج رویت چون بدیدم از در دلها

همی سوزم همی نالم ندانم خویشتم چونم

دل احمد ز تو دارد همین یک آرزوی خود

بدیدارت رسم ماند ز گریه چشم جیحونم

اما اینکه کلام دری اعلیحضرت تیمور شاه در لباس اشعار بیشتر موجود
 مانده نسبت به کلام دری اعلیحضرت احمد شاه پخته و سلیس و وافر
 معلوم میشود . و سبب آن است که مجموع غزلیات احمد شاه بزرگ
 تا اکنون فراهم نگشته و هم در این شکی نیست که اشعار دری تیمور
 شاه مزیت و استحكام عبارت بیشتر دارد و چون تیمور شاه نظر بذوق و
 هم ضرورتی که احساس کرده بود در قسمت زبان ودی بنا بر چندین

سیاست که شرح آن از نظر گذشت زحمات زیاد و مصارف زیادی را همدرین خصوص برخود متقبل شد .

و اینکه احمد شاه و تیمور شاه از بدو طفولیت تا ایام وفات مدت العمر را پیوسته بامور عسکری و اداری معالک تحت سلطه امپراتوری افغانی بسر برده اند بیشتر ازین ممکن نبود که منحصراً در رشته فرهنگ هردو زبان خدمات بیشتر مینمودند لذا خدماتی را که تا حد توان انجام داده اند پیش از بیش قابل افتخار هرفرد ملت افغان است و آن پدر و پسر و اعضاء دولت مقتدر و مستقل هردو عصر سلطنت ، هردو فرهنگ زبان پشتو و دری را مطابق به وسائل و امکانات همان وقت قوت دادند و یک زبان را بهشتیان و معاون و مد یکدیگر ساختند . و کسانی را که قدرت ایفاء خدمت در هردو زبان و یا یکی از هردو زبان ملی افغانی داشتند افتخار مراتب خدمت در قرب و سادۀ سلطنت که مرکز بزرگ فرهنگ کشور بود بخشیدند و وظائف انشاء و استکتاب و تالیف و ترجمه را در تحت نظر اعضاء دولت بانجام میرسانیدند تیمور شاه جوان شاعر و شاعر شناس و شاعر پرور و شعر فهم و هنر دوست و زیبا پسند و در چندین صفت و بالخصوص سخنرانی و نکته سنجی از اصفهان تادهلی و از چیهون تا عمان که قلمرو سیاسی و ساحات لشکر کشی او بود شهرت ادبی نیز بهم رسانید . و او که از عمر هفت سالگی به دارائی یعنی فرمانروایی و پادشاهی افغانستان کنونی از جانب پدر خود استقرار یافت و در سال ۱۷۰۰ (ق) (۱۷۵۷ م) بیادشاهی هندوستان برگزیده شد و در سنه ۱۱۷۴ (۱۷۶۰ م) بیادشاهی اقلیم هرات افتخار کامل حاصل کرد در همین مرور در هر یک از مراکز بزرگ مذکور انجمن های علمی و ادبی تشکیل داد و عالمان و شاعران بزرگ را در بارگاه سلطنت یعنی مرکز اتحاد ملی باریاب فرمود و در هندستان در استدراک آثار بیدل و استحضار شاعران عصر فرمان داد چنانچه بیگتای بتالوی متخلص و اقف را بعوض خراج پتیا له بدر بار خود پذیرفت که فی الحقیقت انجمن حضور تیمور شاه تاسیس و تشکیل معادل پشتو توله و انجمن تاریخ و مرکز تحقیقات اسلامی افغانی را در دوره امپراتوری درانی عنوان داد و ثمرات نیکش بر دوره های بعد باقی ماند . و در صفات ادب پروری تاحدی بلند آوازه

کرد یز بلاد و ولایه ۳۱ یات معروف ار باب فضل و فن بطرف قرار گاه آن پادشاه و پادشا هزاده قدر دان افغان می شتافتند و از در بار جهان مدار تیمور شاه افغان لطف و احسان فراوان می دیدند .

چنانچه عموم مصاحبان و ندیمان با فضل و دانش آن شاهنشاه در جمیع قصائد و بعضی غزلیات و اکثر قطعات اشاراتی بطرف این حقائق دارند که شرح آنهمه را در تاریخ زندگانی آن مقتدای قبائل و سخنور کامل الفضائل در سال ۱۳۲۶ هجری قمری نوشته ام .

در بار احمد شاه و تیمور شاه در ظاهر الفاظ و القاب به نگاه مردم امروز ممکن تشریفاتی و دیکتاتوری تلقی گردد، و اما از روی مطالعات دقیق بر کلیت زوایا و جزئیات بصراحت کامل معلوم می گردد که یک سلطنت و حکومت جمهوری و مردمی بوجود آمده و محض شکل اولسی و بدون امتیاز هر کس بقدر اندازه لیاقت و خدمت خود بروظائفی برقرار گشته و به هیچ یک فرد بی علم و بی هنر و نالائق کاری سپرده نشده است . و تاریخ ثابت نمود که اهل قلم و شمشیر مقام اولیت در دستگاه دولت داشته اند و مخصوصاً اجتماع علماء و فضلاء که نامهای هر یک ایشان ثبت تاریخ آندوره شده است، ازین حقیقت مسلم یک سرگواهی میدهد . در کلام تیمور شاه خصوصیتی موجود است که هر فرد میداند، در لباس شاهی و شاهنشاهی محض وضع نفر داشته و خصائص عنونی ابدال زادگی خود را فراموش نکرده و همواره با علماء و فقراء و عیزه و مساکین سرو کار داشته است . و دیگر از کلامش پیدا است که شاعر و شهریار بوده و جملاقی را بکار آورده که خواننده میداند کلام پادشاه است و کلمات مطابق مقتضای سیاست و عسکریت را بطریق رمز و اختصار یاد کرده که این رموزات ادبی اشارات بطرف قدرت و استعداد طبیعی حماسی فرد سر قهرمان و مرد صاحب رشادت اقلیم گیر مینماید .

مثلاً: مطلع خورشید دولت - آب دم تیغ - خامه فولاد - پیکان و خنجر کوره سیاهاب - مجلس شاهانه - آستان درگاه - دربان - تاج زر - خط فرمان و یا این مصراع (ایمن از خصم بتدبیر توان شد تیمور) - و یا این مصراع: (چون مناسب نیست در نزدشهان بسیار عرض) و یا این مصراع: ره (تیم چون کنم پس ازین فکر سلطنت) و یا این مصراع:

(داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا) . و امثال این اشارات
پادشاهان نه زیاد دارد که عموماً اشارت بطرف وضع فقر و عرفان و تصوف
و عسکریت و عدالت او می نماید .

که از جمله چند بیت را بطریق مثال می آورم :

لشکر بخت من از همت شاهی تیمور

سوی شهری که رخ آورد بهرباب گرفت

• • •

شاه تیمور جهان در نظر همت من

کمتر از دور خط دائره پرکار است

• • •

ندارم باك از قصد رقیبان

که از دشمن نه اندیشه بدل مرد

• • •

مددم گریب شود لطف خدا تیمور شاه

تاجهان را بدم تیغ خود اسلام کنم

• • •

تیمور شاه که در عهد زندگانی پر افتخار پدربنام های دار او
پادشاه و بعد از ارتحال پدر در مدت ۲۲ سال بصفت شاهنشاه بالای
پا نژده دار السلطنه مقتدین بقوت و قدرت قاهره افغانی حکمفرمایی
و فرمانروائی کرده است ، اشعار او مطابق روح دیموکراتیک
شاهنشاه اولی العزم معظم بمعنی کتاب تاریخ اشتباه ناپذیر ریخته
فکر و قلم آن یکی از بزرگترین رجال قلم و شمشیر طایفه افغان باقی
مانده است . در تقویت روحی فرزندان افغان خدمت قابل قدری نموده
که از مجموع ابیات آتی تمام خصائص علمی و مکارم اخلاقی و مشخصات
ملی او در معرض اثبات می آید که اینک حسب التقاضا نگارش این
صفحات ابیاتی چند مثال آورده میشود :

آن چنان تازه نهالم به گلستان سخن

که بود میوه شیرین و معانی ثمرم

تشنه دریای عرفا نم به چندین اضطراب
دست و پا کم کرده در بحر فنا افتاده ام

از بیان رقم خامه تیمور شاه
غزل حافظ شیراز جوابی دارد

تیمور شاه گشته بگلشن چو عندلیب
شیرین سخن ز طرح غزلهای خویشتن

شاه تیمور بصد شوق غزلهای ترا
خلق راورد ز بان است بهرا نجهش

میدهد دل را شه تیمور ز اشعار تو پند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت

به گلشن رنگ گل پنهان شه تیمور نمی ماند
بود معنای رنگین ظاهر از طرح بیان ما

شاه تیمور هر ورق گلزار می آید به چشم
بسکه اشعار تورنگین است در دیوان تو

طبیعت شه تیمور در سخندانی
ز فیض مطلع ابروی یار موزون است

تیمور شاه از پی تحسین شعر تو
ورد ز بان خلق جهان گفتگوی تست

سه چه ز بود باعث فرحت شه تیمور
فهم سخن و شعر خوش و درك معانی

• • •

سخن رواج ز من یافت در جهان تیمور
که طبع ز یرك من در تلاش مضمون است

• • •

ماه نوشد بیت موزون در نظر تیمور شاه
بسکه رفعت یافت قدر شعر در دوران تو

• • •

از شوق شعر تو، شه تیمور ، بلبلان
تر کیمب آشیان بسرای تو بسته اند

• • •

میکنم تیمور دائم شکر احسان خدا
داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا

• • •

تیمور گرچه شاه جهان است ای خدا
لیکن ز صدق دل بدو عالم گدای تست

• • •

گرچه شاه هم در جهان تیمور لیکن چون گدا
رو بدر گاه تو دارم ای کریم کار ساز

• • •

با حذر باش ز آزدن دلهای خراب
دسته تیر قضا آه دل افکار است

• • •

هر که با کس نرساند ضرر نیش جفا
در گلستان جهان همچو گل بیخا راست

• • •

مستم بر مردمان زیر دستان

طریقی دستگاه سروری نیست

• • •

از آن سفله بیرون میشود حرف میبک

حرف نامنچیده گفتن از شعار مرد نیست

• • •

مدد بوقت جوانی طلب کن از پیران

که کار همت شمشیر را عصا نکند

• • •

تیمور شود مخزن اسرار الهی

دل هر که کند پاک ز اخلاق ذمائم

• • •

شاه تیمور هر سحر از چشم ترغافل مباح

میزند در پای رحمت جوش از گریان صبح

• • •

در غم آباد جهان از ما نشد کردار نیک

صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف

• • •

مسندد پیاپی اهل جا ندارد چون ثبات

از قناعت من بفرش پوریا افتاده ام

• • •

تیمور بدر کعبه دل خاک نشین باش

در دهر اگر صاحب صد تاج و نگینی

• • •

شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان

بیشتر خلق مسخر شود از خلق نکو

• • •

از صحبت ما بادل پرغم نرود کس
ما نخل مراد هم دل خوش ثمر است

برای زینت اسباب شاهیم تیمور
گه مال مرحمت کرد کار شد باعث

با خبر باش ز احوال دل غمزدگان
تا که آن دل افکار بسویت نرسد

ز حال خسته پیچارگان چه میداند
که تازها کم جبار دست رس نرود

خاک نشین درت فخر کنند بر فلک
زنک ز شا هی کند هر که گدای تو شد

عشرتسرا کند قدمش باغ حشر را
هر کس بصدق خدمت اهل نیاز کرد

آسودگی بگوشه کج قناعت است
باشد از آن بکام هما استخوان لذت

خواب راحت بادل غافل به شبها بهتر است
دل چو غافل گشت از بیداری شبها چه حظ

در غم آباد جهان از ما نشد کردار نیک
صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف

غرض از خلقت این باغ گل معرفتست
میکنی سیر اگر صاحب همت باشی

• • •

نقد اوقات مکن صرف بجز راه خدا
تا که محفوظ بمحشر زندامت باشی

• • •

از عبادت عمل نیک بد نیا بگذار
تا که از جمله نیکان به قیامت باشی

• • •

در تاریخ زندگی تیمور شاه نوشته ام : دوره سلطنت سدوزائی از
مفاخر ملی و اجتماعی در امری بی نیاز است و اما کمبودهای اثر مرا
نه از عدم رسانی فکر من بلکه از عدم وسائط کافی و بعضی موانع نشراتی
بشمارند. تاریخ زندگی تیمور شاه را از نگاه مسائل اجتماعی، ادبی و
سجایای اخلاقی ملی، تاریخ عام و جزء نهایت مهم از افتخارات فرهنگی
ملی و تحریک روحیه شکست ناپذیر حماسی و نظامی و وطن پرستی باید
بطور حتم قبول کرد، زیرا که کارنامه های آن شاهنشاه با داد و دانش
جوانان افغان را با بن و روش و رسوم پدران شان در هر عصر و هر محیط
آشنا و بیدار میسازد و در هر مسئله سلسله حقائق زندگی سلاله ها
و دودمان های وطن پرست و بهدار مغز این ملت با شهامت و نجیب را
بطور مستند و مستدل به میدان قلم تحریر تاریخ میکشاند و این پوش گویی
ادبی در امروز که طبع دیوان اشعار او را مد نظر داریم بخوبی معنی می
دهد که طائفه افغان در هر عصر تا به رسوم قبیله ای و عنعنات قومی و ملی
و هم تابع شرائط زندگی اجتماعی و بین المللی بوده اند و استند و
خواهند بود .

و تیمور شاه که مردیست از سلاله دولت مستقل افغان و در طلوع
نیر سلطنت شاهنشاهی پدر خود قدم بعرصه وجود گذاشته و از بدو طفولیت
خطاب پادشاهی یافته و زندگی مداوم سلطنتی و کشورگشایی با و
موقع داده است که از طرز آداب فرمانروایی و رموز جوامع شناسی در

هر امری الهام بگیرد و شان و شوکت کشور پهناور افغانی خود را از نگاه فرهنگ و تاریخ اصیل ملی در انظار ملل جهان متجلیت فرد مسئول حفظ کند، و ادب پروری را شعار سر فرمانده ملت افغانستان کبیر و کهن بگرداند، در جمله آثار و اسناد گران قیمت دولت یکی هم اولتر مجموعه اشعاری بهر دوزبان رسمی این ملت بیادگار گذاشت که افراد منتخب فوق حقائق زیادی را بیاد داد و چنانکه احمد شاه و تیمور شاه یک روح در دو قالب داشته اند. اشعار پیتودری هر دو پادشاه بزرگ نیز یک روح در دو قالب عبارت دارد مثلاً احمد شاه فرموده است :

احمد شاهه دار ذالواحتراز کړه

چه و فائمه به موسی له اشراف

تیمور شاه گفته است :

و فاز مردم نا کس میخواه شه تیمور

گیاه هرزه ز گل بو نه بد هد هرگز

و در نازک خیالی ها و شوخی های ادبی نیز مضامین دارد مثلاً یک شاعر خراسانی در هندوستان گفته است :

یک سبز بی نمک نبود در تمام هند

گویا که هند راز نمک آفریده اند

بیدل گفته است :

کسی تا کجا نا زمیزان کشد

به هندوستان یک گل اندام نیست

تیمور شاه فرموده است :

سبز ان هند دارند گرچه بسی ملاح

خوبان پارسی گوزیشان بسی زیادند

تیمور شاه دردویت از حافظ شهرزاد کرده و گفته است :

همچو حافظ برغم مدعیان

شعر نده گفتنم هوس است

از بیان رقم خامه شاه تیمور غزل حافظ شیراز جوابی دارد
تیمور شاه شهریار شب زنده دار بیدار دل غافل را نکوهش
میفرماید :

خواب راحت بادل غافل به شب بهتر است

دل چو غافل گشت از بیداری شب ها چه حظ

منه و مش اینکه برای انسان غافل خواب بودن بهتر است ، از اینکه
شب را بغفلت بگذرانند و بیدار بگردن آنجا شرف و فضیلت دارد که
دل از یاد خدا و فکر خدمت خالق غافل نباشد . تیمور شاه که خود
شهبسوار میدان های بزرگ غزوات و فتوحات است ، باین رمز که
کشور کشایی مجازی را بقایی نیست باعجز و تسلیم تمام بعالم حقیقت
و مقام نمودن بآن جهان دیگر چنین فرموده است :

کرده اند آخر شه تیمور زیر گل مقام

شهبسوارا نیکه اینجا کرده اند جولان بخاک

و در پیرایه این سلسله باید نوشت چاپ اول و دوم تاریخ رندگانی
تیمور شاه اگر که محتویات متنوع و مسائل مختلف داشت ، مخصوصاً
در رشته فرهنگ افغانستان مربوط به قرن ۱۸ نیز تحریک بزرگ نمود
و از بخش ها و فصل های آن در آثار داخلی و خارجی استفاده های
شایانی در هر خصوص بعمل آمد ، زیرا که در معرفی شخصیت ها
و خاندانها و تذکره عالمان و شاعران و نویسندگان راهنمایی کرده
است . و این حقیقت را بطور انکار ناپذیر بمیان آورد که تیمور شاه
مرد با استعداد و هادوق و پیش آهنگ در عهد خود ظهور نموده است .
و با قدرت ادبی ، قدرت عسکری و سیاسی نیز بحد اعلی داشته و از داشتن
هر دو قوت و قدرت مادی و معنوی یعنی شاهنشاه مالک و شاهنشاه اقلیم
ادب ز بان پشته و وداری تاحدی که مقدور او بود خدمت بسزا نموده است .
و جای خوشبختی است که اشعار او در پلان هفت ساله اول دوره جمهوری
افغانستان از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و در ضمن سمینار کتب
مطبوع پپتو در دو قرن اخیر در دفعه اول بصورت مکمل و مستقل
بطبع و نشر میرسد .

نسخ خطی دیوان تیمورشاه افغان

آنچه تاکنون بدست آمده است

دیوان اشعار اعلیحضرت تیمورشاه در دران، که در خانواده بزرگ سلطنتی و کتابخانه های رجال دولتی آن عهد محفوظ بود، در ضمن دیگر مخطوطات مهم بعد از انقراض سلطنت آن خاندان منتهی و پراکنده گردید و اغلب توسط چپاولگران و یغماگران بدست اجانب رسید. و دلیلش این است که کتابخانه های دولتی افغانی در قندهار - کابل - هرات در طی واقعات بزرگی که روی داد بدفعات در معرض دستبرد و تاراج قرار گرفت و بذرائع مختلف و گوناگون بدست بیگانگان رسید، و اندکی که درید اختیار خانواده های محافظه کار و قدر شناس موجود ماند، قسمتی در دوره ضیائیة و سراجیه در کتابخانه دولتی جمع گردید و تقریباً خدشتی بعمل آمد و آن هم در سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ ش بر باد رفت و با آنکه واقعات خانمانسوز داخلی و دست دخالت قدرت های متجاوز ریشه و بنیاد فرهنگ ملی ما را بدفعات از بن برآورد، در جمله بسی آثار نفیس و گرانبهایی یکی هم دواوین شاعران افغان است که اکثر توسط بعض تاجر صفتان نیز از مملکت افغانستان خارج گردید. و از جمله یکی دیوان اشعار تیمورشاه است که اینک به شرح بعض نسخ خطی آن که تاکنون بدست آمده است می پردازیم :

اول: نسخه قلمی دیوان تیمورشاه قید کتا بخانه ارگ کابل است که از جانب یک نفر وطن پرست و بذریعه حافظ نور محمد کهگدای مدیر شعبه اول دارالتحریر اهداء گردیده و این نسخه در ۱۶۶ صفحه و بتاریخ پنجشنبه پنج شوال سنه ۱۲۶۹ ق. بقلم غلام محمد کابلی نوشته شده است.

دوم: نسخه قلمی قید کتا بخانه شخصی محمد آصف خان ولد محمد یوسف خان از اولاده دختر میرزاعل محمد خان عاجز شاعرو طبیب عصر اعلی حضرت تیمورشاه است و در ختم نسخه مذکور باین عبارت نوشته است:

بخط ملا خداداد در دار السلطنه کابل تاریخ ۱۴ صفر سنه ۱۲۱۰ تحریر شد. این نسخه در سال سوم سلطنت اعلی حضرت زماشاه بن اعلی حضرت تیمورشاه در ۱۷۹۵ م نوشته شده و قطعه اختتامیه دیوان اثر طبع خود تیمورشاه در صفحه اخیر مرقوم و در نوشته ملا خداداد مذکور اغلاط موفور موجود و محمد آصف خان از روی نسخه دارالتحریر تا حد ممکن اصلاح نموده و رو به مرفته یک نسخه ناقص و نامکمل معلوم میشود.

سوم: نسخه قلمی دیگر است که تا اکنون بدست یکی از رجال صاحب قدرت خارجی رسیده و راجا سرکشن پرشاد صدر اعظم دکن، دیوان تیمورشاه در دران را پیدا کرد که در ۱۶۶ صفحه به خط ملا غلام محمد کابلی نوشته شده و دارای ۲۱۹ غزل و (۱۵) رباعی و یک تعداد ابیات می باشد.

نسخه چهارم: دیوان تیمورشاه در کتا بخانه عبدالمحمد مدیر اخبار چهره نما منطبعة قاهره موجود می باشد. و مذکور که در عهد امانیه وارد کابل شده و در خصوص دوره امانیه مصروف نوشتن کتاب (امان التوار یخ) بود، این نسخه را بدست آورده است.

نسخه پنجم: فوتوکاپی نسخه ۱۰۴ - انستیتوت شرق شناسی تاجکستان شوروی است که از طرف انجمن تاریخ وزارت اطلاعات و کلتور بتاریخ (۱۳) ماه اسد سال ۱۳۵۵ اش در این وقتی که من دیوان تیمورشاه را طبق پیشنهاد کمیسیون مشورتی و مجلس مقدماتی سیمتار کتب مطبوع پشترتو در دو قرن اخیر و مکتوب مقام وزارت اطلاعات و کلتور برای طبع آماده میساختم بمن تفویض گردید. این نسخه در ۱۶۹ صفحه ۱۸×۲۴

مانتی مئرو هر صفحه دارای (۱۲) سطر در سال ۱۸۸۸ م بخط نستعلیق خوانا
تحریر یافته و هر یک صفحه مجدول و منقش بدرجۀ متوسط میباشد. در
نسخه قید انستیتوت تاجکستان در صفحه اخیر نوشته است

(دیوان تیمور شاه را از روی نسخه الاصل او روز چهارشنبه (۲۳)
شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۰۵ هجری تحریر نموده امید میکنم اگر
سهو و خطایی بنظر قارئین مرحمت آئین آید بنظر لطف اصلاح نمایند.
از مکارم اخلاق فضائل مآبان بعید نخواهد بود. کاتبه احقر العباد
ابراهیم صبحی عفی عنه) و اینکه نسخه الاصل نوشته حقیقت ندارد
و نسخه کامل نبوده زیرا که در ختم دیوان تحریری ابراهیم صبحی
مذکور قطعه نظم تاریخیۀ اختتامیۀ دیوان تیمور شاه که زاده طبع
خود آن شاهنشاه و در سنه ۱۲۰۶ ق (۱۷۷۹ م) در کابل اختتام یافته،
وجود ندارد و نیز تعیین نموده است که نسخه الاصل در کدام سنه
و بخط کدام شخص و در کجا نوشته شده است. در نسخه مذکور بعد
از ردیف دال این عبارت نوشته است

(جناب مستطاب معالی القاب مرحوم پادشاه افغانستان متخلص به
شاه تیمور ردایف حروف مرقومه را ادا فرموده به ردیف حرف ا رسیدن،
دکه تحریر نمودیم الاکرام مع الاحترام)

نسخه ششم: در مضمون خزائن بخطوط، پرو فیسور محمد شفیع
مرحوم نوشته که در کتابخانۀ ریامت کیو رتهله (هند) دیوان تیمور
شاه درانی به شماره (۱۸۱) موجود است، مشتمل بر اشعار فارسی و پښتو.
نسخه هفتم: در ماه ثور سال (۱۳۵۵ ش) از طرف یکنفر افغان
بکتابخانۀ عامه کابل بفروش رسید. و این نسخه در حاشیۀ یک مجموعه
خطی که در آن سلسلۀ الذهب مولینا جامی - شمر مغربی - مثنوی دلارام
لغات عراقی - در (۲۳۵) صفحه در سنه (۱۲۱۹ ق) بقلم ملا نور محمد
در کرخ هرات بطور خلاص نوشته شده یعنی دو قصیدۀ تیمور شاه
در وصف زیستان کابل و هم چندین غزل موجود نیست زیرا که حواشی
کتاب خطی مذکور گنجایش آنهمه اشعار را نداشت و در خصوص نسخه
مذکور در پاورقی صفحات یاد داشت ها نموده ام. و بخط شخص دیگر
که وقتی مالک آن نسخه بوده بجهت معلومات اهالی ماوراءالنهر و سطر

نگاشته شده و اصل عبارت ازینقرار است : (اطلاع باد که صاحب این دیوان پادشاه عالیشان چنت مکان تیمور شاه افغان از قوم درانی سدوزائی است که پسر احمد شاه پادشاه کابل و خراسان و هندوستان بوده و این تیمور شاه مذکور معاصر دانیال بی و شاه مراد بی امیر بخارا میبود. کتبه الحاج المحیی الخوقندی فی سنه (۱۳۱۵ق) و اینکه در یادداشت الحاج محیی الخوقندی در خصوص معاصرت تیمور شاه و دانیال بی و شاه مراد بی و دتن امیر مملکت اسلامی بخارا اشارات شده توضیح ازینقرار است که شهرت ادبی تیمور شاه افغان در سرزمین های اسلامی از بکستان و تاجکستان و مغلستان و قزاقستان در زمان حیات آن پادشاه دانش آگاه افغان رسیده و حقیقت این است که از سال جلوس اعلیحضرت تیمور شاه (۱۱۸۶ق) تا سال (۱۲۰۳ق) از طرف دانیال بی و پسرش شاه مراد بی، یوسف خان نائب البیگ اقا سی دیوان دولت بخاراسه بار بحیث سفیر و نماینده خاص به همراه نامه های رسمی بدار السلطنه کابل بحضور اعلیحضرت تیمور شاه رسیده و سه بار جواب با خود برد.

بر علاوه آنکه از سراسر عبارات نامه های جوابیه فضل و دانش تیمور شاه با ثبات میرسید یوسف خان از قدرت و استعداد ادبی و فهم سیاسی و شادت عسکری تیمور شاه نیز معلومات حاصل کرده با خود برد و دانشوران خطه مقدسه بخارا از همان عهد در پی جستجوی آثار افغانی برآمدند. و این عنعنه را بطه مستقیم ادبی و تاریخی تا خاتمه دوره امارت امیر سید عالم خان مرحوم باقی ماند. چنانچه موصوف یک دیوان قلمی میرزا عبد القادر بیدل را از بخارا برای اعلیحضرت امیر حبیب الله خان فرستاد و امیر افغان از کتا بهای چاپی کابل و کلکسیون های سراج الاخبار افغانستانیه را سال نمود و خودم و کیلی در ماه عقرب سال (۱۳۴۷ش) در کتا بخانه امیر سید عالم خان^۲ مرحوم در شهر بخارا در کتا بخانه خاص او دیدم و کتا بدار از صندوق بیرون آورده به هیأت افغانی ارائه نمود و تشریحات داد و اکنون دو نسخه از دیوان تیمور شاه افغان در کتا بخانه تاشکند و دوشنبه موجود است و شاید چندین نسخه دیگر هم موجود باشد و از روی فوتوکاپی ها معلومات بدست خواهد آمد.

میدهد دل راش مه تیمور ز اشعار تو پند
میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت



سخن بواج زمن یافت ادر جهان تیمور
که طبع زیرک من در تلاش مضمون است

ماه نو شد بیت هوزون در نظر تیمور شاه
بسکه رفعت یافت قدر شعر دردوران تو

شاه تیمور هر ورق گلزار می آید به چشم
بسکه اشعار تو رنگین است در دیوان تو

و بقول پناغلی دکتور محمد یعقوب و احدی آمرانجمن تاریخ افغانستان
نسخه تاشکند فاقد اشعار پښتو است . و بیک لحاظ میتوان گفت که
مجمعی خوقندی از مردم خوقند و باشند افغانستان است ، چه از مردم
سمرقند و دشت در لشکر احمد شاه و تیمور شاه شامل بودند و این بیت
محمود الحسینی و قایع نگار شاهد است :

گروهی ز بلخ و سمرقند و دشت

که پیکان شان از حجر میگذشت

و یقین میرود که جمعی خوقندی هم از همان سلاله های دانشوران
و عسکر زادگان باشد .

چنانچه میران بدخشان هم در اول از مردم سمرقند بوده اند .





مختصر سوانح تیمورشاه

شاعر و شهریار بزرگ افغانستان

اعلیحضرت تیمورشاه در دران در زمستان سال ۱۱۲۵ ش. مطابق محرم ۱۶۰۱ قی (جنوری ۱۷۸۷) در ولایت مازندران خرامان که متعلق بمردم ابدالی قندهار بود، از بطن اولین زوجه محترمه اعلیحضرت احمد شاه در دران بعرضه وجود آمد احمد شاه بزرگ نام اولین پسر خود را تیمور گذاشت تیمور بزبان چغتایی بمعنی آهن (و نیز پولاد) و قطعه نظم آتی تاریخ ولادت آن فرزند باسعادت افغان است:

جهان شهر یاری ز کتم عدم	قدم زد به صحرای هستی ازان
که بخشد ضیاعالم از بهر خویش	چوتا بنده خورشید بر آسمان
بروی نثارش سپهر برین	فرور بخت سیم وزر اختران
سزد گر شه بهر و بر بر نه	سرخویشتن را بر این آستان
زین قدومش شد آراسته	عذار جهان چون رخ گلرخان
از انوار پیشانی اش ظاهراست	که گردد چو خورشید گیتی ستان

بگفتا جهانگیریش ظاهراست

بگوید تیمور صاحب قران

۱۱۶۰ قی

گوینده نظم فوق میر عبد الهادی از مردم قصبه لار و از سال ۱۵۳۱ ق (۱۷۴۰ م) بخدمت آن خاندان و الاشان افغان پیوسته است . بعد عزیمت اعلیحضرت احمد شاه در دران از مشهد بطرف قندهار شاهزاده تیمور به همراه والدۀ معظمه و اعمام و الامقام و خوانین عظام و ملازمان و دفتریان و افراد لشکر که مجموع تعداد ایشان به پنج هزار نفر میرسید مصاف بماء اول سلطنت شاهنشاه افغانستان در ولایت مازندران که متعلق بمردم ابدالی قندهار بود اقامت داشت و موکب تیمور شاه را عبور بطرف قندهار نیافت و شرح این گزارش چنان است که علی قلی بعد قتل عم خود نادر افشار پانزده نفر اولاد و احفاد او را بقتل رسانید و بتاريخ سه شنبه ۱۲ سرطان ۱۱۲۶ ش ۲۷ جمادی الثانی ۱۱۶۰ ق ۴ جولائی ۱۷۴۷ ع در ارگ مشهد بر تخت سلطنت ایران نشست و از بیم آنکه موکب تیمور شاه را مانع سلطنت او نشود راه عبور بطرف هرات و قندهار نداد در ماه ربیع الاول سنه ۱۱۶۱ ق (۱۷۴۸ م) حینی که اعلیحضرت احمد شاه از سمرقند قصد بازگشت ابجا نب کل نمود ، خبر مانع شدن (۱) موکب تیمور شاه بسمع اقدس رسید . و شاه ولی خان وزیر در رسالت تاریخیۀ خود صورت واقعہ را باین عبارت نگاشته است :

(در حینی که مشاطۀ نزول جاه و اجلال چهره آرای دارالسلطنۀ کابل بود شاهزادۀ جوانیخت شاهزاده تیمور شاه باعز و اجلال در ارض فیض مثال تشریف داشتند ، شخصی از جماعۀ اسحق زائی از ارض اقدس وارد و بعرض مقدس رسانید که شاهزادۀ عالم و عالیمان بموجب فرمان والی از عقل خالی ایران مقید و محبوس میباشند . از استماع این سخن سراپا محن گونۀ احوال آن جناب متغیر و سرشک گلزاری برخسارۀ مہار کش جاری گشت ، سپند آسا از آتش محبت فرزندان و الاشان از جا جسته بی اختیار چون چرخ ز رنگاردر باغچہ خلوت در گردش و سرشک

(۱) چون علیشاه در اوائل جلوس خود قصد حملہ بطرف قندهار داشت موکب تیمور شاه را در مشهد مقید نمود تا با قواء قندهار پیوست نشود . و ۱۲ هزار نفر برای نگاہداری هرات تعیین نمود و نظر به ضعف قواء خود از حملہ بطرف قندهار منصرف شد (و کیلی)

گلگون در پرویزن دیده‌ها در ریزش آمد و آن زمان که سلطنت ایران به پادشاه ذبیح‌فریدون دستگاه‌شاه رخ شاه استقلال یافت در اول جلوس خود وقت نماز بامداد که یک روز بعد از فرموده اشرف بوده باشد میرزایان و الاتیبار و شاهزاده‌های کامگار را انعام و اکرام تمام نموده باعزاز مالا کلام با خادمان حرم محترم که در ارض اقدس بودند روانه قندهار ساخت . بعد از آنکه فضای قندهار زیب افزای قدوم میمنت ازوم ایشان گردید و تاریخ خروج شاهزادگان از ارض فیض نشان سنجیده شد سرویی از فرموده آن حضرت تفاوت نداشت .

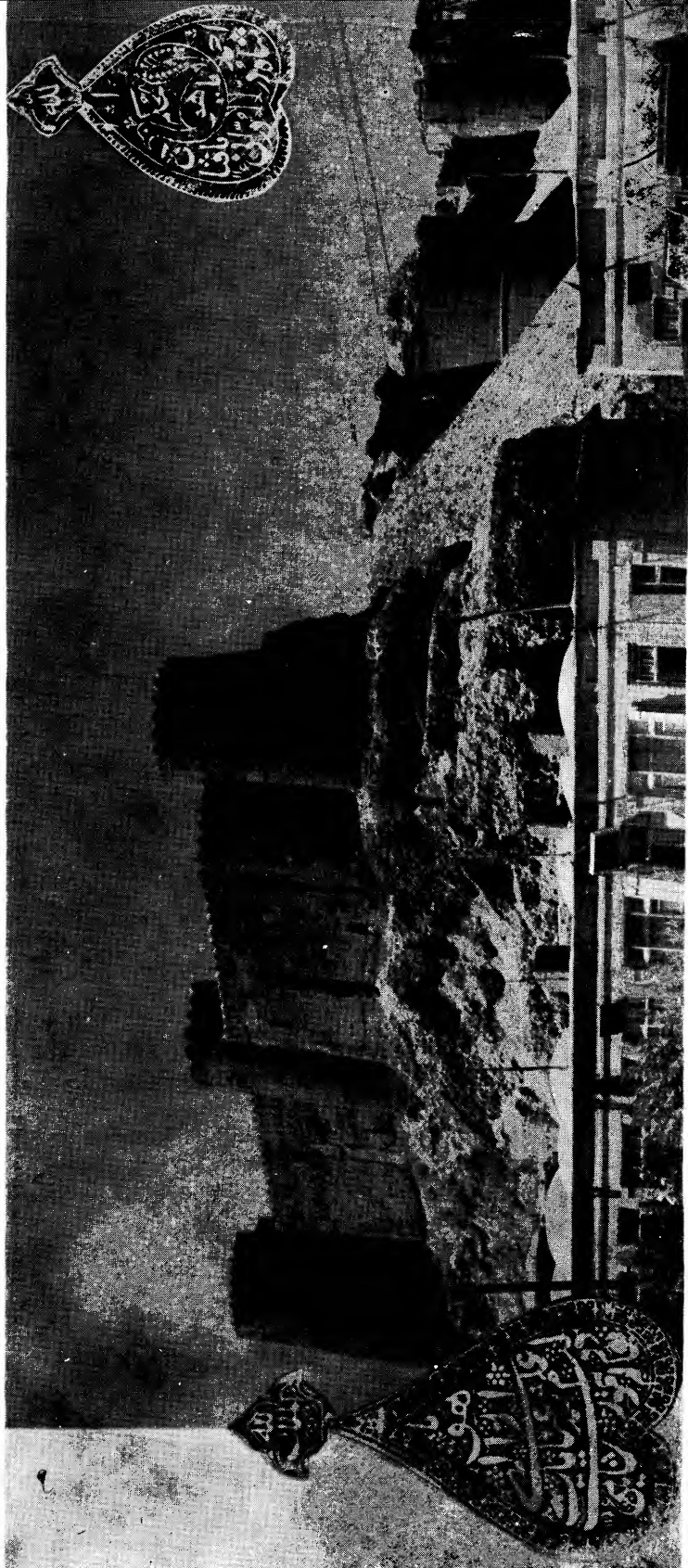
شاه ولی‌خان وزیر نوشته است که احمد شاه ورود تیمور شاه فرزند خود را پیشگویی کرده بود که به آن وقت میرسد و از کرامات آن شاه شاه دانسته است . و نوشته است در وقتی که موکب تیمور شاه در مشهد متوقف بود یکی از برادران تیمور شاه در آنجا وفات یافت .

تاریخ جلوس اول شاه رخ‌شاه افشار یکشنبه (۶) میزان ۱۱۲۷ ش (۸) شوال سنه ۱۱۶۱ ق است (۲۹) ستمبر (۱۷۳۸ م محمودالحسینی نوشته است : علی‌شاه افشار شاهزاده تیمور شاه را در مشهد مقدس نگاه میداشت و باین اندیشه که سبب ادکسی از مخالفان دولتش او را برسم و دستور پادشاهی برداشته مصدر هنگامه آرائی شود ، آن کوکب برج سروری را از خانه بیرون نمی گذاشت . شاه رخ‌شاه بمجرد جلوس بر تخت پادشاهی تدارک این معنی را بر همه چیز مقدم داشته محمد حسین بیگز نگنه را به مهمانداری گماشته شاهزاده تیمور شاه را با تمامی پردگیان مرادق سلطنت بتوقیر و احترام روانه خدمت خاقان اقبال نشان نمود) .

وود موکب تیمور شاه در هرات

۱۱۶۰ ق

چون ارگ هرات مرکز فرمانروایی دولت مستقل ابدالی و زادگاه و پرورش‌گاه اولین اعلی‌حضرت احمد شاه در دران و در این وقت که احمد شاه در دران بمحروف فتوحات هند و پنجاب بود ، والده تیمور شاه شهر هرات را مجدداً مرکز بزرگ نظامی و سیاسی افغانستان



ارگ هرات، مرکز دولت مستقل ابدالی، یعنی ابدالیان پیش از احمدشاه، وحصاری که داستان استرداد وحفظ ونگاهداری آن مخصوصاً ازسنة ۱۱۲۲ ق تا سنة ۱۲۷۲ ق در بسیاری از صفحات تواریخ عهد در انبان نگاشته آ مله ودارالسطنة هرات یاد شده است.

قرار داد و پسر یکنیم ساله خود تیمور شاه را پادشاه آن مملکت موروث اعلان نمود و خود زمام امور سلطنت و حکومت در دست گرفت و کاکاها و بنی اعمام و خوانین قوم احمد شاه را اعضاء دولت و اعیان و افسران حکومت هرات مقرر فرمود . و مسکوکات نقره پی عایشاه افشار را که در شهر اول سنه ۱۱۶۱ ق در هرات ضرب شده بود ، از نوگداخته بنام پسر خود تیمور شاه مسکوک نمود . و از چندین لحاظ سیاست خیلی پسندیده روی کار آورد .

مقابله تیمور شاه با قواء سلطنت ایران

میرمید محمد متولی مشهد مقدس بتاريخ (۵) صفر سنه ۱۱۶۲ ق (۱۷۳۹ م) در مشهد نام از سلطنت برخود گذاشت و برای مقابله با قواء سلطنت افغانی هرات ، بهبودخان تاتار را با محرابخان عرب توپچی باشی و امیر معصوم خزینه و توپخانه و بیست هزار سوار و جزایر چپیان بجانب هرات فرستاد و پیامها بنام درویش علیخان هزاره و عنابخان تایمنی و صادقخان فراهی ، گسیل نمود که با سه نفر مذکور همکاری شوند . صاحبمنصبان ایرانی بالشکر و توپخانه از راه فراه باتفاق الوستاتار بطرف هرات یورش بردند .

تیمور شاه افغان از ورود قواء خارجی اطلاع یافت و با جمعیت پنج هزاره خود بمقابله ایرانیان پرداخت و جنگ صعب روی داد . سپاه تیمورشاهی که تعداد آن قلیل و آمادگی حربی بوجه مطلوب نداشته . از میدان حرب بطرف ارگ برگشتند . قواء ایران اطراف ارگ هرات را محاصره کرد . هواخواهان داخل ارگ به افسران ایرانی پیام فرستادند و متعهد مقید ساختن تیمور شاه گردیدند . بهبودخان و امیرخان صلاح کار چنان دانستند که دروازه گرشک قلع هرات را باز گذارند ، تا تیمور شاه بالشکر و خدم و حشم خود بدر شده بطرف قندهار روان شود و اگر در صدد بدست آوردن تیمور شاه و قتل مردم افغان که در تحت فرمان تیمور شاه در هرات قرار دارند ، برآیم ، احمد شاه در دران جمعی از مردم قزلباش را که در قندهار قرار دارند ، بخون مردم افغان مقیم هرات ، بقتل خواهد رسانید .

و در شب تیمور شاه با سپاه افغان از دروازه گرشک بدر شده راه قندهار در پیش گرفت . محمد خلیل مرغشی در کتاب مجمع التواریخ نوشته است که در جنگ ایران و تیمور شاه ۱۱۶۳ ق لشکر تیمور شاه در هرات پنج هزار و لشکر ایران بیست هزار با قواء توپخانه و غیره بود .

ورود تیمور شاه در قندهار

۱۱۶۳ ق

محمود الحسینی نوشته است (در این ایام خجسته فرجام کمرایات ظفر ارتسام در دارالقرار قندهار مقرومقام داشت شاهزاده نامدار کامگار ستوده اطوار فرازنده لوای حشمت و اعتلا شاهزاده اعظم همایون شیم تیمور مرزا فیض اندوز ملازمت اشرف شدند و خاطر دریا مقاطر اعلیحضرت احمد شاه در دران از ورود آن نور دیده اقبان که مدتی از ظلال عاطفت کعبه آمانی و آمال دور و از نظر آفتاب سپهر مکرمت و افضال مهجور بودند ، نهایت سرور و انبساط و کمال خرمی و نشاط رو نمود و هر یک از ابراء و ملتزمان رکاب نصرت مآب شاهزاده بلند القاب بشرف ملازمت اشرف شاهنشاه مشرف گردیده چشم آرزو بروی طالع نیک و بخت پیدار گشود . از آن جمله ملاگل محمد با پری که در سلک بندگان جانفشان و قدیمان این دولت ابد بنیان عز انسلک دارد و از کمال رسوخ و اخلاص که باین دو دمان گردون مناص دارد شب و روز در خدمت شاهزاده تیمور حاضر بوده جوهر اخلاص و فدویت خود را صفا و انجلا می بخشید تا آنکه همراه موکب فرخنده کوکب شاهزاده عالی نسب به سعادت دولت ملازمت اشرف اعلی رسید و بمرحمت لقب خانی و خطاب امین الملکی و تفویض خدمت خزینه داری معزز و ممتاز گردید . و در خصوص آن شخصیت محترم گفته است (ملاگل محمد با پری با اوصاف ذاتی و وهبی مجموعه ایست از کمالات صفاتی و کسبی اگر از علم و فضلش پرمند افلاطون روزگار دانستنش سزاوار و اگر از مکارم اخلاق و معامد اطوار و اوضاع او تا مل کنند گلدسته بوستان آفرینش



بالاحصار کابل- دو مین مقر امپراتوری درانی افغانستان کسه
 دیوار های اطراف آن در سنه ۱۶۷۱ ق- و ۱۱۹۰ ق دو بار از طرف
 دولت درانی مجدداً تعمیر گردیده است .

خواندند نش پسنديده انظار او لوالابصار است): وازين اوصاف معلوم است كه اولين معلم زمان طفلي تيمور شاه، ملاگل محمد خان (۱) با بري افغان است كه بپاس همين حسن سوابق خدمت با صداقت و علميت و فضيلت در سنه ۱۶۳۰ ق (۱۷۵۰ م) به لقب امين الملك مرافراز و به خزانه داري پادشاهي مقرر گرديد. و تاريخ ورود تيمور شاه در قندهار ماه قوس ۱۲۸۰ اش مطابق محرم ۱۶۳۰ ق و نوامبر ۱۷۴۹ ع است. اعلی حضرت احمد شاه در دران در سنه ۱۱۶۳ ق كه عزم سفر هرات و مشهد نمود شاهزاده تيمور شاه در قندهار اقامت داشت و نيز در سفر ۱۱۶۳ ق و ۱۶۵۰ ق كه اعلی حضرت احمد شاه عازم هندوستان و مصروف فتوحات آن مملكت بود، در قندهار مي گذرانيد. و در سنه ۱۱۶۵ ق (۱۷۵۲ م) كه لتمان خان نایب السلطنه قندهار بر علیه سلطنت عم خود اعلی حضرت احمد شاه در دران تمرد ورزید، شاهزاده تيمور شاه را با اهالی حرم محترم در قندهار محبوس نظر ساخته و دست تصرف به خزانه و جواهر خانه و غيره دراز نمود. و در اين وقت نيز حيثيت و اعتبار سياسي شاهزاده تيمور شاه معلوم خاص و عام گرديد.

تقرر تيمور شاه بفرمانروائي افغانستان و هندوستان

۱۱۶۷ ق (۱۷۵۳ م)

اعلی حضرت احمد شاه در دران از سفر ولایت سند برگشت و بتاريخ چهارم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۶۷ ق وارد قندهار شد. چون در این سال داعیه تسخير مشهد و نيشا پور و سفر دور و دراز بلاد ايران در مدت دو سال پيشنها داخل شاهنشاه موصوف بود، شاهزاده تيمور شاه رايه نيابت سلطنت شاهنشاهی تعيين و اختيار عزل و نصب سرداران و

(۱) ملاگل محمد خان با بري شاگرد خليفه مير مودود است و سلسله شاگردی زمان طفلي تيمور شاه به خليفه مير مودود کابلي نيز ميرسد و خليفه موصوف از مشاهير سادات کابل و مرد صاحب فضل و طريقت و استاد گل محمد خان با بري اولين معلم شاهزاده تيمور شاه است.

(و کيلي)

امیرالامرایان و غیره بکف اقتدار آن فروزنده جوهر خردمندی تفویض نموده از قندهار بدار السلطنه کابل مرخص ساخت. و علاقه و محبت مزید تیمور شاه به شهر کابل از همین نگه بود که از عمر هفت سالگی از سنه ۱۱۶۷ ق بفرمانروائی افغانستان کنونی و بلاد شرقی اسپراتوری آن موافق و سرافراز گردید. و خان جان خان سردار در همین سال به خطاب ایاز بارگاه سرافراز و به وزارت شاهزاده تیمور شاه فرمانروای افغانستان مقرر گردید و سردار قلندر خان و حاجی کریمداد خان عرض بیگی و عبد الرسول خان قوللراقاسی و عبد الهادی خان منشی باشی حضور تیمور شاه و مراد خان چارچی باشی مقرر گردید و اشخاص مذکور در کابل اعضاء دولت تیمور شاهی بودند. و در همین دوره بالا حصار کابل ترمیم و دیوارهای بالای کوه شیر دروازه و آسمایی مجدداً تعمیر گردید و قصیده تاریخیه منشی باشی میر عبد الهادی شاهد این حقیقت است.

تیمور شاه تا سنه ۱۱۶۹ ق (۱۷۵۶ م) یعنی تا ایام بازگشت سفر دوساله پدر و الا گهر خود از ایران به قندهار بدارائی و فرمانروائی افغانستان کنونی و هندوستان دوام داد. و در ایامی که اعلیحضرت احمد شاه در دران از ایران وارد قندهار شد بدار السلطنه کابل فرمان فرستاد که شاهزاده حاضر قندهار گردد. و در تاریخ احمد شاهی تحت عنوان ورود پادشاه و الاجاه تیمور شاه بدار القرار قندهار حسب فرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامگار مطالب مهمی بیان شده که اینک چند سطر عین عبارت آنرا نقل می گیریم:

(چون در ایام سفر خیر اثر ممالک ایران خاطر مهر گستر خاقان عالمستان بملاقات قره باصره دولت و نامداری غره ناصیه حشمت و کامگاری بدر سپهر شوکت و جاه شاهزاده تیمور شاه نهایت تعلقی داشت و در هنگام معاودت رقم عطوفت شمیم متضمن طلب بنام آن روشن گهر و الانسب عزاداری یافته درین آوان مسرت توانان که دار القرار قندهار فیض بقدم میمنت آثار شد آن سعادت مند بخت بلند عازم احراز دولت آستان بوسی گشته بتاریخ بیستم ماه صفر سنه ۱۱۶۹ ق بشادمانی وافر وارد درگاه کیوان مقرر گردید. . . . اعلیحضرت جمشید مکننت از روی کمال

عاطفت و جاذبه محبت باغوش را فت کشیده مشمول عواطف بیکران
فرمودند .

و دوبیت آتی در تاریخ عزیمت تیمور شاه از کابل به قندهار در سنه
۱۱۶۹ ق (۱۷۵۶ م) گفته شده است

چو شد از قد مبوسی شه بهره ور بگردون برافراخت شهزاده سر
دو سمدین کردند با هم قران بخواند آیه ان یکاد آسمان

و روز دیگر اعضاء دولت تیمور شاه از کابل به قندهار رسیدند . از زمان
فرمانروایی تیمور شاه در افغانستان و اقامت در مرکز کابل (۱۱۶۷
۱۱۶۹ ق) فقط یک قبایله که در محکمه شرعی کابل نوشته شده است در
دست نگارنده موجود است و عکس آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم
تیمور شاه در سفر ۱۱۶۹ ق و ۱۱۷۰ ق معیت پدر نامور خود را در فتوحات
مجدد هند و دهلی داشت . و از قلم وقایع نگار دربار احمد شاه بزرگ
این عبارت در وصف پادشاهزاده بیادگار مانده است : (اعلیحضرت
احمد شاه در دران بتاریخ ۲۲ ماه صفر سنه ۱۱۷۰ ق بجهت تعلیم قواعد ملک
و ملت مقرر فرمودند که ثمره شجره دولت و جهان بینی دوحه حدیقه حشمت
و کشور ستانی نور چراغ جهان افروزی جوهر شمشیر کین تیزی فارس
مضمار جرأت و شجاعت مقدمه الجیش جیوش فتح و نصرت شاهزاده
فریدون فرخورشید کلاه تیمور شاه باد و از ده هزار نفر دو منزل پشما پیش
بو کب شاهنشاه و در عرض راه هر که از اهالی و موالی
هندوستان از در انقیاد در آید پادشاهزاده و الا گهر بشمول عنایت و
مرحمت از خاکش بردار دهر که راه ترمرد و خلاف پیماید خرمن هستی او
به آتش صاعقه بار شمشیر آبدار سوخته نابود فرماید) . سطور فوق
عین متن فرمان اعلیحضرت احمد شاه در دران است که فرزند خود تیمور
شاه را در راه عدالت و خدمت به مملکت و اجتماع جد آسماط فرموده
است (نومبر ۱۷۵۶) و وقایع نگار دربار نوشته است : و در حین رخصت
پادشاهزاده سپهر منزلت را در آغوش عاطفت کشیده مورد عنایت بی
نهایت گردانیده اسراء و اعیان را در تبعیت و اطاعت آن مرشدزاده عالم
و عالمیان مامور ساخت . در سنه ۱۱۷۰ ق در وقتی که اعلیحضرت احمد

شاه در دران بر تخت دهلی نشست و پادشاه هندوستان و لایات هندو پنجاب و کشمیر را بحضور شاهنشاه افغانستان به صیغه پیشکش نمود شاهزاده حاضر بود و شاه عزم ورزیده گفت: است :

ز یک پهلوی گیتی ستان نشست از ادب شاه هندوستان
ز سمت دیگر شاه انجم کلاه خدیو جوانبخت تیمور شاه
چومه بود شهزاده کامگار که نور از چپش شدی آشکار
و در وقتی که اعلیحضرت احمد شاه در دران ممالک هند - پنجاب - کشمیر
را داخل ممالک محروسه افغانی ساخت یعنی پیشکش پادشاه هندوستان
بجامل و ثبته منظور فرمود . حسب الاستدعای عالمگیر شاه سلطنت
هندوستان را به جهره شمشیر کشور گشایی گوهر دریای فرما فرمای
خد یومئید تا ئید سپاه تیمور شاه مفوض و مرجوع فرمودند و پادشاه هندو
ستان در متن و ثبته نوشت که مرهند باتوابع و لاهور باتوابع و ملتان
باتوابع و کشمیر باتوابع بانضمام تهنه و مند و توابع دیرجات الی تک
بپادشاه ذیجاه معلی جا یگاه تیمور شاه طول العمره شفقت شود که سعد و حامی
سلطنت دهلی باشد و اعلیحضرت احمد شاه در دران پادشاهی و لایات
مذکور را بفرزند خود تیمور شاه ارزانی فرمود . و تاریخ تحریر و ثبته
پیشکش مذکور (۱۷) جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ ق است (ز مستان ۱۷۵۶ م)
و در این وقت آغاز پادشاهی تیمور شاه در ممالک هند - سند - پنجاب
کشمیر - در فرما نهی احمد شاهی بالقاب (درة التاج سلطنت
عظمی و اسلطه العقد محل افت کبری مظهر تائیدات ملک منان
آفتاب عالم تاب آسمان عظمت و شان برق خرمین سوز اعدای خذلان نشان
طرازنده تخت و دیهیم براننده سلطنت هفت اقلیم ، گوهر دریای ابهت و
بختیاری ، اختر فلک سعادت و شهریاری ، شهزاده خورشید سیم شاهزاده
تیمور شاه افتخار بیش از پیش یافت و اعلیحضرت احمد شاه در دران تاج
پادشاهی بلاد مذکور را بر دست خود به تارک تیمور شاه گذاشت و لنگوته
چهار زرعی مستعمل را که بکرات در کمر خود بسته بود ، بکمر شاهزاده
تیمور شاه بست و او را از همین تاریخ و مطابق همان رمز و ارث سلطنت
شاهنشاهی خود گردانید . شاه ولیخان وزیر در ساله تاریخیه خود تحت
عنوان (عطای تاج و طومار و تشریف سلطنت و جهان بینی پادشاه و الاجاه

تیمور شاه پادشاه خلد الله ملكه). مطالبی پرداخته که اینک عیناً نقل میشود:
 (دران ایام فرخنده سرانجام که به یمن تغذلات حضرت علام جلت
 عظمت ابواب فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بر روی روزگار او ایامی
 دولت قاهره شاهنشاهی گشاده گردید فتح پایتخت هندوستان یعنی
 دار الخلاف شاه جهان آباد که اعظم بلاد هند بل سائر جهان است با حسن
 وجهی از وجوه میسر گشت بخاطر ملکوت ناظر در پادشاه و ضمیر مهر
 تنویر پادشاه کشور گیر که آئینه بدن نمای اسرار الهی است پرتو افکن
 گردید که قامت قابلیت دره الساج سلطنت عظمی واسطه اعتد خلافت
 کبری نخل برومند جو بیار پادشاهی، دوحه ارجمند ریاض خلیفه الهی،
 زینت بخش اورنگ فرسانروائی، زیب افزای چار بالش کشور گشایی
 پادشاه و الاجاه حضرت تیمور شاه را که اشعه انوار جهان داری از ناصیه
 همایونش ظاهر و پید او آثار ملک ستانی و جهان بینی از جبین پیش باهر
 و هوید است بعطای تاج و طومار و خلعت سلطنت پنجاب و سند و کشمیر بین
 السلاطین سربلند گردانید) و در نقش سکه طلا و نقره تیمور شاه در
 هندوستان در سنه ۱۷۰۰ ق این بیت مروج گردید:

یافت بحق خدا و رسول انام سکه دولت بنام تیمور شاه نظام
 در خصوص ازدواج تیمور شاه پادشاه کورگانی دهلوی مصنف
 کتاب شاه عالم نامه اینطور نوشته است:

:(احمد شاه درانی داخل قلعه دهلوی شده با جناب جهان بینی ملاقی گردیدند
 مراسم مواسات و آئین خلت و موافقات سرعی داشته با خلاق پادشاهان و
 حفظ آداب ملوکانه پیش آمده به تمهید قواعد یکجی و یکدای پرداختند
 و بنا بر از یاد استحکام میانی اتحاد و داد پادشاهان و بقیس منزلت ثریا
 جناب خورشید احتجاب گوهر درج حشمت و کامکاری، اختر برج سلطنت
 و شهر یاری نواب گوهر آرای بیگم، که ثمره الفواد جناب حضرت خدیو
 جهان پادشاه زمین و زمان بودند، ناسزد پادشاه زاده میرزا تیمور شاه خلاف
 الصدق خود مقرر فرمودند و برضاء طرفین عقد نکاح بستند. تو گوئی قران
 السعدین بوقوع پیوست و دو دولت خدا داد مؤید باهم گشت). در خصوص
 این ازدواج اسناد و متون دیگر نیز است که از درج آنهمه انصراف می
 ورزیم و خلص اینکه در ایام فتح مجدد دهلوی بخواش عالمگیر ثانی،

گوهر نساء بیگم دختر آن پادشاه که از احفاد اورنگزیب عالمگیر اول بوده بمقد از دواج شاهزاده تیمورشاه در آورده شد که تفصیل این همه خصوصیات در کتاب تاریخ زندگانی اعلیحضرت احمد شاه در دران که اکنون تحت طبع است آمده است و نیز تفصیلات مزید در تاریخ زندگانی تیمورشاه که در سال ۱۳۳۶ ش در کابل بطبع رسیده است مندرج است. تیمورشاه در مدت دوماال پادشاهی خود با همه گرفتاری ها پیوسته مصروف تحصیل علوم شرعیه و ادبیات و تاریخ و ریاضی بود. معلمین آن پادشاه در اول ملاگل محمدخان با بری افغان و بعد مولوی حاجی جهان فوغلزایی و سوم مولوی فیض الله خان دولت شاهی برادر ملا ادریس خان قاضی معسکر پیش نماز است که در سنه ۱۱۷۰ ق (۱۷۵۷ م) از کابل بجهت تدريس آن پادشاه بدار السلطنه لاهور فرستاده شد و عالم مذکور باللقاب (نقاوه خاندان شرافت و سعادت و سلاله دودمان بزرگی و نجات قطب فلک شریعت و پرهیزگاری محور سه پر فضیلت و دینداری منظور انظار عاطفت شاهنشاهی مقرب پایة سریر خلافت و ظل الهی ملا فیض الله خان دولت شاهی) خطاب میشد و ابیات آتی در توصیف عزیمتش از کابل به لاهور گفته شده است :

بفرمان فرمانده روزگار شه در دران والا تـبـار
روان گشت آخوند عالـیـجناب ز کابل به لاهور با صد شتاب

سزاوار تعلیم آن شهریار نبودی کسی غیر آن فامدار
کسی غیر او این لیاقت نداشت برای همین شاه او را گماشت
در مدت دوماال پادشاهی تیمورشاه در هندوستان : خانجان خان سردار و حاجی کریم دادخان و عبدالرسول خان و مرادخان اعضاء دولت و میر عبدالهادی خان و الله و یردی خان دو نفر منشی دربار بودند . تیمورشاه از همان سال بنوشته تذکره شعراء از اوائل اسلام تا عصر خودش آغاز کرد و سوانح چهارده صد شاعر را فراهم آورد و سرپرست انجمن تألیف ملا فیض الله خان معلم آن پادشاه و الحق که مرد عالم و فاضل و سخن صنج صاحب کمال و رو شنضمیر بوده است .

37a

کشیدم رنج بهر گنج در ویرانه دنیا
چو دیدم خوب واقف گنج این ویرانه من بودم



شیخ بیگنای متخلص واقف ملقب نور العین (متوفی ۱۱۹۵ ق)
شاعر متصوف و کیمیا گر که از سنه ۱۱۷۰ ق تا خاتمه عمر به دفعات به
مجالست های علمی و ادبی بزرگترین رجال صاحب سیف و قلم افغانستان
رسیده و مورد الطاف بزرگان معنوی قندهار و کابل قرار گرفته است .

تیمورشاه در سنه ۱۱۷۰ ق در لاهور انجمن حضور تشکیل داد و علماء و فضلاء و شعراء و صنعت گران بلاد هندوستان را در آن مجمع بزرگ علمی و ادبی استحضار و شامل فرمود و بد ریافت نسخ قیمت دار تصانیف علماء و شعراء و حکماء سلف و معاصر جدا اقدام فرمود چنانچه دفعه اول کلیات میرزا عبدالقادر بیدل و سایر شعراء را که تا کنون بدست نیامده بود ، بدست آورد و وجود نورالعین واقف بتالوی را بعوض خراج ملک پتیاله بدست آورد و خیلی نوازش و مهربانی در حق آن شاعر و سایر شاعران نمود . و به ساختن توپها و کشتیها نیز جدا اقدام نمود که شرح مزید تمام این اشارات مهم را در تاریخ زندگانی اعلیحضرت احمد شاه در دران و اعلیحضرت تیمورشاه در دران گنجایده ایم و از پیمانه این اثر مختصر خیلی ها زیاد است .

تیمورشاه و جنگ پانی پت

سبب کلی فتح نامی پانی پت در حقیقت سلطنت دوساله تیمورشاه افغان در هندوستان شده است که اینک شرح آنرا از نظر جویندگان تاریخ می گذرانیم :

اعلیحضرت احمد شاه در دران در حین مراجعت از هندوستان در سال ۱۱۷۰ ق ، هدایت بخش پسر عالمگیر شاه را که خسرو تیمورشاه بود به همراه برادرزاده عالمگیر شاه مذکور از شاه جهان آباد دهلی طلبید و غازی الدین خان را همراه نموده از ولایت متھرا مامور با استیصال کردن کشان طرف شرقی هندوستان فرمود . و بعد از انصرام موکب اعلیحضرت احمد شاه در دران ، غازی الدین خان بخيال مخالفت و خود سری افتاده بقصد فتنه انگیزی طایفه مراته را از ولایت دکن به هندوستان طلبید . چون دختر عالمگیر شاه عیال تیمورشاه افغان و اساس و اتحاد جانیین افغان و کورگان مضبوط و محکم بود ، و غازی الدین خان درین صورت جرأت مخالفت با دو پادشاه شدیدا الصولت نمی توانست نمود ، لاجرم مرتکب بیباکی و حرام نمکی گشته عالمگیر شاه را بغیر حق در شهر شاه جهان آباد دهلی بقتل رسانید و طایفه مراته را که از ولایت دکن به هندوستان طلبیده بود تحریک

و تحریص به بی‌حسابی و مردم‌آزاری کرده و به سیم‌وزر موفور تطمیع و مسرور نموده به معاربه نجیب‌خان رو هیله که از هواخواهان دوات شاهنشاهی افغانستان است، ما مور ساخت. نجیب‌خان عریضه‌مشر بر کیفیت احوال و محتوی به‌خیره‌گی کفار بحضور اعلی‌حضرت تیمورشاه نوشته روانه دارالسلطنه لاهور ساخت.

تیمورشاه مرادخان فو قلزائی جارجی باشی را در رأس سیزده هزار نفر بدفع فوج دکن فرستاد و تا منزل تانی سر رسید. و در این وقت آدینه بیگ نیز ترمذ و رزید و لشکر بی‌پا و سر هند و دکن کار سلطنت تیمورشاه را بدشوار رسانیدند. تیمورشاه وقتی از این ماجرا شنید فوج دیگر بسرکردگی سرافرازخان ختیک بسرعت فرستاد و دو بیت آتی مؤید این قول است:

شه کوه تمکین عالم پناه خدیو جهان بخش تیمورشاه
چوبشید از منهیان این خبر بسرعت فرستاد فوج دگر
چون در اوقات معاربات و تلاقی عساکر طرفین افغان و هندو، از بعضی صاحبمنصبان قواء تیمورشاهی خیانت پدیدار شد، آدینه بیگ از موقع استفاده کرده طایفه مراټه را تحریک برافتن پنجاب کرده باتفاق آن گروه عازم ولایت مذکور گشته کمر شرارت و فساد انگیزی بست. پس از رسیدن این اخبار بمسامع اعلی‌حضرت تیمورشاه، خان‌جان خان سردار که وزیر آن شهریار بود بادوازده هزار سوار از حضور مرخص و مرحله پیمای گشته در جلال‌آباد لاهور به مرادخان و عساکر سابق پیوست. در اثنا این حال بوضوح انجامید که جمیع متمدنان آن ممالک به را که و ملهار و آدینه بیگ اتفاق نموده قریب دویست و پنجاه هزار نفر پیاده و سوار فراهم آمده آماده قتال و جدال با عساکر تیمورشاه اند. خان‌جان خان و وزیران باعث قتل فوج خود صلاح کار در معاربه ندیده مصلحت بمراجعت دانسته باتفاق مرادخان بجانب دارالسلطنه لاهور مراجعت نمود و به اعلی‌حضرت تیمورشاه مشورت نمود که تعداد لشکرهای مخالف سه صد هزار سی باشد و عساکری که بالفعل همراه ما است کفایت نمی‌کند و بهتر

است که از لاهور به پشاور بروید و در آنجا به جمع آوری لشکر زیاد اقدام فرمائید و از پشاور با سپاه قیامت اثر حرکت کرده از کفار سرکش دیار برآرید. اعلیحضرت تیمور شاه مشورت وزیر خود خان جان خان سردار و دیگر اعضاء دولت خود را منظر فرموده از لاهور عازم پشاور گردید. و در خلال ایام حرکت موکب تیمور شاه از لاهور بطرف پشاور سه صد هزار نفر گروه مخالف حملات شدید آوردند و چند تن صاحب منصب قواء تیمور شاهی را که با قلت دسته های عساکر خود از ورود دشمن دفاع میکردند بدرجه شهادت رسیدند.

در شهر رجب سنه ۱۱۷۱ ق مصادف بماء حوت (۱۷۵۸ م) که اعلیحضرت احمد شاه در دران در مرکز قندهار نزول اجلال داشت. شرح فساد انگیزی سرکشان هند و دکن و پنجاب بعرض حضور شاهنشاه رسید. اعلیحضرت احمد شاه در دران آراده فرمود که ایام تابستان را در کابل بفکر جمع آوری عساکر گذرانده در فصل خزان عازم هندوستان گردیم و از دشمنان دین و وطن که علیه سلطنت اعلیحضرت تیمور شاه قیام ورزیده اند، سخت انتقام بگیریم. و تیمور شاه نیز در پشاور به همین انتظار بسر می برد. در ماه حمل مطابق دو از دهم شعبان سنه ۱۱۷۱ ق از قندهار حرکت نمود و بتاریخ (۱۷) رمضان وارد کابل گردید. و در این اوقات عرائض راجه های جمو و گو هستان های کشمیر بحضور اعلیحضرت احمد شاه در دران در کابل رسید و چنان بوضوح انجامید که طایفه مراغه آواز آمد سپاه شاهنشاه را شنیده از ولایت لاهور به جانب ملکه دکن قصد گریز دارند. و در این اوقات که تیمور شاه در پشاور به نیت انتقام از دشمن، انتظار ورود موکب پدر خود را داشت و احمد شاه میخواست بتعاقب لشکر هند و دکن از کابل حرکت نماید که ناگاه خبر تمرد میر نصیر خان والی بلوچستان و قصد حمله او بطرف قندهار بعرض حضور شاهنشاه رسید. و این خبر باعث فسخ عزم سفر هندوستان گردید. و اعلیحضرت احمد شاه از کابل بنام پسر خود اعلیحضرت تیمور شاه فرمان فرستاد که از پشاور وارد کابل گردد. تیمور شاه از پشاور وارد کابل گردید و تا سبب بزرگ

دست داد که اگر فتنه میر نصیر خان والی بلوچستان در ینموقع حساس روی نمی داد، لاهور مجدداً تسخیر و قواء مراغه سرنگون و پادشاهی تیمور شاه در هندوستان مجدداً امناس و اشتهکام می یافت. و حرکت میر نصیر خان سبب ناکامی گردید. اعلی حضرت احمد شاه به سعیت پسر خود تیمور شاه در سنه ۱۱۷۲ ق مطابق ماه اسد مال شمسی (۱۷۵۹ م) در عین شدت گرمی از کابل براه غزنه و قندهار عازم بلوچستان گردید و تا اینکه واقعه هائله بلوچستان به نیروی شمشیر خاتمه یافت ایام زمستان رسید و تا یکسال دیگر از طایفه مراغه انتقام گرفته نشد. و بعد تسلیم شدن مجدد میر نصیر خان بلوچ و سرافراز شدن مجدد آن به حکومت بلوچستان، چون تیمور شاه در این سفر و در ایام جنگ بلوچستان شرف همراهی پدر خود را داشت و شجاعت و کفایتی از خود نشان داده بود، میر نصیر خان بلوچ که دانست شاهزاده افغان از باعث ناکامی خود در خصوص عدم انتقام از مراغه هاسخت متأثر است. دختر خود را به تیمور شاه داد و در همان سنه ۱۱۷۲ ق عقد نکاح بست و از فصل بهار سال آینده مجدداً اقدامات حربی بعمل آمد و در دو سال ۱۱۷۳ ق و ۱۱۷۴ ق که جنگ مراغه ها و قلع مشهور پانی پت بیست و دو ماه را در بر گرفت. تیمور شاه دوش بد و دوش بد و ش بد و خود در محاذات حرب و صحنه های خونین و سن هولناک حاضر و باوصف نوجوانی مردانه و شجیعانه قیام می ورزید و مصنف تاریخ احمد شاه در ضمن تذکار یک مجلس بزرگ عسکری که بجهت نقشه جنگ مراغه ها انعقاد یافته بود از تیمور شاه باین عبارت تقدیر و احترام نموده است :

(نخستین پادشاه زاده بلند اختر فرخنده میر و الاجاه سپهر پیکاه حضرت تیمور شاه زاد الله تعالی عمره و اقباله به تئین شاهانه و آئین ملوکانه بیت الشرف و الاپایه شاهی را محل ورود فرموده زینب مجلس حضور و زینت محفل سرور شدند) و در همین وقت اخذ ترتیبات جنگ مراغه ها از تیمور شاه بالقاب (خورشید فلک جهان افروزی، رایت افراز معرکه کفر سوزی شهسوار معارک دشمن گدازی، فارس مضمار گیتی طرازی شمع انجمن محشمت و جاه پادشاه مهرافسر سپهر بارگاه تیمور شاه) یاد شده

است . محمود الحسینی وقایع نگار در ضمن تذکار فتح نامی پانی پت و حملات شدید سرکردگان قواء هفت صد هزاری هندودکن نوشته است (اعلیٰ حضرت احمد شاه متوجه ترتیب لشکر و ترتیب صفوف میدان قتال گشته لشکر شاه شاه را به شاهزاده فریدون دمتگاه تیمور شاه تفویض نموده و جمعی از خوانین و امراء شجاعت آئین و غازیان فیروزی قرین درانی را مستظل ظلال جناح همالوای فرخنده فال آن فراز ندۀ رایات اجلال فرمودند) . و گوید (با هوو بسواس پاتما سی افواج انتخا بی در مقابل جای استقرار پادشاه تا ئید سپاه تیمور شاه آمده رایات جلالت بمیدان جهل و غوایت افراختند) .

طایفه هندو هندودکن گفته بودند وقتی که ما غالب و فاتح شدیم تیمور شاه را قتل مینمائیم و پسر را جاهد کن را پادشاه هندوستان میسازیم تو همان پسر را جاهد کن که بسواس نام داشت در رأس هفت صد هزار لشکر پیش آمده و در مقابل تیمور شاه افغان امته قرار داشت . و هر دو تن حیات و ممات خود را وابسته بهمین صحنه خونین جنگ پانی پت میدانستند تا آنکه پسر را جاهد کن کشته شد و مختصرا اینکه تیمور شاه سلطنت امپراتوری افغانستان را بقدرت شمشیر یافت است و از بدو طفولیت و شباب چنانکه تاریخ ثبت میکند ، مرد جنگ پرورده و سیاست پرورده است . تیمور شاه تا خاتمه جنگ پانی پت بهمان نام پادشاه هندوستان یاد میشد چه در خلال جنگ مراته ها این عبارت بنام او نگارش یافته است (حکم شاه شاه بصدور پیوست که خان جان خان سردار که سرافراز به منصب وزارت شاهزاده کامگار عالیقدر تیمور شاه خورشید کلاه است) .

پادشاهی تیمور شاه دفعه دوم در هرات

۱۱۷۴ ق (۱۷۶۰ م)

اعلیٰ حضرت احمد شاه در دران بعد مدت بیست و دو ماه جنگ مراته ها حینی که وارد قندهار شد شاهزاده تیمور را به سلطنت و فرما نروائی مملکت موروث هرات مقرر فرمود . و در تاریخ احمدشاهی تحت عنوان (تفویض دارایی ممالک خراسان پادشاه و الاجاه تیمور شاه و مرخص شدن آن و الادودمان از درگاه عالم پناه) ، شرحی نگاشته شده که

(چون بعضی از رؤسای ایلات مملکت ایران و فساد اندیشان و کجیرو
شان ولایت خراسان در حین توقف خاقان کشورستان به ولایات هندوستان
(۱۱۷۳-۱۱۷۴ق) سرعناد از گریبان فساد برآورده و با نور محمد خان
خوگیا نی که از جانب امنای دولت خاقانی در بلده مشهد سردار بود
در آویخته و مشارالیه را از اراضی اقدس مشهد بیرون نموده بودند و در
هرات درویش علی خان او یماق نیز مصدربغی و نفاق گشته پیوسته هوای
مخالفت و نافرمانی در سر و همواره به خاطر تنه داعیه شور و شرمضم
داشت. و هر روز با سرداران و عمال هرات بغی ورزیده رایت تکبر و خود
سری می افراشت. بنا بران در این آوان رای خاقانی اقتضاء این فرمود
که زمام مهمان فرما نروایی مالکک موضوعه خراسان را بکف اختیار و
قبضه اقتدار پادشاه خورشید کلاه تا ئید سپاه تیمورشاه که در هرکار
مؤید بتائیدات کردگار و سرپیچ طالع مطالعش عقده گشای اسوردشوار
است. سپارند و رتق و رتق مهمات و حل و عقد مشکلات داد و ستد مالیات
و دزل و نصب عمالی و سرداران ولایات را الی کنار آب هیرمند بآن
خدیو سرافراز چمند و اگذارند. لاجرم دارالسلطنه هرات را مقرر
جلوس آن مملکت آرا قرار داده و بانجام سامان شایان که سزاوارشان
آن و الادودمان بود پرداخته و امرای شہامت آثار و نویسندہای
صداقت شعار تعین کرده فرزند سعادت مندر ابطای اسپ و اثاثه
ملوکانه دلشاد و بترویج احکام شرع مطهر و متابعت او امر و نواهی
خالق اکبر ارشاد فرمودند.

تعمودشاه در این دوره فرمانروائی مملکت هرات از جهت حفظ امنیت
عمومی، بعضی افراد سرکش و مضرب احوال اجتماع را مجبوس نمود و
سرکرده مخالفین آن ولایت درویش علی خان بانی قلعه نو هرات است و
شرح حال او در تاریخ احمدشاهی مسطور است. سردار هرات در این
وقت شاه بیگ خان فوفل زانی بود و منزلت ثبات سلطنت هرات را تا حدود
پل ابریشم و برچند و مرو و شاهجهان و مکران داشت.

لشکر کشی تیمور شاه بطرف مشهد و نیشاپور و معزول شدن شاه ولی خان از رتبه وزارت بقرار پیشنهاد آن پادشاه

در ماه رمضان سنه ۱۷۸۸ ق مطابق ماه حمل (۱۷۵۵ م) عرضیه تیمور شاه پادشاه هرات به دار السلطنه کابل بحضور اعلیه حضرت احمد شاه در دران رسید و نوشته بود که: طایفه کرد عمار لوی سکنه نیشاپور سراز رقبه باج گذاری و گردن از رشته انقیاد و خدمت گذاری شاه رخ شاه پیچیده به جعفر خان کرد میتانلو که حسب الرقم مرحمت شیم تیمور شاه وزیر شاه رخ شاه پادشاه ایران و سردار ایلات اکراد شده بود اطاعت نمی نماید بلکه پا از حد خویش پیش گذاشته راه بنی و عصیان می پیماید. لهذا جعفر خان سز بور بجهت رفع نخوت اکراد نیشاپور به جناب عالیان مآب پادشاه جم جاهد تیمور شاه ملتجی گشته و نقد علی خان برادر تقی خان بنی عمش را با پیشکش های لایق در خدمت تیمور شاه بهرات فرستاد و استدعا نمود که از حضور پادشاه هرات و حامی سلطنت ایران فوجی به تنبیه و تدبیر اکراد سکنه نیشاپور که اعتناق خود سری و غرور دران حدود افراخته اند مامور شود که هم با عث سرفرازی و افتخار شاه رخ شاه و مزید امید این فدوی حلقه بگوش درگاه خلائی امید گاه باشد و هم عبرت سایر سرکشان و شرارت پیشه گان بمالک خراسان گردد. و احدث دیگر نیز از منتهج قویم فرمان بری و انقیاد قدم به مسلک خود سری و فساد نتواند گذاشت و گردن مخالفت و نافرمانی در عرصه این ولایت نتواند افراشت.

محمود الحسینی وقایع نکار در بار شاهنشاهی نگاشته است (از آنجا که خدیو ثریا منزلت حق آگاه تیمور شاه بی اذن پدر و فرمان والد ثریا مکان مرتکب هیچ سری از امور کلی و جزوی نمی شوند و رضامندی اعلیه حضرت احمد شاه در دران را در هر جا و هر کار ملحوظ و منظور نظر اصابت اثر دارند از تکاپ بار سال عسا کفر نموده و نقد علی خان و تقی خان سز بور را مامو به توقف فرموده کیفیت احوال را بمسامع اعلیه حضرت احمد شاه در دران رسانیدند .

تا آنچه در آن خصوص از حضور شاهنشاه بزرگک عرضد و ریابد از آن قرار معمول دارند .

اعلیحضرت احمد شاه در دران از دار السلطنه کابل بعنوان اعلیحضرت تیمور شاه پادشاه مملکت هرات فرمان فرستاد که بدانطرف لشکر فرستاده سرکشان رامقنول واسیر نماید تیمور شاه از هرات بطرف ولایت نیشاپور لشکر فرستاد و گروه کثیر از باغیان را روانه دیار عدم و بقية السیف را دستگیر و اسیر ساخته بجانب هرات احضار فرمود . و حینی که اعلیحضرت احمد شاه در دران از کابل وارد قندهار شد خبر شرارت درویش علیخان در هرات، بسمع شاهنشاه رسید . شاهنشاه شاه ولیخان وزیر را معاتب قرار داده فرمود که تیمور شاه بفکر صائب خود فهمیده درویش علیخان را محبوس نموده بود و تو شفاعت کرده فرمان عفو او را از حضور ما حاصل کرده بهرات فرستادی . و اساس بی اعتمادی و بی اعتباری وزیر شاه ولیخان به همین مسئله حمایت اشرار دیار هرات و مشهد و نیشاپور شد ، تا آنکه بقرار پیشنهاد تیمور شاه پادشاه هرات از وزارت معزول گردید .

ورود اعلیحضرت تیمور شاه پادشاه هرات با شرف البلاد

احمدشاهی ۱۱۷۹ ق (۱۷۶۵) م

محمدودالحسینی وقایع نگار نوشته است که اعلیحضرت احمد شاه در دران از سفر هندوستان وارد کابل شد و شوق ملاقات فرزند ارجمند کامگار پادشاه تا ئید سپاه فروغ کوکب حشمت و جاه تیمور شاه از خاطر انور خدیو هفت کشور سر بر کشیده فرمان بنام نامی آن گلچین حد یقه خاق احمدی به طغرای نفاذ پیوست که از دار السلطنه هرات عازم درگاه شاهنشاه گشته لوای نهضت بآنصوب افرارد :

شه کوه تمکین گیتی پناه	خدیو جهاندار تیمور شاه
فرمان شاهنشاه کامگار	برافراخت رایت بصداقتدار
برآمد بدولت برون از هرات	روان شد بدرگاه گردون سمان

چون کوکبه جاه جلال آن قرة العین دولت و اقبال را در حوالی اشرف البلاد احمد شاهی اتفاق نزول افتاد حکم شاهنشاه صدوریافت که شاهزاده های و الاشان شاهزاده سکندر و شاهزاده سلیمان و شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب و شاهزاده سنجر و شاهزاده داراب آن شهنشاه عرصه دولت و اقبال را استقبال نمایند و ارکان دولت و امراء نامدار و سپه سالاران و سرداران و سائر خوانین و منصب داران با تمامی سپاه در ملازمت شاهزاده های نامدار از موکب تیمورشاه پذیرائی نمایند . تیمورشاه با تشریفات خیلی شاندار وارد شهر قندهار و بحضور اعلیحضرت احمد شاه در دران مشرف گردید چینی که تیمورشاه وارد بوستان سرای شاهنشاهی قندهار گردید اعلیحضرت شاهنشاه از جا برخاسته با قامت راست تیمورشاه رادر آغوش عاطفت و مروت کشید . و این دفعه اول است که در تاریخ افغانستان میخوانیم پدر بامستقبال پسر از جا برخاسته است . و این دلیل بزرگی غیرت و همت و شجاعت و منتهای مهر و محبت پدر در حق آن فرزند صاحب قلم و شمشیر است . اعلیحضرت احمد شاه در دران در همین سال ۱۱۷۹ ق در قندهار صبیبة رضیه عبد الحبيب خان بن حاجی جمال خان بارکزائی را برای تیمورشاه پادشاه هرات بعقد ازدواج گزنت و جشن عروسی اودر شهر جدید التعمیر قندهار بپایان رسید و تاریخ نکاح (۱۲) رجب سنه ۱۱۷۹ ق است .

اعلیحضرت احمد شاه در دران ، تیمورشاه را بتاریخ دو شنبه ۱۲ ماه ذیجدة الحرام سنه ۱۱۷۹ ق مطابق بهار ۱۷۶۶ م از قندهار بجانب هرات که بمقدور دولت آن شاهزاده فرشته حصا ل خجسته صفات بود مرخص ساختند و خود عازم کابل گردید .

سهم تیمورشاه در فتح مجدد ایران

۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ ق (۷۱-۷۶۹م)

در سنه ۱۱۸۳ ق اعلیحضرت احمد شاه در دران، در کابل اراده سفر هندوستان نمود. و در این حال از تیمورشاه پادشاه هرات عریضه رسید و نوشته بود که نصرالله میرزا پسرشاهرخشاه پادشاه ایران، در مشهد رایت طغیان افراشته و در صدد دفتنه انگیزی و هنگامه جویی میباشد و حکام بعضی ولایات چون علیمردان خان ز نکویی و عیدالعلی خان عرب پیشمست حاکم ترشیز باغوا و اغراء اودر اداء باج و خراج ولایاتی که متعلق بدولت تیمورشاه می باشد تغافل و اهمال نموده و بظلمت الحیل می گذرانند. اعلیحضرت احمد شاه در دران از شنیدن این اخبار فسخ عزیمت هندوستان کرده قصد عزیمت بجانب ایران نمود. شاه ولی خان وزیر که بقرار پیشنها د تیمورشاه از وزارت معزول گردیده بود. چون چاره دیگر نیافت دست استشفاع بجانب تیمورشاه دراز نموده عفو خواست و تیمورشاه درین وقت پیشنهاد نمود که شاه ولی خان مجدداً به وزارت مقرر گردد و اعلیحضرت احمد شاه منظور فرمود. و سبب این بود که تیمورشاه وزیر شاه ولی خان را بحرك و همدست سرکشان اطراف ممالک محروسه افغانیه می پنداشت و چنین فکر نمود که اگر شاه ولی خان بدفع اشرار همت گمارد وزارت او بر حال بماند و اگر غفلت نمود بطوری که لازم است از وی باز خواست خواهد شد. و سه بیت آتی شاهد این حقیقت است :-

شه نامدار مروت پناه	خدیو فلک قدر تیمورشاه
شدی پیش شاهنشاه ناجو	زرافت شفیع گناهان او
که او را بدستور سابق وزیر	نماید شه عادل ملک گیر

عساکر از اطراف و جوائب ملحق بمو کب شاهنشاه گردید و اعلیحضرت احمد شاه در دران بتاریخ شنبه (۲) ماه رجب سنه ۱۱۸۳ ق مطابق فصل خزان (نومبر ۱۷۶۹) از کابل بعزم سفر ایران و تادیب اهل مشهد و نیشاپور و تنقیه نصرالله میرزا روانه قندهار شد و از هرات تیمورشاه

به قندهار بخدمت پدرنا مور رسید و از طرف شاهزادگان و سرداران استقبال شایان بعمل آمد . و بعد از ورود تیمور شاه ، اعلی حضرت احمد شاه خان جان خان سردار و محمد نصیرخان والی بلوچستان را احضار فرموده سرخیلان و سرداران سپاه را بمو کب طلبیدند و بتاریخ اول محرم سنه ۱۱۸۴ ق مطابق (۵) ثور (۲۷) اپریل (۱۷۷۰) از قندهار بطرف فراه و از آنجا وارد هرات شدند . شاهزادگان و اهالی حرم محترم در شهر هرات متوقف شدند و تیمور شاه در سفر ایران شرف همراهی پدر خود را داشت . تیمور شاه حاجی کریم داد خان عرض بیگی حضور خود را به نیابت خود در هرات گذاشت . و دلدار خان اسحق زائی چرخچی باشی عساکر هرات را پیشتر بجهة استیصال سرکشان بطرف مشهد فرستاد . و او بسیار نفر را اسیر و دستگیر نموده بمو کب شاهنشاه آورد . شاهنشاه بعد معاودت دلدار خان کوچ بر کوچ وارد مشهد گشته . مدت محاصره مشهد به چهار ماه طول کشید و تیمور شاه مامور شد که بدفع قواء دشمن پردازد . چون عبدالرسول خان قلمراقاسی حضور تیمور شاه در جنگ شهید شد . تیمور شاه به خان جان خان سردار و زیرساقی خود و محمد نصیرخان والی بلوچستان خسار خود دستور داد که از دشمن انتقام بگیرند تا آنکه بتاریخ سه شنبه (۵) جمادی الاولی ۱۱۸۵ ق (سپتامبر ۱۷۷۱) فتح و فیروزی نصیب قواء افغان شد و علیمردان خان با چندین نفر سرکشان دیگر طعمه حسام خون آشام گشته مساوی سه هزار نفر دیگر از احاد آن اشکر روانه دارالبوار و بقية السیف اسیر سر پنجه اقتدار بهادران افغان گردیدند و نصرالله تسلیم شده پدر خود شاه رخ شاه پادشاه ایران را وسیله طلب عفو نمود . شاه رخ که به سبب گناه پسر خود مغلوب خوف و وسوس گشته از ارگ مشهد جرأت بیرون آمدن نمی نمود . میرزا موسی جاجرمی وزیر خود را پیشتر بدرگاه شاهنشاه در دران فرستاده معروض داشت که من از مدت های مدید آرزوی ملازمت دارم و عذر خواهی زیاد نمود . و اعلی حضرت احمد شاه در دران از روی مراحم و مروت شاه ولی خان وزیر را به ارگ مشهد به دلالت و استمال شاه رخ شاه مامور ساخت و شاه رخ شاه را با

خود بحضور اعلیحضرت احمد شاه در دران آورد . شاه رخ شاه مورد عفو قرار گرفت و شاه شاه افغانستان کبیر پادشاهی مملکت ایران را مجدد آبروی گذاشت و نصیر الله پسرش را با همه گناهانی که از وی سرزده بود عفو فرمود . شاه رخ شاه در ازای این عطیه یزدان بخش میرزا پسر کوچک خود را ملازم رکاب احمد شاه نمود و متدعی آن شد که گوهر شاد نامه دختر شاه رخ شاه را در سلک ازواج پادشاه تأیید سپاه تیمور شاه در آورده منظور نظر آفتاب سازند . اعلیحضرت احمد شاه در دران منظور فرمود و مراسم جشن عروسی و نکاح تیمور شاه و گوهر شاد در همان اردوگاه بپایان رسید و پادشاهی ایران را بدستور سابق باو مفوض داشته او را با نعام و اکرام تمام مشمول عواطف ساختند . چون ایام سرمارسید از مشهد بجانب قندهار امر حرکت بعمل آمد . و سبب این مزاجت چنین بود که تیمور شاه مانند فتح دهلی و فتح بلوچستان در این فتح مجدد ایران نیز سهم نمایان داشت . بعد باز گشت تیمور شاه را از منزل اسفزار (شین دند) رخصت مراجعت بدارالسلطنه هرات فرمود . و ایام بازگشت موکب احمد شاه از سفر آخرین ایران در قندهار مطابق ایام زمستان و ماه ذیحجه ۱۲۸۳ ق مطابق ماه حمل توشقان نیل شمسی است . (۱۷۷۰ م)

خدمات علمی - عرفانی - هنری - اداری تیمور شاه در هرات

تیمور شاه در طول دوره های سلطنت خود در هرات بر وفق و مایا و راهنمایی های پدر و معاونت فکری و عملی یک دسته رجال متنفذ و مقتدر درانی و هم از روی استعداد فطری و قابلیت ذاتی و رشادت سیاسی خودش مصدر خدمات بزرگی شد . بقدر و احترام علماء - مآدات - مشایخ - شعراء - فضلاء - هنروران - همیشه میکوشید و در انجمن حضور با ریاب میکرد . و به حفظ و ترمیم مزارات و اماکن تاریخ هرات سعی و توجه تمام داشت . و چندین مساجد و زیارتگاهها بدوره او تعمیر و ترمیم شده و احقاق ارباب تولایت رعایت گردیده است . و فرمائیهایی که از دوره سلطنت های او در عصر زندگانی احمد شاه غازی و بعد از ان بجامانده یکسرازیبن حقیقت گواهی میدهد و نیز اقوال شعراء دیار هرات شاهد

این حقیقت است . و بدون سبالغه تیمور شاه جوان شجاع - عالم - ادیب عامل - عادل - مردم دوست و وطن پرست بوده است تیمور شاه همچنان در لاهور در زمان سلطنت دو ساله خود به هندوستان به صنعت توپ سازی و کشتی سازی توجه تمام از خود میذول کرده و اسناد روشنی باقی مانده است . در هرات نیز فن توپ سازی را تقویت نمود که شرح آن همه خدمات پسندیده را از صفحات تاریخ زندگی آنی خودش که در سال ۱۳۴۶ ش بطبع رسیده است ، میتوان دریافت .

در سنه ۱۱۸۴ ق پس از بازگشت سفر ایران ، در هرات چند تن افراد شور را مطابق فتوا و مشورت سران قبائل آنجا اعدام نمود و تفصیل از این قرار است که اعلی حضرت احمد شاه در دران در حین عزیمت مشهد در سنه ۱۱۸۴ درویش علی خان هزاره را بطریق نظر بند برده و بعد از معاونت از آنولایات او را به تیمور شاه پادشاه هرات سپرد . تیمور شاه نظر باینکه حرکات درویش علی خان را برای العین مشاهده

نموده بود بناءً خود سرگذشتن او را مضر حال اجتماع دانسته بقید نظر گرفت . اسلام خان و انزله خان پسران او و نیاز خان جمشیدی اتفاق کرده در سمت غرجهستان شورش نمودند تا آنکه افراد مذکور از دست عساکر تیمور شاهی بقتل رسیدند و خود درویش علی خان محبوس ماند و مردم هرات از وی سخت خائف بودند .

دیدار آخرین احمد شاه و تیمور شاه ۱۱۸۵ ق (۷۷۲ م)

در سنه ۱۱۸۵ ق عارضه دماغ اعلی حضرت احمد شاه در دران در قندهار شدت گرفت و بجهت دیدار و ملاقات آخرین در طلب تیمور شاه خلف اکبر و ارشد خود از قندهار فرمان صدور فرمود که تیمور شاه بی تأمل و تانی از هرات وارد قندهار گردد .

تیمور شاه عزم حرکت بطرف قندهار نمود . درین وقت بزرگان مردم هرات عرض کردند که بعد از حرکت موکب شما ، درویش علی خان مصد رخطای بای بزرگ میشود و احوال اجتماع را برهم میزند . تیمور شاه مطابق فیصله و مشورت بزرگان اهالی هرات درویش علی خان را توسط وابستگان خودش اعدام نمود . در وقتی که موکب تیمور شاه وارد

فراه شد. شاه ولی خان وزیر که حامی و جانب دار درویش علی خان و از ورود تیمور شاه در قندهار کمال خوف و تشویش داشت، از استماع آن خبر در گرداب اضطراب و خطر افتاده و در این اوقات که احوال شاهنشاه را متغیر و دگرگون دیده میخواست که شاهزاده سلیمان دامادش را به پادشاهی افغانستان برقرار نماید و تمام امور ممالک محروسه افغانی را در دست خود بگیرد، اقسام تبلیغات بمردم نموده میخواست بین پدر و پسر تولید نفاق نماید و اهالی را با انواع تشویش و پرو بگرداند و سخنان زیاد از هر قبیل بمردم گفت و تمام این جریانات بسمع تیمور شاه رسید زیرا که مردان بزرگی چنانچه در تیمور شاه و برخلاف وزیر بودند. تیمور شاه یک جواب بس معقول گفت که شاهنشاه قبله گاه و در دو عالم مقتداء من است و محال است که از حکم او سرتابی کنیم و من همانچه را میخواهم که خاطر شاهنشاه بدان رضاء است.

و به حکم خدا (ج) اختیارم باوست. تیمور شاه از شنیدن حرف های بیجا و میان خالی وزیر شاه ولی خان از جادریا آمده مصدّر فعلی که مشعر بسرکشی و نافرمانی اعلی حضرت احمد شاه در در آن بوده باشد نگشته بمقتضای سعادت فطیری و رعایت ادب پدری سرموی از متابعت و رضا جوئی پدر بزرگوار عدول ننموده به تعجیل تمام بمنزل چمن قویی رسید اعلی حضرت احمد شاه در در آن که اقوال وزیر را عاری از حقیقت میدانست و اعتماد بر قول او نمی نمود بعد از رسیدن تیمور شاه در منزل چمن قویی شاهزاده ها و اسراء و خوانین و سپاه را مامور باستقبال تیمور شاه فرمود. تیمور شاه مطابق هدایات پدر با معدودی از اسراء بتاریخ ماه ذیحجه سنه ۱۱۸۵ ق وارد دربار شاه و به شرف دستبوسی پدر والا گهر نائل گردید. اعلی حضرت احمد شاه در حال مریضی از جانیم خیز شده تیمور شاه را در آغوش کشید و به پیشانی اش بوسه داد و بروی او روی خویش را مالید. شاه ولی خان وزیر در این حال نیز خاموش مانده مردم را هراسان و مشوش ساخت و شهرت داد که توقف سپاه تیمور شاه در حوالی شهر قندهار مخصوص دستگیر کردن اعلی حضرت احمد شاه و تاراج نمودن اموال سکنه شهر قندهار و بقتل در آوردن

مأمورین مقرب درگاه شاهنشاه است و تیمورشاه غیر از بن فکری دیگر ندارد و تشویش عمومی بار آورد و خوانین از خوف جان بطور مسلح گشت و گذار میکردند . و دکانداران و صاحبان منازل بمحافظت اموال خود می کوشیدند و دست از کسب و کار برگرفته بودند .

تیمورشاه از بن وضعیت نیز اطلاع یافت و سپاه خود را بطرف هرات مرخص فرمود و برای اینکه خاطر مبارک شاهنشاه در بن حال مریضی مبول و مکدر نگردد از وزیر مد کور باز خواست نفرمود .

در ماه حمل سال لوی ثل شمسى مطابق ذیحجه ۱۱۸۵ ق اعلیحضرت احمد شاه در دران تیمورشاه را که صدمه سطوت و صولتش چکرگسل کردن کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن مالش زهره گداز نام آوران ممالک ایران است بدار السلطنه هرات رخصت عاودت عنایت نمود و بتاریخ دوشنبه (۲۲) محرم سنه ۱۱۸۶ ق (م ۱۳۷۲ م) تیمورشاه عازم هرات گردید . و در این وقت بجهت علامت تفویض سلطنت شاهنشاهی تیمورشاه پادشاه هرات را بعطای یکراس اسپ خاصه موسوم به غریب که در حسن صورت و نزاکت ترکیب دلفریب و مرکوب خاص شاهنشاه نصرت نصیب بود با ساز طلا و سینه کار و بازو بند مکالم به لالی شاهوار و کمر بند مرصع به جواهر ثمین که قیمت مجموع آنها زیاده از حدی قیاس و تخمین بود نواخته بعد از اظهار وصایا و اطلاع بر مافی الضمیر آن پرازنده تاج و سریر بتاریخ پنجشنبه (۲۶) ماه محرم ۱۱۸۶ ق مطابق اوائل ماه ثور از حضور مرخص بدار السلطنه هرات نمود . و در این وقت اعلیحضرت احمد شاه در دران وصیت نامه نیز نوشت و در متن وصیت نامه حق وراثت تیمورشاه را تصریح فرمود که بعد از ارتحال شاهنشاه افغانستان سریر آرای سلطنت موروث گردد .

وصیت نامه احمدشاهی در نزد اولاده برخوردار خان اچکزائی موجود است .

اعلیحضرت احمد شاه در دران ده روز بعد حرکت تیمورشاه به تاریخ (۷) ماه صفر ۱۱۸۶ ق بطرف ناحیه مرغه حرکت نمود و در همان جا بوقت چاشت روز پنجشنبه (۲) ماه ربیع الاول سنه ۱۱۸۶ ق جون ۱۷۷۲

داعی اجل را بیک گفت و در روضه باغ شهر قندهار بخاک سپرده شد .
 جلوس رسمی تیمور شاه بر مسند شاهنشاهی افغانستان کبیر
 (۲۷) اسد سال ۱۱۵۱ ش مطابق پنجشنبه جمادی الاول ۱۲۸۶ ق
 و موافق اگست ۱۷۷۲ م

شاه ولی خان وزیر بروز جمعه (۲) شهر ربیع الاول ۱۲۸۶ ق که
 روز دوم آن حادثه بود

شاهزاده سلیمان دومین پسر شاهنشاه متوفی را که در مادوزیر بود بر
 خلاف وصیت پدرش و برخلاف مشورت امراء و عظام دولت که زعماء ملت
 بودند در مسجد جامع شاه تاج شاهنشاهی یرسر گذاشت سلیمان شاه نامه
 مشعر به منوح و اقعۀ هائله فوت شاهنشاه و جلوس خود برای برادر بزرگ
 خود تیمور شاه نوشته بمصحوب عبدالخالق خان پسر عبدالرحمن خان
 سدوزائی روانۀ هرات گردانید رحمان خان بسرعت به هرات رسید و
 نامه را از نظر تیمور شاه گذرانید تیمور شاه بعد انجام مراسم فاتحه
 خوانی و خیرات و صدقات از هرات عزم قندهار نمود و حین ورود در
 منزل سیاه آب من مضافات فراه بتاریخ پنجشنبه (۱۹) شهر جمادی
 الاول سنه ۱۲۸۶ ق خوانین درانی شاه ولی خان وزیر ابادوست محمد
 خان و آزادخان و روح الله خان و شکور خان همشیره زادگان او گرفته
 روانۀ حضور تیمور شاه در منزل سیاه آب شدند و در همان جا و در همان
 روز هر پنج نفر مذکور با مرتیمور شاه اعدام گردیدند و تاریخ جلوس
 رسمی تیمور شاه همان روز است سردار عبداللہ خان دیوان بیگی وکیل
 الدوله همانطور بکه در تأسیس بنیان سلطنت امپراتوری اعلیحضرت
 احمد شاه در دران سهم درجه اول دارد و احمد شاه بزرگ در کتاب
 سوانح رسمی خود تصریح فرموده است، در تأسیس سلطنت امپراتوری
 اعلیحضرت تیمور شاه در دران نیز بقرار ارائه اسناد و کتب تواریخ سهم
 درجه اول دارد که در اینجا فقط بهمین اشارت اکتفا رفت .
 و نیز فیض الله خان دولت شاه معلم و پیش نماز تیمور شاه سهم نمایان
 دارد .

یعنی این مردان بزرگ نگذاشتند که افغانستان دستخوش شاهزادگان
خورد سال و جانبداران جاه طلب و صاحب غرض آنها گردد و این بود
مختصر سوانح زندگانی تیمور شاه شاعر و ادیب در دامن هستی پدر
تاریخ جلوس

چون کتاب هذا یک مجموعه سهم و نفیس ادبی یادگار عهد زندگانی
اعلی حضرت تیمور شاه دومین امپراتور بزرگ افغانستان در قرن ۱۸ است
قطعه نظم آتی که زاده طبع عبدالهادی خان منشی باشی حضور شهریار
موصوف است از نظر سیگذرانیم :
این سلطنت کبری وین خوقنت علیا

بادا بتوارزنده این شوکت و این شاهی
دولت بتوارزنده افسر بتوزیبنده

دیهیم و کلاه و تخت با تاج شهنشاهی

اورنگ بتوزیبا مستندز تودرز یور

بافرو شکوه و شان باشوکت و جمجاهی

اقبال و ظفر باهم بانصرت و فیروزی

برد رگه تو برپادائیم ز هوا خواهی

سیلان سرشکک خون بردیده اعدایت

همواره بود جاری پیوسته بود راهی

اعدای تو شرمنده خصم تو سرافکنده

درزیر سلاسل بین درحالت جانکاهی

دائم به جهان لرزد از هیبت تودشمن

ریزد همه دم اشکش برچهره ورخ کاهی

تاریخ جلوس را جستیم ز خرد گفتا

یک مصرع برجسته میگویند با گاهی

پاینده به عز و جاه گوید بتوپیننده

باطالع تیموری زیبی به جهان شاهی

اعلیحضرت تیمورشاه در دران که خود مردشاعر وادیب در هردو
زبان پښتو و دری است عبارت نص خاتمخود را به این بیت مروج فرمود:
علم شد از عنایات الهی بعالم دولت تیمورشاهی
و برای نقش مسکوکات طلائی عهد دولت شاهنشاهی خود این بیت را
فرمود و مروج ساخت .

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه تا ز ند بر چهره نقش سکه تیمورشاه

انتقال مرکز سلطنت شاهنشاهی افغانستان

کبیر

۱۱۶۸ ق

اعلیحضرت تیمورشاه در دران از بد و جلوس برار یکم موروثی شاهنشاهی
با این فکر افتاد که خطه زیبای کابل از قدیم شهر و ولایت تابستانی
سردم زابلستان و یکی از قرارگاههای مهم سردمقندهار بوده است . و
اعلیحضرت احمدشاه در دران در اغلب سالیان ایام اوقات بهار و
تابستان را در شهر و مر بوطات قریب کابل گذارنده و از نظر جمع آوری
عساکرو سوقیات بهرجانب و بالخصوص حفظ و امنیت عمومی و اداره
و واری مالیک تحت تسلط و توحید و انسجام اقوام و نشر و توسیع فرهنگ
ملی و السنه قومی و نگاهداری ذخائر حربی و خوراکه انسانی و دفاع
مرکز فرمانروائی خطه دلگشای کابل را پسندیده است . و اراده داشت
که کابل را مرکز اساسی و رسمی سلطنت شاهنشاهی اعلان فرماید . و
تیمورشاه که خود به عمر هفت سالگی برای دو سال فرمانروای افغانستان
و هندوستان و بلد آب و هوای این سرزمین بود ، مصمم شد که مرکز سلطنت
را از ملک موروث قندهار بکابل انتقال دهد و از عمای دولت و امنیت
مشورت خواست و سردان بزرگ عهد سلطنت احمدشاه تصدیق قول
و نظرتیمورشاه نمودند و از چندین لحاظات مهم و مفید شمرند . زیرا که
کابل چهار فصل ثابت دارد و کوههای اطراف آن برای دفاع مرکز
مالک امپراتوری سنگرهای طبیعی و از سردی هوا و کوههای پربرف قریب

آن امراض کمتر شیوع مینماید مخصوصاً برای اتحاد اقوام افغانستان
بهترین مرکز و نقطه اتصال چهارراه افغانستان است.

تیمورشاه بعد اصدار فرمانها بعنوان سران مسالک تحت تسلط و
حکام و والیان و موجودی ذخائر قندهار و تعیین نایب الحکومه در آن
سرزمین که باید شاهزاده همایون اولین پسر شاهنشاه بخد مت اهالی
قندهار مصروف بماند او را نایب السلطنه خود و فرمانروای قندهار
منتخب و مقرر کرده خود باز عماء و ارکان مهم دولت بطرف کابل
روان شد و بعد باز گشت سفر پشاور کابل را رسماً مرکز امپراتوری
افغانستان اعلان فرمود. تیمورشاه همافطور یکده در سنه ۱۱۶۷ ق ۱۷۵۴ م
بدوره فرمانروائی اول خود در کابل بساختمان عمارات جدید و خاصاً
تجدید دیوارهای سرکوه شیر دروازه و آسه مایی در تحت اداره و سر
پرستی وزیر آنعهد دولت خود خانجان خان سردار سعی و دقت تمام بعمل
آورده و آبادی های کنار دریای کابل را (درانیه) نام گذاشته بود،
در این دوره شاهنشاهی، بعموم امراء و زعماء دولت و رؤسای اقوام
دستور داد که بقدر احتیاج خود و رفاه و آسایش عمومی باحادث باغها
و گذرها و مساجد و کاروانسراها و حمامها و پلها و مخصوصاً قلعه ها
همت بکار ببرند. و مطابق اوامر و هدایات اکید اعلیحضرت تیمورشاه
در تمام افغانستان امپراتوری و خصوصاً مراکز ولایات معروف سلطنت
و علی الخصوص کابل عمارات زیاد بوجود آمد که شرح آنها مراد
تاریخ زندگانی تیمورشاه نوشته ایم و در سال ۱۳۰۶ ش طبع و نشر شده
است. تیمورشاه و ارکان سلطنت او بطوریکه آرزو داشتند برای
بهبود احوال اهالی مسالک افغانی موقع فراغت نیافتند زیرا که در طول
هر سال واقعاتی رخ میداد و قدرت مادی و معنوی دولت شاهنشاهی
صرف خدمات عسکری میگردد. و اینک در اول از خدمات بهم عسکری
عهد تیمورشاهی بطور خلاص نام می بریم.

مهمترین خدمات عسکری تیمور شاه در مدت بیست و دو

سال

۱۱۸۶ ق-۱۲۰۷

(۱۷۷۲ تا ۱۷۹۳ م)

اینکه بعضی عقیده دارند تیمور شاه سلطنت را از پدر به میراث گرفت و مرد آرام پسند بود. باید در اینجا بطور حتمی بپردازیم که واقعا تیمور شاه سلطنت را از پدر بزرگ مطابق رضاء او و به فتوا و مشورت زعماء ملت افغانستان ببارت گرفت و پسر اول و ولیعهد پدر بود و در زمان حیات پدر چهار مرتبه بمقام شایخ پادشاهی ممالک احرار نمود و حق ترویج خطبه و سکه و خاتم پادشاهی نائل شد و احمد شاه بزرگ در فرمانها او را به خطاب پادشاه یاد می فرمود و بطوریکه اسناد ثابت می کنند تیمور شاه جوان خوش گذران و غافل و آرام پسند نبوده و جمله آرام پسند قول گاپیتان ملک است که اسمعیل حیرت ایرانی آنرا ترجمه کرده است. و تیمور شاه ممالک پدر خود را نه تنها بطور موروث بلکه بحیث فاتح مجدد آبدست آورده و به نیروی شمشیر حفظ کرده است که اینک فهرست لشکر کشی ها و فتوحات مجدد آن دوره را بطور خلاص از نظر میگذرانیم.

اول- تیمور شاه در ایام مریضی و فوت پدر بمخالفت وزیر شاه و لیخان و برادر خود شاهزاده سلیمان برخورد و هردو تن اقوام بلوچ و غلزائی را میخواستند با مردم درائی طرفداران تیمور شاه به جنگ بیندازند تا آنکه تیمور شاه غالب و مخالفین مغلوب گردید و مانع پیشرفت های کلی در مبتدای سلطنت او گردید.

دوم- مخالفت ورزیدن عبدالخالق خان بن رحمان خان سدوزائی بود که این فتنه و آتش خانمان سوز از دست شیخ عبداللطیف هراتی مستوفی دفتر بقا یا سرزد تا آنکه از باعث غین آن مستوفی در حصه شیخ آباد وردك جنگ شد پدر رخ داد و باعث قتل و جرح دوهزار انسان گردید و ذخائر حکومت برباد رفت.

سوم : واقعه گنداپور بود که در همین سال ۱۱۸۶ بروز کرد و به نیروی شمشیر سردار خان جان خان و پسرش سردار محمد کریم خان خاتمه یافت .

چهارم : لشکر کشی تیمور شاه به سمت قطغن و بلخ و مغلوب ساختن قبادخان والی قطغن و تنظیم امور بدخشان و بلخ و تمام ولایات شمال افغانستان توسط پیر دوست خان فوخلزائی و بر خوردار خان اچکزائی در سنه ۱۱۸۶ ق و ۱۱۸۷ ق و احضار سه هزار نفر قلماق کاشغری بدار السلطنه کابل .

پنجم : تنظیم امور ولایات پشاور و دیرجات و بنون و سوات و بنیر و یوسف زائی و هشت نکرو باجور و دیرو کوها و چمکنی و مردان و تیرا و دیره اسمعیل خان و دیره غازی خان در سنه ۱۱۸۶ و ۱۱۸۹ ق ششم : عزیمت تیمور شاه از کابل بطرف پشاور بجهت انتظام ولایات هند و پنجاب و کشمیر و جمودر سنه ۱۱۹۰ ق (۱۷۷۶ م) و ظهور واقعه فیض الله خان خلیل خیل مهمندرئیس وزمیندار نواح پشاور . و خان مذکور چون به تعداد بیست و پنج هزار نفر افغان نواح کشمیر و یوسف زائی و مهمند فراهم آورده بر علیه سلطنت تیمور شاه در بالا حصار پشاور حمله نمود تیمور شاه که مرد غافل نبود حمله او را بضرع شمشیر طوری جواب گفت که تعداد هجوهیون مقتول و اجساد در میدان نبرد افتاد و شورشیان را بمسافت هفت کروه راه تعقیب کرده در طول راه در اثنای گریز مقتول ساخته از نواحی بالا حصار پشاور بهیدراند و قریب شش هزار تن از مقتولان شمار آمدند . و یاقوت خان خواجه سرا از مامورین عهد اعلی حضرت احمد شاه که در این خیانت شریک بود نیز مقتول گردید و فیض الله خان خلیل که مصدرفتنه بزرگ شده بود سه روز بعد آن واقعه نیز محکوم باعدام شد . و یک تعداد اشرار فرار کردند . و از فرو نشاندن آتش آن فتنه بدوات قاهره تیمور شاهی افتخار و موفقیت بزرگ نصیب افغانستان و پشتونستان و ولایات شرقی امپراتوری افغانستان شد چه در صورت از بین رفتن وجود تیمور شاه قدرت های ضد اسلام و ضد افغانیت

یکسر عروج میکردند و استقلال کامل افغانستان مانند دوره های قبل از زمان سلطنت اعلیحضرت احمد شاه برهم میخورد. و تاریخ آن واقعه از مصراع (شاه دشمن شکن عالیجاه) ۱۱۹۰ ق برسی آید.

هفتم: واقعه سوء قصد از جانب اکبرخان سدوزائی است که از روی کینه ورزی خاندانی و جاه طلبی شخصی میخواست دستگاه سلطنت را بر باید و بالاخر پرده از روی کارش برداشته شد و از چشم کور گردید و تاریخ این واقعه هایلله نیز سنه ۱۱۹۰ ق است.

هشتم: واقعه سوء قصد پسرو دامادان وزیر شاه ولی خان است که میخواستند بد نمدیوار بالا حصار کابل را بزریمه نقب منهدم و تیمور شاه را با اعیان دولتش مقتول و دستگاه سلطنت را غصب نمایند. در داخل نقب دستگیر شدند و دوازده نفر محکوم با عدام گردیدند و شیر محمد خان بن وزیر شاه ولی خان را با آنکه بانی این حرکت بود از خونس در گذشت و محکوم به حبس نمود و این حرکات پیاپی موانع بزرگی در راه نهضت عهد تیمور شاهی آورد.

نهم: واقعه مهم ملتان و تفصیل ازین قرار است: در خلال پنج سال اول سلطنت شاهنشاهی تیمور شاه سکهان ایالت پنجاب نظر به کینه و عناد قدیم باز در کمین فرصت مانده قصد تمرد و مقابله با دولت تیمور شاهی نمودند. تیمور شاه که بهمین غرض سرکوبی سکهان در سنه ۱۱۹۰ ق عازم پشاور گردید (۱۷۷۶ م) حرکت فیض الله خان خلیل مانع لشکر کشی تیمور شاه بطرف پنجاب گردید. و این فتنه فیض الله خان و ناکام بر کشتن قوای تیمور شاه از پشاور بکابل به گروه سکهان جرئت پیشتر داد و شصت هزار نفر از دریای چناب و راوی عبور کرده قصد تسخیر ولایت دیره اسمعیل خان و دیره غازی خان نمودند و نیز قصد نمودند که هند را تصرف کنند. تیمور شاه از جسارت آنطائفه سخت به غضب آمده لباس سرخ بجهت علامت خونریزی در بر کرد و هجده هزار عسکر تحت بیرق زنگی خان فوغلزائی جارچی باشی تعیین کرده برسم چپاول بر سر سکهان تعیین فرمود.

و در خاتمه جنگ خونین سی و پنج هزار از مردم سکهان به نیروی افواج تیمور شاهی مقتول و سرهای کشتگان پریده در راه ملتان بقدمگاه اعلیحضرت تیمور شاه انداخته شد و شهر ملتان مجدداً در تصرف دولت افغانستان آمد و این واقعات مهم عسکری تا سنه ۱۱۹۴ ق خاتمه یافت (۱۷۸۰ م)

دهم: لشکرکشی تیمور شاه از کابل بطرف ملتان و استرداد ولایت بهاولپور و سرزنش محمد بهاول خان والی و موسس شهر بهاولپور است. که در برابر قوای تیمور شاهی مغلوب و قلعه بهاولپور فتح گردید و بهاول خان از قتل معاف و مجدداً بفرمان تیمور شاه و الی آن ولایت مقرر گردید و بفرمان تیمور شاه قلعه بهاولپور را مجدداً آباد کرد و شهر حاضر بهاولپور از بناهای عهد تیمور شاهی است و این لشکرکشی مدت دو سال را در بر گرفت و این فتوحات که ماسمهائی از آن را می نگاریم از افتخارات درجه اول عسکری افغانستان بشمار میرود. و همین موفقیت های نظامی و سیاسی شاهنشاهی تیمور شاه را مسلم میدارد. بهاول خان در وقت ضرورت سی هزار فوج مسلح بهم میرسانید و شخص خیلی مقتدر بود تیمور شاه بعد فتح مجدد بهاولپور مظفرخان بن نواب شجاع خان را والی ملتان مقرر کرد و خود عازم کابل شد.

یازدهم: لشکرکشی بجانب ولایت سند است به ماه محرم سنه ۱۱۸۳ ق (می ۷۷۰ م) حبیب خان فقیر بحیث آخرین نفر حکام دوات احمد شاهی بحکومت سند مقرر گشت و تا سنه ۱۱۸۶ ق دوام داد و در ایام جلوس اعلیحضرت تیمور شاه چون فرمان بنام او از قندهار صادر شد مبلغ شصت لک روپیه از مدرک مالیات و محصولات آن ولایت را بوسیله متعمدان خود به قندهار فرستاد و حکومت سند تا سنه ۱۱۹۳ ق ۱۷۷۹ م بحال آرام ماند و در سنه مذکور یکده جا طلبان ملک سند دست به شورش زدند و در وقتی که اعلیحضرت تیمور شاه در پشاور نزول اجلال داشت از جانب حاکم شکارپور خبر رسید که در ولایت سند چند تن اشرار پیدا شده اند و ایجاب میکنند که به سرکوبی آنها لشکر فرستاده شود چون سرکوبی چند تن اشرار آنجا بفکر اعلیحضرت تیمور شاه آنقدر مشکل و مهم

نیامد که خود عزیمت فرماید سردار مددخان اسحق زائی را فرستاد مددخان حین وصول بانجاریشه اختلال و نفاق را از بن برآورد و بعد امتیصال باغیان بقیت افراد شیر را بجا کم شکاپور محول نمود و خود مراجعت بحضور اعلی حضرت تیمور شاه نمود تیمور شاه میر فتح علی خان را به امارت ولایت سند مقرر فرمود و نظام الملک لقب داد مذکور تا ختم عمر و سلطنت تیمور شاه بدانجا برقرار بود .

دوازدهم : شاه عالم ثانی بفرمان اعلی حضرت تیمور شاه پادشاهی دهلی برد و ام مازند و سید نجف خان ذو الفقار الدوله به صدارت آن سلطنت عزت قریافت و بفرمان ثانی تیمور شاه در سنه ۱۱۹۲ ق (۱۷۷۸ م) صدارت او تأیید گردید و نیز محمد قلی خان شجاع الدوله ناظم بهار مقرر گردید و از حکم فرمان تیمور شاه در دران قطعا سرتابی نمی توانستند و بهمین لحاظ در عهد تیمور شاه ایجاب لشکر کشی بطرف دهلی ننمود .

بعد از آنکه ذو الفقار الدوله وفات یافت ، بفرمان اعلی حضرت تیمور شاه در دران در سنه ۱۱۹۶ ق (۱۸۷۱) علی لطافت خان با خطاب آصف الدوله به وزارت اعظم سلطنت دهلی مقرر گردید . مذکور از طرف شاه عالم پادشاه دهلی بحضور اعلی حضرت تیمور شاه پیش نهاد و معرفی شده بود و تیمور شاه که آرامی و آسایش عموم را میخواست مطابق پیش نهاد پادشاه دهلی منظور فرمود . شاه عالم کورگانی در وقتی که از درباریان خود خرابی دید ، ضمن قصیده ئی شکایت نمود و از حامی بزرگ سیاسی خود شاهنشاہ افغانستان التماس مدد گاری نمود که یک بیت از قصیده او ثبت تاریخ میشود :

شاه تیمور که دارد سر نسبت بامن زود باشد که بیاید به مدد گاری ما سیزدهم : لشکر کشی تیمور شاه بجانب کشمیر است . سردار حاجی کریم داد خان فو قزائی که در عهد پادشاهی تیمور شاه در کابل (۱۱۶۷-۱۱۶۹ ق) و پادشاهی هندوستان (۱۱۷۰-۱۱۷۲ ق) و پادشاهی (هرات ۱۱۷۳-۱۱۸۶ ق) عرض بیگی حضور او بود ، در سال ۱۱۸۴ ق بفرمان اعلی حضرت تیمور شاه حاکم و مستاجر الکاء کشمیر مقرر گردید . پس از فوت او پسرانش بحکومت کشمیر باقی ماندند . چون

پسر خورده کرد بعد از آن که آزادخان نام داشت و جوان صاحب جرأت و دلآور بود، بفرمان تیمور شاه عهده نظامت و مستاجری خطه جنت نظیر کشمیر یافت. چون جوان بی تجربه و خیلی جسور بود، از مردم سکهان سه هزار نفر نوکر گرفت و اعلان بغاوت داد. تیمور شاه از کابل سی هزار نفر بدفع آزادخان فرستاد. چون لشکر مذکور تاب آورده نتوانست اعلیحضرت تیمور شاه خود از کابل مع افواج شاهنشاهی بعزم کشمیر حرکت کرد. حین ورود در پشاور سردار دلاور خان اسحق زائی را مع دیگر سرداران درانی و یوسف زائی اعزام فرمود. در اثر گشش و کوشش زیاد کار طرفین بجایی نرسید تا آنکه توسط راجه رستم خسر آزادخان دستگیر و آزادخان کشته شد و سر او را بریده در پشاور بحضور تیمور شاه آوردند. و این بود خلاص مطلب و اما این لشکر کشی و انجام کار آزادخان دو سال را دربر گرفت و باعث برهمی نقشه های نظامی و سیاسی دولت تیمور شاهی در خصوص دیگر ولایات و اقدامات گردید. و بعد از یکطرفه شدن کار آزادخان، اعلیحضرت تیمور شاه، جمعه خان الکوزائی را والی کشمیر مقرر کرد و بعد از وی میر هزار خان الکوزائی مقرر شد.

چهار دهم: لشکر کشی بطرف ایران: بعد از ایام جلوس اعلیحضرت تیمور شاه (۱۱۸۶ ق) (۱۷۷۳ م) و ورود بجانب کابل و لشکر کشی های پیهم بجانب پشاور و ملتان و کشمیر و سند. از باعث شاهزادگان کم تجربه دودمان افشار و بعضی سران جاه طلب دیار مشهد و نیشابور و طبرستان و غیره حرکات نامطلوبی بظهور پیوست که بالاخر تیمور شاه در رأس شصت هزار عسکر عزم سفر هرات و مشهد را نمود و مطابق دفعات عهد اعلیحضرت احمد شاه در دران موفقانه انجام داد که تفصیل این لشکر کشی در تاریخ زندگانی تیمور شاه طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است و تکرار آن از پیمانه این صفحات بیرون است چون تیمور شاه در حق شاه رخ شاه پادشاه ایران لطف زیاد مبذول نمود. شاه رخ شاه دختر یزدان بخش میرزا پسر خود را مانند گوهر شاد دختر خود در اردوگاه بخندمت تیمور شاه بجهت علامت دوستی و اخلاص و اطاعت فرستاد.

لشکر کشی تیمور شاه بطرف ایران خیلی عادلانه و مصلحانه و مراعات کارانه انجام یافت که حتی مورخین انگلیسی تو صیاف کرده اند . و مرحدات غربی قلمرو تیمور شاهی رود قزوین و قصبه لار و پل ابریشم و بندر لوت کما فی السابقی تعیین گردید .

پانزدهم : لشکر کشی بطرف نیشابور است که در سنه (۱۲۰۱ ق) (۱۷۸۷ م) پسر عیاسقلی خان بیات والی نیشابور به پیروی دیگر سرکشان آن اوطان قصد خود سری نمود و بدفع او لشکر فرستاده شد و در اخیر که مغلوب گردید ، خدیجه سلطان خواهر خود را به همراه نقود بیشمار و اجناس بسیار از روز یورو و تحفه های شاهوار با هو دج زر نگار و اسپان صبار فتار و یک دسته ملازمان سپرد معتمدان خاص شاهنشاه افغانستان نمود . تیمور شاه با این لحاظ که در صورت باور زیدن - مورد طعن طایفه افغان واقع میگردد ، ناچار پیشنهاد او را بقتوای سرداران قبائل افغان منظور فرمود و مراسم نکاح بجا آورد و یکی از نشانه های فتح و ظفر افغان در تاریخ بیادگار گذاشت . تاریخ عقد نکاح روز چهارشنبه اول حمل مطابق غره جمادی الاول سنه ۱۲۰۱ هجری قمری است . مهر عروس مبلغ سی هزار تومان نقره ثقی تبریزی معادل شش صد هزار رپیه نقره تعیین گردید . خطبه نکاح بقلم عبدالهادی منشی باشی به سه زبان عربی دری - ترکی به نثر و نظم نوشته شد و نقل این کابین نامه در صفحه (۲۶۸) تاریخ تیمور شاه طبع سال ۱۳۴۶ ش مندرج است . تاریخ آغاز لشکر کشی تیمور شاه از کابل بطرف ایران به حساب ابجد از جمله های (سلطان معظم) (تکان دهنده شرقیان) (ذوالقرنین کابل) بر می آید و حاصل هر یک جمله مذکور ۱۲۰۰ قمری است .

شانزدهم : لشکر کشی تیمور شاه از کابل بطرف سرحد شمال افغانستان است .

در سنه ۱۲۰۳ ق شاه مراد امیر مملکت بخارا بطرف شهر مرو که از شهرهای افغانستان است تاخت و تاراج نمود و سی هزار مردم آنجا را کوچ داده بطرف بخارا برد و تجاوزات دیگر نیز نمود و به وصایای تیمور شاه گوش نداد . تیمور شاه در او اخر ماه مبارک رمضان ۱۲۰۳ ق

(۱۷۹۰ م) عزم سفر ولایات شمال افغانستان نمود و بروز چهارم ماه شوال مطابق اول حمل ایت ٹیل شمسی در رأس یکک لک فوج حرکت کرد و بماه ذیجۃ الحرام وارد آقچه گردید و تا ختم ماه محرم ۱۲۰۵ ق (اکتوبر ۱۷۹۰ م در آقچه توقف داشت . شاه مراد بی بقصد جنگ و مقابلہ پنجاه هزار سوار از بک و ترکمان را از بخارا باینطرف رود جیحون سوق داد و روزی شاه مراد سی هزار عسکر مسلح منتخب کرده در تحت بیرق عمرقوش بیگی برادر خود و بیست هزار دیگر به اختیار علی و یروی یکک تن از افسران بزرگ نظامی خود گماشت . و در اثناء شکست و گریز شش هزار نفر بخارا کشته شد و از لشکر تیمور شاہی نیز عدد مقتول و مجروح شدند . بالاخرہ امیر بخارا بصورت قطع تسلیم و عہد نامہ نوشت کہ بعد ازین متجاوز بخاک افغانستان نشود . و این فتح یکی از مشہورترین فتوحات تیمور شاہی امت کہ در اینجا محض شمشیر نگاشته شد و تفصیل آن در صفحات ۲۷۱ تا ۲۷۸ تاریخ تیمور شاہی طبع سال ۱۳۳۶ ش مندرج است .

اعلیٰ حضرت تیمور شاہ بعد آن فتح بزرگ بتاریخ ماه رجب سنہ ۱۲۰۵ ق وارد کابل گردید .

ہفدہم : فرستادن لشکر عقب ارسلاخان است کہ راہ خیبر را می گرفت و مضرب حال عموم را ہروان و تاجران شدہ بود و اخیراً در اثر حکم اکید تیمور شاہ بدست آمد و در پشاور اعدام گردید .

ہژدہم : لشکر فرستادن عقب فتح خان یوسف زائی است . مذکور زمیندار و رئیس مظفر آباد و مربوطات آن و مستحفظ راہ کشمیر و در اوقات بغاوت آزادخان از احکام تیمور شاہی سر کشیدہ عوائد ایالت مظفر آباد را شخصاً متصرف شدہ بود و اخیراً بدست آمد و بامر تیمور شاہ در پشاور اعدام گردید .

عظمت و قدرت نظامی و سیاسی اعلیٰ حضرت تیمور شاہ در دران خیالی زیاد است و باین اختصارات نباید اکتفا کرد . و محققان کہ آرزوی مطالعات دقیق داشتہ باشند بتاریخ زندگانی تیمور شاہ طبع سال ۱۳۳۶ ش و تاریخ زندگانی احمد شاہ غازی کہ اکنون تحت

طبع و بزودترین فرصت انتشار خواهد یافت مراجعه نمایند . و اسناد و مآخذ بسیار معتبر ثابت میکنند که تیمور شاه از رود قزوين اصفهان تا بحر اعظم و از رود جیحون تا بحر عمان را در تصرف داشته و شاهنشاه نافع الاحكام بوده است و معدن فیروزه نیشاپور و معدن الماس حیدرآباد دکن در تصرف دولت تیمور شاه بود .

یکی از مهمترین خدمات نظامی و سیاسی تیمور شاه این است که شاه زمان منورترین پسر خود را به ولیعهدی سلطنت افغانستان تعیین فرمود . و الحق که بعد از احمد شاه و تیمور شاه ، زمان شاه در تاریخ عسکری و سیاسی افغانستان مرتبه خاص دارد . و شاه شجاع از زمان شاه جوان فاضلتر و منورتر بوده است ، اما تصادفات روزگار بناگامی آن دوشهریار تمام کرد .

وفات تیمور شاه

اعلیحضرت تیمور شاه در دران بتاریخ شب یکشنبه هفتم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۰۷ ق مطابق اودئیل شمسی ، یعنی چهارروز بعد عید سعید فطر در شهر کابل مقر سلطنت آن شاهنشاه ترك عالم فانی نمود . و فردای آن جنازه شاهنشاه با تشریفات خیلی شاندار از بالاحصار برداشته شده بعد ادا نماز در محل عیدگاه در صفا باغ شاه کابل بخاک سپرده شد . و از وفات اعلیحضرت تیمور شاه پسر نامور آن شاهنشاه بر تخت سلطنت شاهنشاهی موروث جاوس نمود و رباعی آتی تاریخ فوت تیمور شاه و جلوس زمانشاه است :

دو نقش چه دلخواه و چه جانکاه نشست

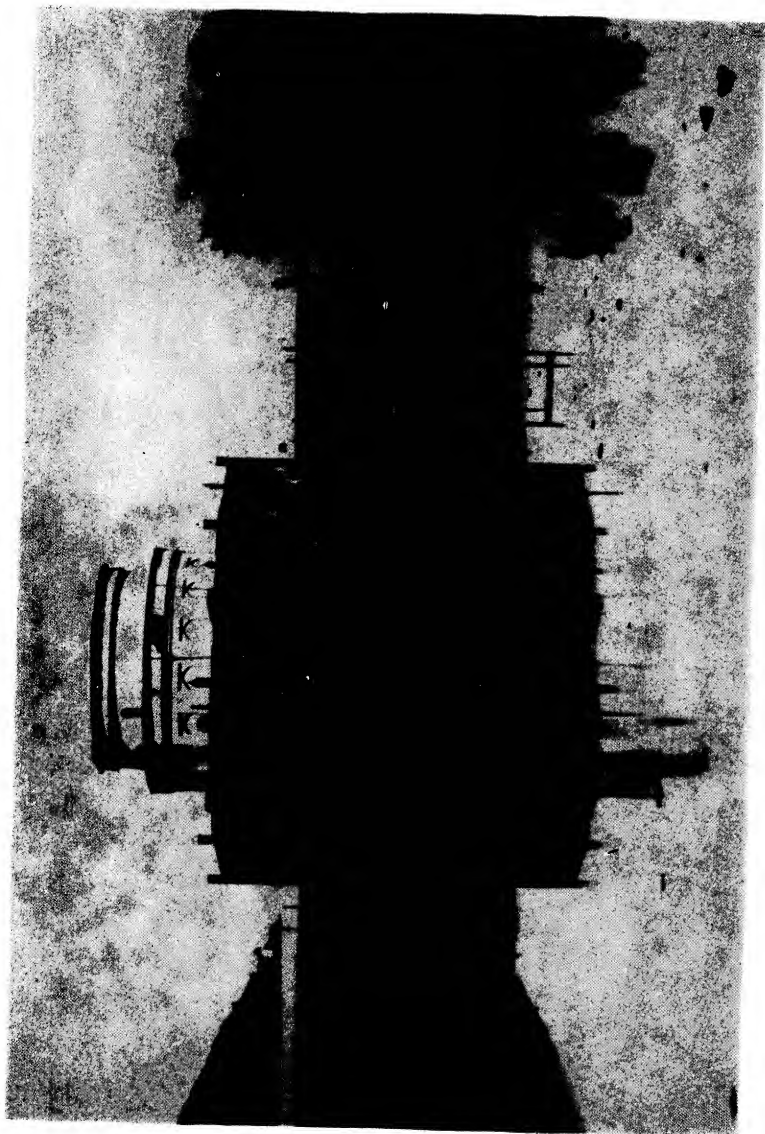
خورشید برآمد از افق ماه نشست

از گردش مهر و ماه تیمور ز تخت

برخاسته نواب زمانشاه نشست

۱۲۰۷ ق

اعلیحضرت تیمور شاه در موسم تابستان اغلب به شهر و نواحی کابل و در فصل زمستان در شهر پشاور میگذرانید و از ممالک امپراتوری



منظره آرامگاه تیمور شاه دردران شاعر و شهر یار کهدر سنه ۱۳۱۲ ش از سمت جنوب آن
عکس برداری شده است . تالاب باغ عمومی کابل دران منعکس دیده میشود ،

خود و ارسى میفرمود و گاه گاه در ایام زمستان در قندهار میبود. در سال اخیر چون اعلیحضرت موصوف در شهر پشاور نزول اجلال داشت، اکثر شاهزادگان که هنوز در حال صغارت سن بودند، همراهم داشت. و شاهزاده شاه زمان ولیعهد در کابل اقامت داشت. ناگاه مزاج اعلیحضرت از باعث انهمالك در مأكولات بمرض مراق گرفتار و از حد اعتدال منحرف گشت. و نظر به عشق و علاقه خاصی که به شهر شهیر کابل مرکز سلطنت امپراتوری خودش داشت قصد بازگشت بطرف کابل نمود و از پشاور باتن تب دار به چهار باغ جلال آباد دو سه روز اقامت نمود و وقتی که وارد کابل شد مرض مراق شدت کرد و روز بروز حال شاهنشاه دگرگون گردید و بعمر چهل و هشت سالگی ازین جهان فانی بعالم جاودانی شتافت و اولین فرد است از طایفه افغان که طول عمر را به سلطنت و فرمانفرمایی گذراند است. مراق — بکسر میم و تشدید قاف، در اصل نام پرده غشائست که زیر جلد محسوس شکم است. و زیر آن صفاق و زیر آن پرده ثرب است که بر معده و جگر و طحال و امعاء محیط است. چون ماده سودا در معده یا طحال و غیره جمع شود، نفخ در پرده مراق واجب میکند. پس انجره از آن ماده سوداوی تصاعد کرده بدماغ رسیده باعث اختلال حواس و خیالات فاسده میشود و بعضاً این مرض را مالیخولیای مراقی هم مینامند. و از اصطلاحات معروف علم طب است.

و اینکه بعض مورخین اجنبی گمان کرده اند که اعلیحضرت تیمور شاه بتوسط زهر فوت شده ابن حدس و قیاس محض غلط است. و تیمور شاه با آن طبع سخن آفرینی که داشته است چون عمر بوی وفا نکرده و هم اینکه قسمت زیاد اوقات عمر او به سفرها و محاربات و خبرگیری احوال ممالک و مهمات سلطنت شاهنشاهی سپری شده فرصت مطالعه کردن و فکر کردن با مور شعر و ادب نداشته و در بعضی لحظات فراغت فقط همان قدر موفق شده است که یک یا چند بیت بگوید. و اما از سراسر اشعارش همین معلوم میشود که قول شاهنشاه فاتح است و اما بطور یقین بمقام فقر و کار دارد و ابیات عارفانه و عاشقانه از کمال عجز و تسلیم او بدرگاه شاهنشاه حقیقی نمایندگی میکنند.

انجمن حضور

اعلیٰ حضرت تیمور شاه، در سایه تربیت پدر، از بدو دورهٔ شباب و از سنه ۱۱۶۷ ق که به حکومت و فرمانروائی افغانستان کنونی و مستملکات شرقی آن اقتدار کامل یافت، بتأسیس و تشکیل انجمن حضور فرمان داد، زیرا که اعضاء دولت آن چند تن اشخاص خیلی بزرگ بودند. و این انجمن سواء انجمن حضور اعلیٰ حضرت احمد شاه در دران است، انجمن حضور معنی و مفهوم معادل به دار العلوم، بهیت و توله، انجمن ادبی، انجمن تاریخ و مرکز تحقیقات اسلامی را داشت. در انجمن حضور در سفر و حضر بزرگترین علماء و شعراء و حکماء و ارباب تنجیم و هیأت اصطربلاب و مساحت عضویت میداشتند و در اوقات سیرو سفر علماء، شعراء، فضلاء اطراف مما لک مجرؤسه امپراتوری افغانی نیز شرف شمولیت پیدا میکردند بلکه اغلب از فاصله‌های بعید استحضار می یافتند. در اوقات گشت و گذار تمام علماء و فضلاء انجمن حضور همکاب می بودند و جمیع امور علمی عدلی، قضائی، حسابی، بهشورت و فتوا و استصواب آن دسته افاضل عصر صورت اتمام میگرفت و عالمترین و فاضلترین رجال عهد در دیوان اعلیٰ (دبیرستان شاهنشاهی) بنام‌ها و القاب مشخص و ممتاز از قبیل، اقصی القضاة، شیخ الاسلام، خان-اوم، ملا باشی مدرس باشی - مراتب بزرگ شرعیه میداشتند. و دسته نویسندگان بارز بنام‌های: زبده نویس، سنشی باشی، حضور نویس، سر رشته دار انشاء، سرکار مراسلات، وقائع نگار، روزنامه نویس، اوراچه نویس و وقائع خوان، داروغه اخبار، رکیب دار، مراتب خدمات قلمی بجا می آوردند و عده زیاد محررین و دبیرهای دانشمند در تحت اثر ایشان کار میکردند. و جمیع مسائل مالی و حسابی و عسکری مربوط مستوفیان و لشکر نویشان و عمال و ضباط دیوانی بود. و آن همه رجال از صاحبان فضل و دانش و در فنون خوشنویسی و عبارت آرائی و علم حساب و تاریخ و تذهیب و نقاشی و مساحت و معلومات عسکری و جغرافی و حتی مهندسی و کان شناسی و طب پوناپی، در هر یکی از آن رشته‌ها

اختصاص و قابلیت بدرجه مطلوب میداشتند . و از روی نقوش مهرها در اوراق و وثائق شرعی و فرمانها دریافته ایم که بسی اشخاص ورزیده و لائق بمروور چهل سال و پنجاه سال دوام خدمت نموده اند . و این نه از احاطه قحط الرجال بلکه محض از روی ایافت ، کفایت و صداقت می بود . تیمور شاه ، شهریار شاعر و ادیب ، در مدت پادشاهی سه گانه خود درهرات ، کابل ، لاہور ، یعنی در دوران هستی پدر و در زمان سلطنت شاهنشاهی خود ، بجهة احترام علماء ، سادات و مشائخ حقون نقدی و جنسی زیاد مقرر فرمود و حق تولیت سزوات بابرکات را نیز باهل علم و فضل تعیین نمود . بطور مثال درسنة ۱۱۹۶ ق اراضی زراعتی شهرقندهار مشهور به نهر روضه را که ملک موروث او بود ، برای خرقة شریفه بمهر خود و پنج برادر خود وقف نمود و باختیار مواوی عبدالحق متولی گذاشت . و همچنان بسیار اراضی و باغها را برای علماء گرام که از باب تبلیغ و تدریس بودند بجهة مصارف طلاب وقف نمود . و برای بعضی علماء از املاک دولتی مقدار زیاد غله بجهت مصارف مدارس مقرر فرمود . و بعضی از باب تولیت را که قدرت نویسندگی داشتند ، بجهت خدمت عامه مردم ، بدر بار خود بوظائف انشا و استيفاء پذیرفت چنانچه شیخ عبد اللطیف بن شیخ با اشرف بن شیخ عبد المؤمن درسنة ۱۱۷۵ ق محضر حضور و در سنة ۱۱۸۶ ق مستوفی و تاختم عمر باین خدمت سرافراز بود . چون این مجموعه نفیس بتقریب سیمینار پیتو به پیشگاه قدرشنامان علم و ادب تقدیم میگردد ، لازم است که از باعث قناعت بیشتر از باب تحقیق عین عبارات سجع مهرهای علماء جید آن عصر درخشان را نیز از نظر بگذرانیم و بعد نقوش مهرهای نویسندگان و مختصر فهرست آثار و اسماء شان را بگنجا نیم تا از یکطرف حقوق معنوی رجال صاحب قلم و شمشیر محفوظ و از جانب دیگر اسناد موثق را سپرد تاریخ مشعشع کشور نموده باشیم .

- از آن روزیکه دنیا برقرار است یوسف خان غلام چار یار است
۱۱۹۳
- ز لطف شه و فضل خدا داد سامور احتساب شد صاحب داد
۱۱۹۳
- احتساب دین ز فیض پیرو معبود شد خادم شرع محمد عاقبت محمود شد
۱۱۹۳
- یا الهی به حق بسم الله تو ببخشای گناه روح الله
۱۱۹۰
- بخت و دولت چون ز تیمور شاه شد
نعمت الله خادم شرع رسول الله شد
- بی تیغ نیز گردد قاضی ذبیح الله نهاده یک گردن حلیم نعمت الله
سلاله حمیت الا حمد جا سم سعد الدین شد ابن صفا نامم
۱۱۹۱
- خادم هندگان نیک محضر الفقیر الفقیر میر را کبر
۱۲۰۳
- درد و جهانم چه غم از دشمن است دوست محمد ز کرم باطن است
۱۲۰۷
- بنده خاص اله مقصود ابن جمال است خادم شرع رسول الله
عبده میر عنایت الله
۱۲۰۳
- خان محمد ابن سید محمد عاشق
۱۱۹۱
- مفتی شرع شریف محمد میر صالح شده از لطف احد
۱۲۰۰
- المتوکل علی الله الغنی - العبد میر حاجی - ۱۲۰۰
- المتوکل علی الله ، خادم شرع نبی هزت الله - ۱۲۰۰
- چون مفوض شد به تیمور شاه شاه از کریم قاضی اسلام شد از صدق
دل عبد الرحیم
۱۱۸۷

اقضی القضاات و پیش امام عسکری عهد تیمور شاه مولوی فیض الله خان برادر قاضی ادریس خان است که از سنه ۱۱۷۰ ق بصفت معلم آن پادشاه مقرر و در یک سند خطی این عبارت بنظر رسید: (سید حسین بن سعد الدین ابن استاد سلطان ابن سلطان تیمور شاه در دران، قاضی القضاات آخند ملا فیض الله خان دوات شاهی نسباً، و حنفی مذهباً و قادری مشرباً و زبیری مسلکاً) در ماه رجب سنه ۱۱۹۶ ق در متن فرمان وقف نامه نهر احمد شاهی بالقاب (عالیجاه رفیع جایگاه فضیلت و کمالات پناه افادت دستگاه علامی فهای اعلم العلماء و افضل الفضلاء مقرب الحضرت الخاقانیه اقصی القضاات ملا فیض الله پیش نماز سرکار خاصه شریفه و قاضی عساکر نصرت مآثر) یاد شده است. و مقصد آنست که علما موصوف بر علاوه مناصب قضا و افتاور یامت محاکم شرعیه، از اصحاب انجمن حضور نیز بوده در محافل علمی و ادبی حضور شاهنشاه و ظائف تألیف و تصنیف

و استکتاب و تصحیح و مقابله متون نیز بدوش داشتند. حکماء بزرگ وقت نیز شامل انجمن حضور و از جمله معالج خان و ملا علی خان و ملا لعل محمد خان قربز یاد داشتند و اعلی حضرت تیمور شاه بآنها القاب بخشید چنانچه در سنه ۱۱۹۳ ق در وقتی که برای ملا علی خان حکیم خطاب عبد الشافی خان داد، حکیم موصوف مهر خود را باین عبارت آراست: ز تو خواهم شفاء خاق کافی ز شام چون شد خطا بم عبد شافی

۱۱۹۳

و قبل از آن بعبارت (هو العلی الحکیم) مهر میگردوشته مهر او ۱۱۸۷ فقر شده بود. تیمور شاه و وزراء عالم و فاضل آن در صفات شاعری - شعر شناسی و شاعر پروری آنقدر بلند آوازه و محبوب قاطبه داند نشوران گشتند که عموم شاعران قلمرو امپراتوری افغانی در دو این اشعار و رسائل مصنفه خود قصیده های مدحیه و قطعات اهدائیه در توصیف جمال و جلال عصر شاهنشاهی افغانی میگفتند و این عنعنه ادبی رادر تصانیف خود حتماً حفظ و رعایت میکردند که ما از بسیار آن فقط چند مثال مختصر و بعضی نمونه های کلام سخن گوینان آن عصر را از نظر

ار باب سخن میگذرانیم: رحمت داوی در تاریخ فوت اعلیحضرت احمد شاه
کبیر وجلوس اعلیحضرت تیمورشاه قطعۀ نظمی دارد که ده بیت آنرا
در ج میکنیم:

د احمد پادشاه له حاله	لیر کلام کرم تردد امیان
پاس پرتخت دشاهی کینه ناست	و یله جمع کـ پر سا مـان
په پوره اوه ویشته کاله	د احمد وه ښه دو ران
دی ساکن پر قند هاروه	در دئی ورغی پر مخان
له فانی دنیا یی راکینه	د احمد پادشاه عنان
ښا یسته عادل پادشاه و	رب د که جنت مکان
د احمد نور الا بصاردی	تیمور شاه در دران
پرتخت ناست دی پادشاهی که	باندی پندوی امیران
رب دی عدل انصاف ور که	داد عا کرم هر زمان

دروقتی که اعلیحضرت تیمورشاه، جمعه خان الکوزائی راسدار خطه
کشمیر مقرر فرمود، رحمت داوی بهمهراهم سردار مذکور از قندهار
به کشمیر رفت. و طوریکه قبلاً گفتیم دربار تمام والیان عهد
مدوزائی دارای انجمن حضور و مرجع علماء و فقهاء بلاد و ولایات
می بود. رحمت داوی تا سنه ۱۲۱۰ ق بطوری که آثار او شهادت
میدهد، در خطه کشمیر میگذرانید و در عهد تیمورشاه این بیت ها
را گفته است:

که جمعه خوش د کشمیر په سرداری دی
زهر حمت خوښی دخپل یار په خاکساری یم
جای دیگر گوید:

سرو مال می د کشمیر سیه چشمو لوټ کړ
څوک می نه پوښتی پرڅه وی گریانې ده
چه په دادد مظلوما نونه رسېږی

د تیمور پادشاه عجب سلطانې ده
طالب رشید بن ملالعل بیگ نواده آخند عطیقه ساکن اریوب
ولسوالی محالخی ولایت پکتیا از شعراء معاصرا اعلیحضرت تیمورشاه و

همدران عهد داستان گل و صنوبر را از دری به نظم پیشه و در آورده و در سنه ۱۱۹۳ ق در ایامی که موکب شاه شاه موصوف بعد ملاحظه امور ممالک هند - سند - پنجاب و کشمیر از راه اریوب ولایات پکتیا عبور میفرمود کتاب مذکور را منظوم نمود و این ابیات را باعث زینت و علامت تاریخ گردانید :

چه پیشه تو گل صنوبر شود	به سینه کبھی مقرر شود
پادشاهی دتیمور شاه وه	چه پیشه تو هم دا انشاء وه
به اریوب چه تهر بدنه	به هغه کال پیشه تو کبد نه

دحضرت وزر سل کاله

خلور نوی ور باندي لاله

۱۱۹۳

چون تیمور شاه اساساً دوستدار و جلس اهل فصل و دانش و ذوق و شوق شدید به فرا گرفتن علوم تاریخ و ادبیات داشت در محفل نکاح او نیز محفل ادبی منعقد میگردید و روشن ترین وثیقه ای که در این خصوص در دست است از نظر میگذرانیم : بتاریخ (۱۲) رجب سنه ۱۱۷۹ ق در روز نکاح او ، اعلیحضرت احمد شاه در دران ساعت بعد مراسم نکاح محفل ادبی منعقد فرمود و بقول منشی مجلس نویس آنوقت (با فضیلائی حق شناس و علمای معرفت اساس طرح صحبت علمی انداختند ، بسا مطولات کافیة حقانیت و مختصرات وافیة وحدانیت در مجلس قدس بطراز توضیح و تلویح رسید و از آن روضة الصفا ، نفحات الانس بمشام حقیقت ایتسام اهل معنی و کلام وزیده ، عیار دانش گرفته شد و بهارستان خرم و شگفته) .

اسمعیل الحسینی الحامی در سنه ۱۱۸۶ ق در وصف تیمور شاه شاعر و ادیب و عسکر در قندهار گفته است :

پادشاه بحرو بر لشکر کش ایران وهند

طالع و اقبال و دولت از جبینش آشکار

درة التاج خلافت ظل حق تیمور شاه

معدن جود و سخاوت صاحب حلم و وقار

از سخا و بذل و جودش میشود حاتم خجلی
میگریزد از نهیب صولتش اسفندیار
پادشاهی مثل او مرکز نیامد در جهان

فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار
امامعلی الحسینی پسر محمود الحسینی و پدر ابوالقاسم الحسینی
است که هر سه نفر یکی بعد دیگر از عهد احمد شاه تا عهد شاه شجاع از
شعراء و نویسندگان بارز دربار و از اعضا انجمن حضور بوده اند .
در نسخه خطی هفت کوکب این عبارت بنظر رسید : (تمام شد نسخه
هفت کوکب در دارالسلطنه کابل در روز دو شنبه بتاریخ هفدهم شهر
شوال المکرم سنه ۱۲۰۵ ق در عهد پادشاه در دران تیمور شاه پادشاه
غازی خلدالله ملکه و سلطانه . نوشته فقیر الحقیر نظام الدین از کمترین
کمیته شاگردان خلیفه میرمود که معلم گل محمد خان با بری امین
الملک شهریار سرکار خاصه شریفه است) .
میان نور محمد مناره از علما بزرگ و سجع مهرش در عهد تیمور شاه
از بنقرار بوده است :

مراهادی است نقشبند ولی ز نور محمد جهان هد جلی

۱۱۹۱ ق

مولوی محمد اسمعیل بامی زبی و مولوی احمد خان اقصی القضا
هرات و مولوی عبد الله کاکر و پسرش ملا محمود و نیز ملا ببر کاکری
مدرس و خدا بخش ملا باشی و ملا نصر الله امین محکمه قندهار و ملا الیاس
و ملا فیر محمد کاکر و ملا دوست محمد ترینی و ملا محمد عزیز ترینی
از سرآمد علما و فضلا عهد تیمور شاه در زبان

پشت و و در گذشته اند و هر یک قدرت ترجمه و تالیف و تدوین در علوم
عربی داشته اند و نامهای شان در فرمانهای تیمور شاه ثبت افتاده و از
اعضای انجمن های علمی و ادبی شناخته میشوند . و در قبایل سورخ رجب
سنه ۱۱۹۳ ق در پهلوی مهر ملا ببر کاکری عبارت (عالی حضرت فضا دل
مآب و کمالات پناه ملا ببر مدرس) نوشته شده و این بود مختصر
معلومات در خصوص چند تن علما و ادباء و ارباب تدریس و حال بطور

خاص از شعراء انجمن حضور تیمور شاه و محافل حضور شاهزادگان
 اودر مراکز ولایات بزرگ و معروف حرف سیزنیم : شاعران مشهور عه
 تیمور شاهی شامل دودسته اند : یکی آنکه از نظر رتبه به عسکریت و
 خدمات بزرگ قومی ملی - اجتماعی و نفوذ و قدرت سیاسی مشهور
 و معروف اند . و دیگر آنکه از لحاظ قدرت کلام شاعر بزرگ و ممتاز
 در عه خود شناخته شده اند :

ولهذا آنکه با همه کثرت گرفتاری مداوم مهمات دولتی و عسکری
 کمتر فرصت شعر و شاعری یافته

و در سال فقط چند پارچه شعر بهیتو و دری گفته است کم آنرا کلان
 دانسته و اقوال او را از شاعرانی که همیشه وقت فراغت تحقیق و مطالعه
 و مشاعره داشته اند ، ترجیح میدهم ، زیرا که آنها جماعت معنیرسیدگان
 تسخیر دل بیک نگاه آشنا نموده و بیک بیت شور انگیز حماسی افغانی
 عالمی را بوجد و جوش غزو جهامی آوردند و چون فرصت کم است از
 شاعران آن عهد فقط نام می بریم :

احمد شاه ، عبدالله ، علم ، سعادت ، افغان ، عاجز ، عشرت ، محمود
 الحسینی ، اسمعیل الحسینی ، هارون ، واقف ، آشفته ، شاه نیاز ، احمد بریلی
 مظهر جان جاناتان ، پیر محمد کاکر ، رحمت داوی ، طالب رشید ، حیرت
 رفیق ، شهاب ، فروغی ، صباحی ، شکبیا ، عطار درقم ، صیدی ، قربت
 رضاء ، احمد ، شجاع ، قادر ، میرزاخان ، عمر ، دلسوز ، قلندر ، جائز
 هاشم خان (متشی الشانی) حضرت حاج محمد صفی الله مجددی ، حضرت
 حاج فضل الله مجددی ، متشی عبد الرحمن بدخشی ، متشی عندلیب بدخشی .
 شهاب در مرثیه تیمور شاه شاهنشاه شاعر نواز گفته است :

شب سیه پوشید و دامان شفق شد پر خون

زین شبی خونی که بر شاهنشاه اعظم زدی
 آسمان هر شام برخاک افکند زرین کلاه

در عزای خسرو عالی مکان تیمور شاه

فروغی از شاهزادگان صفوی در وصف تیمور شاه گفته است :

در روز رزم هر که فدای تو ساخت جان
دائم غریق رحمت آمرزگار باد

یارب ممالک تو حسن سلوک تو
پیوسته چون محاسن تویی شمار باد

یارب بنای دولت تو در جهان مدام
همچو بنای همت تو استوار باد

مؤلف عقد ثریا نوشته است: میر عبدالحادی منشی باشی والله
ویردی شاملوبه نقل گرفتن غزلیات واقف السور شد و هریک نقل دیوان
واقف را با خود با فتانستان بردند. مؤلف مذکور تذکره شعراء را
در عهد تیمور شاه در سنه ۱۱۹۹ ق در دهلوی نوشته است. میرزا محمد رضا
برنابادی نوشته است: رحمت الله خان وزیر اعظم که مرد با فضل و با
کمال بود شعر خود را بواسطه خان ملا که سرآمد فضیلتی هرات بود بحضور
وزیر اعظم رسانیدم و از قطعۀ نظم رضا این بیت مطابق رضا خاطر
و قابل درج تاریخ است:

که از غیب این ند آمد بگو شمع

رضاء لا تقطو امن رحمت الله

هارون خان بارکزایی از شعراء عهد تیمور شاه اشعار لطیف دارد و چند
بیت او را درج میکنیم:

دلیم بگرفته هارون بس بملک کنند هار از غم

نسیم نوبهار کابل و کشمیر می آید

لب بسته ام ز افغان از بیم آن ستمگر

هارون اگر چه هستم از نسل خاص افغان

گرتو از هارون نشان و نسل می جوئی بیا

آن گل بیخار از گلده ستۀ افغان بود

گر کند هارون گهی یادگر شک

نیست عیب اید و ستان حب الوطن

عمر خان درانی شاعر معاصر تیمور شاه گفته است:

الهی ساکن این ملک، بیخوایم از فضیلت

که داری از بلا ایمن سراسر ملک کابل

- گرمی ملوک پشاور عمر از حد بگذشت
 کیست آنکس که دگر وی بکا بل نکند
 در وصف لعل محمد عاجز از شعراء و حکما در بار تیمور شاه گفته است :
 طبع عالی در جهان بسیار دارند اهل شعر
 همچو عاجز بذله گو عمرز جائی برنخاست
 و بجواب عیدی ولد مراد غزنوی از شعرا عهد تیمور شاه گفته است .
 عمر جواب ضرع عید یست آنکه گفت
 نا ایا بلان چه طعنه به استاد می کنند
 و این بود شمه‌ای از اقوال بغض شعراء عهد تیمور شاه که بطریق مثال
 آورده شد و تفصیل مباحث در تارخ تیمور شاهی طبع سان ۱۳۴۶ ش
 مندرج است و حال می پردازیم به مختصر فهرست اسما ارباب قلم و
 ادارات عهد تیمور شاه که از سنه ۱۱۶۷ تا سنه ۱۲۰۷ ق در مرور چهل
 سال با آن شهریار دانش شعار همفکرو همکار بوده اند :
- ۱ - سردار عبدالله خان دیوان بیگی وکیل الدوله و موسس بنیان سلطنت
 احمد شاه و تیمور شاه)
 - ۲ - خان جان خان سردار هندوستان - وزیر تیمور شاه
 - ۳ - سردار کریم داد خان عرض بیگی حضور تیمور شاه
 - ۴ - سردار مراد خان جارچی باشی - -
 - ۵ - عبدالرسول خان قللراقاسی - -
 - ۶ - سردار قلندر خان (سفیر) سرکار بلوچکات و ممیز املاک و و قتی
 والی دار السلطنه کابل .
 - ۷ - مرتضی خان (بن اختیار خان) بهر دار حضور
 - ۸ - میر عبدالهادی خان منشی باشی
 - ۹ - محمود الحینی مجلس نویس و منشی تاریخ
 - ۱۰ - اسمعیل الحینی منشی
 - ۱۱ - میر محمد علی منشی (ملقب به کفایت خاتم (خانه زاد خان)
 - ۱۲ - محمد شریف منشی
 - ۱۳ - گل محمد خان امین الملک

- ۱۴- رحیمداد خان نویسنده (لشکر نویس)
- ۱۵- محمد بهادر خان نویسنده (لشکر نویس)
- ۱۶- نور محمد خان نویسنده
- ۱۷- عبدالرحیم خان ابن علی رضاء نویسنده
- ۱۸- علی رضاء موسوی - مستوفی -
- ۱۹- عبداللطیف الجامی مستوفی
- ۲۰- محمد عباس ابن محمد هاشم ، نویسنده
- ۲۱- حاجی رحیمداد نویسنده
- ۲۲- محمد بن فتح الله ، نویسنده
- ۲۳- محمد کاظم پرنابادی منشی دربار هرات
- ۲۴- محمد سعید خان نویسنده
- ۲۵- حفیظ الله خان نویسنده
- ۲۶- مستفید خان نویسنده
- ۲۷- مسرت خان نویسنده
- ۲۸- محمد هاشم خان نویسنده
- ۲۹- محمد اکبر خان نویسنده
- ۳۰- محمد قاسم خان نویسنده
- ۳۱- غلام جیلانی خان سرکار نظام بلوکات- نویسنده
- ۳۲- مدد خان نویسنده
- ۳۳- خلیل الله ابن علی رضا نویسنده
- ۳۴- عایشه بنت یعقوب علی خان

در اسناد عهد احدشاه و تیمور شاه عبارت (انجمن معارف ظهور) و
 (مجلس حضور زنیہ بنظر رسیده و از علماء عهد آن دوشهر یار ملاجلال
 درانی و حاجی محراب نورزانی درانی و بستان خان مستوفی المالک
 و اسلام خان روز نامه نویس حضور احدشاه بزرگ و میرزا سعادت
 خان منشی-خرم خان (خرم) ر کیمپ دار، متصدی دفتر کبابی و
 آرشیف سیار از فضلاء و دانشوران و دقیقه سنجان بوده اند و همچنان
 شاه بیگ خان و خلیفه خان و یوسف خان و اسدالله و الهیا رخان و انزله

خان از جمله رجال قلم و شمشیر و اداره گذشته اند و هر یک در دیار
افغانستان مرجع علماء و ادباء، بوده اند. و آن دسته رجال عموماً از
کار پردازان بزرگ و متوسط دولت و دارای قدرت انشاء و بعضاً
شاعر و روز بان پشیتو و دری و افراد محاسب - عسکر و سیاست مدار
و متصدی ادارات عسکری و ملکی دیوان اعلی بوده اند در عهد زنگانی
تیمور شاه (۱۱۶۰ - ۱۲۰۷ ق) فن نویسندگی و انشاء پردازی و شعرو
ادب زبان پشیتو و دری خیلی مترقی، و ذوق انشاء پردازی و عبارت
آرائی مطابق ادوار باستانی افغانی یکی از صفات برگزیده مقربان
دربار و از خصایص پسندیده احکام فرمانان افغان بود، و اسناد
ثابت میکند که بر علاوه امتیازات صفت شمشیر، از داشتن قدرت
ادبی و عبارت آرائی و استدراک مطالب و مواد مهم نیز بی نیاز بودند
و برای اثبات این حقیقت شواهد مثبت خیلی زیاد مافده که با ارائه
آثار و دلائل روشن خواننده تاریخ را از هرنگاه میتوان قانع ساخت.
ادباء و نویسندگان عهد درانی، در زبان پشیتو تابع لهجه خاص قندهار و
در زبان دری عموماً باید سبک خاص دیار قندهار، کابل، هرات، بلخ
بودند اما زبان محاوره و تحریر ایشان از اساس قندهار و کابل برون
نیود، چه با این حقیقت همه کس اعتراف دارد که پشیتوی قندهار و دری
کابل به هیچ یک لهجه و آهنگ یکدیگر آمیخته نیست و استقلال کامل ادبی
دارد اما از باعث استحضار منشیان و شاعران ولایات مختلف قلمرو
امپراتوری افغانی در قندهار و کابل اندک تفاوت هادر طرز روش و
اسلوب جمله بندی و عبارت موجود بوده که علائم آنرا از خلال صفحات
در یافته میتوانیم چنانچه شیوه های مختلف خطاطی و نقاشی نیز ثابت
میکند در افغان خود نویسنده و انشاء پرداز بودند و نامه ها و اسکا تیب خاص
را بقلم خود تسوید و یا مطالب را به ششی یا ششی میفرمودند.

و اینکه بعضی مخالفین گمان کرده اند آثار نثر آن عهد عموماً ریخته قلم
منشیان است این حدس را جز خیال فاسد نمی توان دانست، چه هر فرد عالم
و ادیب میداند که در هر لسان نثر نسبت به نظم خیلی آسان است و چون شری
رادر صفحات ۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷ تاریخ تیمور شاهی طبع سال ۱۳۳۶ ش

نگاشته‌ام تکرار آنرا در اینجا لازم نمی بینم و در خصوص استعداد ادبی درانی ها همین بس است که تیمور شاه خود فرموده است (خدای بزرگ از ازل بقدر استعداد ظرفیت هر شخص فیض عطاء میفرماید) و از کلامش پیداست که مرد سحرخیز گدای درگاه کریم کار ساز، خاک نشین در کعبه دل و قانع بفروش بورها و غزل سرای شعر فهم شیرین سخن و دارای درک معانی و قائل و شا کر فیض استعداد ازای بوده و تعلیم گرفتن از مردم دانا را بر خود شعار آدمیت کامل دانسته و توصیه نموده است که بوقت جوانی از پیران خردمند مدد بخواهند یعنی مشورت بگیرید و بصلاح و مصلحت کهن سالان عمل نمائید و خود فرموده:

مدد بوقت جوانی طلب کن از پیران که کار همت شمشیر را اعصاب نکند
تیمور شاه جوان فقیر و پسر فقیر و از سلاله فقراء و همنشین فقراء است و داستانهای که بجاسانده دلالت بر فقر آن سلسله مینماید، و در این شکی نیست که بسی تاجداران اسلام دارای مشرب فقر از جهان گذشته اند و این صفات در کشور عزیز افغانی ما از بدو ظهور اشعه فروزنده انوار دین مقدس محمدی (ص) سرچشمه و اساس گرفته و در سرزمین مقدس قندهار از قیس (عبدالرشید) وابدال باولادش تا تیمور شاه رسیده و ازو با حفا داش اثرات همین جهت است که سلاله های درانی تا کنون میگویند ما هم فقیر هستیم و هم شاهزاده یعنی بمیدان رضاء الهی تسلیم و بهایم استغنا و همت و قناعت و حفظ عزت نفس با وصف پوری نشینی مانند یک پادشاهزاده مستغنی از وضع ذلت نفس چه بزرگان و پیشروان این قبیله قوت مند راه جهاد اسلامی و استقلال ملی همیشه سرو کار بان جهان دگرداشته و بهمه راه تاج مکرل سر تسلیم بیارگاه رضاء الهی میگذاشتند و ابیاتی که در این مجموعه دیده میشود خواننده را بسوی حقیقت احوال آن همه رجال میکشاند و یقین کامل از اینجا حاصل میگردد که اگر آن قدرت و نفوذ روحی و معنوی از لحاظ تقوی و برکت سحرخیزی و خدائشناسی همراه نمی بود قدرت و توان فانی مادی و ظاهری هرگز ممکن نبود که جمیع خلائق در هفتاد و دو شهر و قصبه تسلیم و مطیع حکم یک پندۀ خاکی گردد ندجه نه تنها عامۀ الناس بلکه عموم علماء انجول و روحانوان صاحبان مسند ارشاد و طریقت

اعتقاد باطنی داشتند و سبب این بود که فرمانروایان افغان مسند
سلطنت را جز مسند فقر نمی پنداشتند و احمد شاه بزرگ در مکتوب خود به
جناب میان فقیر الله شکار پوری نوشته است که میان ما و فقرا هیچ پرده
حائل نیست یعنی ما و شما همه فقرا هستیم و چون تیمور شاه در همه اوصاف
شاگرد و پیرو معتقد فکر و عمل پدر خود است این اقوال احمد شاه را
که مسند آن فرزند فرزانه است نقل میگیریم: (آفرید گارا! من از گناهان و
کردار بد خویش بس خجلم و از تو التجاء دارم که از رحمت بی پایان تو
هیچکس نوسید نگشته است

خداوند! اندازه رحمت و رأفت ترا پایان نیست و گناهان من بی
پایان و بی حساب اند. بر بی اعتدالی هایم هرگاه نظر میکنم، هر چند
کوشش نمایم از ترغیب نفس و شیطان نمی توانم رست و اگر دل از
گناهان پاک داشتن ممکن بودی

چشمان را از گناهان حفظ داشتن ناممکن میدانم و رحمت و اعانت
میخواهم. تیمور شاه بعین این ابراز عقیدت پاک گفته است:
تیمور گر چه شاه جهان است ای خدا
لیکن ز صدق دل بدو عالم گدای تست

* * *

گرچه شاهم در جهان تیمور لیکن چون گدا
رو پدرگاه تو دارم ای کریم کارساز

* * *

شاه تیمور هر سحر از چشم تر غافل مباش
میزند دریای رحمت جوش از گریان صبح

* * *

سردار عبد الله خان دیوان بیگی و کیل الدوله که در تأسیس بنیان
سلطنت آن دو شاهنشاه خدمت کرده و ندیم و جلس هردو شاهنشاه
حق آگاه است بعین آن مشرب فقر این مناجات پدرگاه حضرت
قاضی الحاجات نموده:

ای خداوند کریم مهربان ده توراه راست را بر ما نشان
عمر ماضی جمله بر عصیان گذشت از کدورت ها بسی بردل نشست

از گناه خویش چون یاد آورم سنگ را باید بفریاد آورم
 آه صد افسوس بر بسیکاریم روز بی طاعت و شب بی زاریم
 تا بکی باشم درین دنیاى دون روسیاه جملۀ عالم زبون
 دل ز تن بیگانه وتن شد خراب جان و دل گردیده بی آتش کباب
 نیست ما را غیر تو فر یا درس یا الهی خود بفر یا دم برس
 نفس از درها و دل پژمرده شد

عبدالله عاجز بی پرده شد

احمد شاه در دران فرموده است (اینجانب را از جهانگیری
 و کشور کشایی سواى تحصیل نیکنامی و نشر مآثر شریعت سامی خواهش
 دیگر نیست و همه اوقات رأى صواب نمای اقدس بر آنست که چراغ دین
 متین در ریح مسکون باضأت روز افزون روشن و منور باشد و نقش
 اهل بدعت و مخالفان مذهب از لوح زمانه محو گردد ... ثمره شجره
 حیات و زندگانی این جهانی آنست که در دینداری کمر بسته خورشید
 انور دین اطهر را روشن و منور داشته آید . ما را از قبول سلطنت
 غیر از افراختن اعلام شریعت سیدالانام و تنویر چراغ ملت واجب الاحترام
 امر دیگر منظور و ملحوظ نیست و همگی همت علیا در ترمیم کاخ این امر
 خیر منحصراً میباشد تا در روز جزاء به دیوان عدالت خدا مأخوذ نمائیم
 ما را خیر و فلاح حال کافئه انام، خصوصاً اهل اسلام بهمه جهت مقصود
 و منظور است) .

تیمور شاه در یک وثیقه نوشته است : (عاقلان عارف و عاملان
 واقفان اند که درین دار غرور و سرای پرفتور در صرف مال و اموال
 حتی المقدور بمحض رضای خدای غفور به هیچ وجه اهماال و قصور ننمایند
 تا از الطایر بیدیل حضرت مستعان جلیل مستوجب اجر جمیل و جزای
 جزیل شوند) . چون قانون اساسی دودمان احمدشاهی برپایه متین
 دین مبین محکم و استوار است، این عنعنه در سلسله و سلاله آن دودمان
 در هر وقت خط مشی اساسی سلطنت اسلامی افغانی قرار می یافت
 و روشن ترین سند آخرین اولاد صلیب تیمور شاه که مؤید افکار و نیات
 خالصانه او و پدر و جد و اجداد او است متن براسنامه شاه شجاع الملک

(متوفی ۱۲۵۸ ق) است و سلطنت در نگاه‌خانه‌اندان احمد شاه و تیمور شاه از ین قرار است :

(مقصود از سلطنت و حکمرانی پاسپانی خلائی و نجات مظلوم از دست ظالم و اجراء احکام شریعت نبوی و قلع و قمع اهل بدعت و تقویت و اعانت علمای دین است . ما را همگی نیت حق اساس مصروف آنست که در حقیقت هیچ وقت اغراض نفسانی خود را منظور نداشته بلکه همواره در التیام و انتظام امور صلاح و صواب خاص و عام کوشیده بقدر درجه و مرتبه هر که از سپاه و رعیت را بعواطف خسروانی و تلطفات سلطانی سرافراز و ممتاز داشته با حدی از افراد پندگان و هواخواهان نوعی عتاب و عقاب بی‌وجه و حساب روانداریم) .

این بود مرام و مفهوم انجمن حضور فرمانروای بزرگ افغانستان (۱۱۶۰ - ۱۲۶۰ ق) در امور سلطنت اسلامی افغانی و عدالت اجتماعی و امور ادبی و شعر دوستی و شاعرشناسی و شاعرپروری .

احمد شاه و اولاد و احفادش بر ذمت خود لازم و متحتم میفرمودند که هر کس از حق بینان و راست گویان و خیراندیشان از زمره علمای و صلحا که در دولت امپراتوری افغانی بمنصب شرعی سرافراز گردد ، نظر بفرموده خدا و رسول خدا عمل نموده بدون اغماض و چشم‌پوشی در محکمه عدالت مابین فقیر و امیر تجاوز ننموده دعاوی طرفین را از قرار حکم کتاب الهی کوتاه کند و در فرمان مینوشتنند : چون رای شاهنشاه ما بفرموده خدا و رسول خدا را غلبه حق میباشد قضات میل خود را بجانب حق داشته باشند . تیمور شاه بروز های عید و جشن برای علماء ، فضلاء ، شعراء ، خطباء ، قراء ، حکماء چین های ابره کشمیری و گمغواب گجراتی و عماسه و شال ها و عصا ها از چوب آبنوس و چین های زردوز مطابق وضع و شان هر کس با سم و رسم خلعت اعطاء مینود و برای ارباب انشاء و تألیف و استکتاب قلمدان های مذهب و مرصع و ملون ساخت کشمیر بخشش میفرمود قطعات خط خوش را که مملو از اشعار رنگین و نکته های دل‌نشین و مذهب و مجددول نبی بود بنام تحف و نفائس نظیر با از دست فضلاء و ادباء و ارباب فن و هنر می‌پذیرفت و زیب و زینب کنایه ،

شاهنشاهی و خزینه الاشراف به نمود و آورندگان آثار را به عطیه جوایز دلشاد و مسرور میفرمود. در عهد تیمور شاه اکثر ادباء و شعراء با لقب و خطاب استیاز می یافتند و خطاب های رسمی: دانش خان، مسرت خان، مستفید خان، فاضل خان، حاتم خان، کفایت خان، از شواهد آن است خرم خان (خرم) نویسنده و شاعر، متصدی رکیب خانه (دفتر کار) شاهنشاهی و موظف حفظ اسناد مخصوص دولتی در مرکز و سفرهای بود. خرم خان با لقب (عالیجاه مقرب الحضرت السلطان خرم خان رکیب دار) و اداره آن بعنوان (رکیب خانه سرکار و سرعت مدار) شناخته میشد. و در سنه ۸۶۸ ا.ق از روی یک سند معتبر معلوم شد که گل محمد خان با بری نیز در جمع و اداره کتب و وظیفه داشت و این ادارات مهم همیشه به علماء و فضلاء و ارباب انشاء سپرده میشد از کتابداران عهد تیمور شاه یک تن حاجی عارف کابلی بود که از روی سند خطی شناخته شد. و بسیار کتب در ید تصرف و اداره او و متصدی رکیب خانه می بود. دانش خان در قبالة مورخ (۲۳) صفر سنه ۸۸۳ ا.ق با لقب (عالیجاه معلى جا یگاه مقرب الخاقان دانش خان) یاد شده و در جنگ پانی پت بعبارت (دانش خان زنبورک چی باشی سرکار خاصه شریفه) از وی نام برده شده و این ابیات شاهد اوصاف آن مرد دانشمند است:

دران وقت خان شجاعت شعار	که دانش شد از نام او نامدار
بجرت ز جاچست برخاسته	پی جنگ زنبورک آراسته

مذکور در حصه قلمه آخذ از ده چهاردهی حصه اول خوشحال خان بهینه زمین زراعتی داشت. از شاعران عهد زندگانی تیمور شاه در دیار افغانستان کنونی و کبیر بسیار نفرها گذاشته اند از جمله اند: شیخ محمد علی حزین بن ابی طالب - میرزا محمد جعفر راهب مصنف شاهنامه، محمد کاظم مروی که در سنه ۱۰۶۶ ا.ق نامه عالم آرا را تکمیل کرده و از لشکر کشی ها و پیشرفت های نظامی و رشادت های سیاسی پدر و برادر و بنی اعمام اعلی حضرت احمد شاه در دران بالتفصیل یاد کرده - و شاه نظام الدین اشاری - میر غلام علی آزاد و اسطی - میر محمد اولاد ذکا ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه، شیخ سلیمان صباخی - میرزا معین

کابلی اند. و این شخص سواء میرزا محسن داورزی است و در قبالة مورخ ۲۳ صفر سنه ۱۱۸۳ق بالقبایع حضرت که مخصوص رقم ساجان دارالانشاء سلطنت است یاد شده. و از معاصرین بزرگ علمی، ادبی، روحانی عهد تیمور شاهی یک تن جناب میان فقیر الله شکار پوری متوفی ۱۱۹۵ق است که از جمله تصانیف آن عالم و ادیب شهر یکی کتاب فوائد فقیر الله بزبان پستواست. و دیگر از بزرگان آن عهد جناب عارف کامل، شیخ سعد الدین احمد بن مولینا عبدالغفار انصاری کابلی است و در سنه ۱۱۷۱ق از سفر حج بکابل بازگشت و در قریه ده یحیی سکونت داشت و در ۲۲۵ اترک عالم فانی نمود.

و از شعراء بزرگ این عهد میرزا عبدالرحمن بدخشی و دیگر میرزا عندلیب بدخشی است. عندلیب بدفعات در شهر کابل بدر بار عرفان مدار احمد شاه و تیمور شاه رسیده ابهت و اجلال آن دو شاهنشاه را به چشم سردیده است و عرائض میر بدخشان را بدر السلطنة کابل همین شخص میرزا عندلیب که در نگارش عبارات و آرایش نکات لیاقت و قدرت کامل داشت، میرسانید. و دیگر از علماء فاضل و سرشناسان درجه اول قلمر و تیمور شاهی یک تن محمد غیاث الدین بن جلال الدین رامپوری است که کتاب غیاث اللفات را در عهد سلطنت اول شاه شجاع آغاز کرده و در سنه ۱۲۳۲ق با تمام رسانده است.

از زنان بزرگ شعروادب در عهد تیمور شاه و اخلاف آن یک تن عایشه درانی بنت یعقوب عالی خان توپچی باشی بن عبدالرحمن خان توپچی باشی قوم بارگزائی است. عایشه خواهر عمرخان توپچی باشی و مادر فیض طلب خان مبرراتش است. دیوان عایشه بنام شکر گنج در سنه ۱۲۳۲ق با تمام رسیده و مرقد آن محترمه در قریه انچی چادهی کابل واقع است. میرقوام الدین کشمیری از جمله خطاطان نسخ نویس آن دوره است و نیز خطاطان دیگر آن عهد را در کتاب مندر خط در افغانستان در دو قرن اخیر طبع سال ۱۳۴۲ش معرفی کرده ام. از مدرسان عهد تیمور شاه در هرات یکی مدرسه سعدیه است که تا عهد کامران شاه نوا ده تیمور شاه موجود و در سنه ۱۲۴۲ق از مدرسه موصوف در یک سند خطی تذکار رفته است.

در عهد احمد شاه و تیمور شاه شاعران بزرگ و مقتدر بسیار بودند و اما خطاب ملک الشعراء و سلطان الشعراء به کسی داده نشده است زیرا که مرتبه و مقام معنوی ملک الشعراء را نیز خود آن دو شاهنشاه که در زمان پستی و دردی شاعر بودند، داشتند و فضلا بزرگ وقت این آداب را رعایت مینمودند و رمزهای ادبی تیمور شاه نیز اشاراتی بطرف این حقیقت دارد .

محل انجمن حضور تیمور شاه در شهر کابل در ایام بهار و تابستان فقط محل آرامگاه او بود که یک صفت خیلی بزرگ و در صحن باغ شاه و در میان چهار باغ مشهور شهر کابل و در نزدیک دریا و دوراه و بین دو کوه واقع بود . و آنجا محل بارعام و واری عرائض و مشاعره و مصاحبه علمی و ادبی و یک اشیم گاه خاص شناخته میشد و در شب یکشنبه هفتم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۰۷ مطابق اودئول شمسی هنگامی که فوت شد مطابق وصیت خودش در همان صفت انجمن حضور که در طول ۲۲ سال مرجع الفضلاء الاخیار در کنار رود باراست ، مدفون گردید و اعلی حضرت زمان شاه غازی در مدت ده سال سلطنت خود (۱۲۰۷-۱۲۱۶ ف) تعمیر آرامگاه تیمور شاه غازی را با ختم رسانید .

در اوائل سال ۱۳۰۱ ش با سرواراده اعلی حضرت امان الله شاه غازی زمین باغ شاه اطراف همان صفت انجمن حضور تیمور شاه برای احداث باغ عمومی کابل مانند سابق تعیین گردید و تا فصل خزان سال ۱۳۰۲ ش عملیات تسطیحی و ترتیب مرتبه ها و خیا بانها و سبزه کاری و گل کاری آن در مرحله اتمام رسید و رونق دوباره یافت . و تاریخ فوت تیمور شاه از جمله (دنایای افغان) نیز استخراج میگردد و در تاریخ تیمور شاه طبع سال ۱۳۳۶ ش جمله های بسیاری در این خصوص یافته درج کرده ام .

انجمن حضور را انجمن بیدل خوانی نیز می باید گفت . چه تیمور شاه اولین شاهزاده افغان است که در سنه ۱۱۷۰ ق بدر یافت کلیات بیدل موفق شده و کلمه بیدل را بهمان مناسبت در اشعار خود نیز یاد کرده گوید :

مشو تیمور شاه از جور او در کنج غم بیدل
دل پیرحم او میگردد جوان آهسته آهسته
شاه تیمور ز غمهای تو بیدل شده است

آه اگر لطف تو با او که دل داری
و در ختم این سلسله بمصداق قول حضرت میرزا عبد القادر بیدل باید
معتقد بود که سخنان اهل دل فراموش نمی گردد و تاریخ همه حقائق
را در خود حلقه می کند و می فرماید:
حدیث اهل دل مشهور عالم میشود بیدل
ز دریا چون برون آید گهر پنهان نمی ماند

مناجات

ای آنکه تویی مجرم راز همه کس
لطف و کرم تو کار ساز همه کس
یارب تو برار حاجت خلق جهان
چون با تو بود روی نیاز همه کس

* * *

نن می بیاله تور وسترگوسره چنگک دی
پرلبا فوئی دزیره دویو رنگک دیء
که هر یگری سر په لاس و رلره و رسم
لاپه ایی باور نسی زره ئی سنگک دیء
ستاد حسن لبیک راغی بحای به نسی
دعاشق دزیره میدن هر گوره تنگک دیء

لک ناوک پر سینه ولی پدی نسی
دمعشوق که جور نصیب، دعاشق تنگک دیء

عشق دی مشک پتول نسی تیمور شاهه (۱)

چی پخپله خان رسوا کا هغه رنگک دیء

مېدی دی د دیار صورت لکه گلونه
 که وېلی ئی پر مخ دی شه خالونه
 تیر سو عمر د وصال په انتظار کی
 اوس پر زړه مې دهچران لگی اورو نه
 په رخسار باندی ئی زلفی تار پتار کړي
 د عاشق زړه آویزان په هر تار و نه
 د پتنک په دود دی یاره په ژوند و سوم
 د پانوپه دوار یزی یی زخمونه (۲)
 راسه مینه پر خپل خدای کړه تیموشاه
 څه پکار دی د فانی دنیا کار و نه

* * *

خوبه کرزی په دنیا کی پکېمانه ؟ (۳)
 خلاص به نسی د اجل له تیر کمانه
 نه به بی دغه رنګ سپور د خیال په آس
 نا گهان به تیر سې ته لدی جهان
 و دی خپل عمل ته گوره شرمنده سه
 غواړه عقوه له غفار و له رحمانه

(۲) در نسخه دیگر: د پتنک په دود دیار په غم و سوم

د پانو فاولک ئی پردی په زړه زخمونه

(۳) کذا در نسخ خطی که معنی آن مورد تامل است .

له دنیا په پیو پیادیو ، مه ناز پیره
 له دنیا څخه څه بلکې ؟ پرارمانه
 عمر درست به نادانی دریا فدی تیرسو
 وقت آخر دی ځان وژ غوره له عصیانو
 د سرور کاینات روی به شفیع کړم
 که خلاص سم د هامو ؟ له شیطانو
 ته هله به نادانی هوس کړه تیمور شاهه
 که گذردی له دنیا سو با ايمان (۱) .

• • •

(۱) غزل های پښتو اثر طبع اعلی حضرت تیمور شاه در نسخه ملا نور محمد
 کرخی ۱۲۱۹ ق چون مجموعه خیلی سخت صورت در حاشیه یک کتاب نوشته ،
 وجود ندارد اما در نسخه ابراهیم صبحی - دو شنبه و نسخه ارگ کابل و
 نسخه محمد آصف خان و نسخه تاشکند که تا اکنون فوتو کاپی آن بکابل
 نرسیده است موجود است . و ممکن بقیه اشعار پښتو و دری بعد ازین از
 داخل و خارج کشور دستیاب شود درین غزلها بعد از کلماتی که
 علامه استفهام ؟ گذاشته شده ، مورد تامل است . (و گیلی)

غزلیات

(۱) خدا یا در صفات خویش گویا کن زبانم را
قبول خاطر نازك خیالان کن بهانم را
زبانم را بمدح ذات پاک خویش گویا کن
بکن مقبول از باب معانی دستانم را
بیاد گلشن رویش بسی فریادها دارم
چوبلیل در سخن شیرین نواگردان فغانم را
حذر یارب ز تاب گرمی خورشید در محشر
بزیر ساپه الطاف خود گردان مکاناتم را
الهی از نزول قطره های ابراحسانت
بمانند صدف لبریز گوهر کن دهانم را

(۱) این غزل در نسخه ابراهیم صبحی، دو شنبه، تاجکستان وجود ندارد
و در نسخه های کابل موجود است. و ابیات این غزل در نسخه سلا نور
محمد کرخی تقریب و تاخیر شده و خلاف ترتیب متن است.

در بیت دوم مصراع دوم (بکن معقول) نوشته و در مصراع اول بیت
بیت سوم (گلشن کویت) و مصراع اول بیت چهارم در نسخه مذکور
(خداوند از تاب گرمی خورشید در محشر) و در مصراع اول بیت مقطع
(شه تیمور میگوید) و در مصراع دوم بیت مقطع (که بامن مهربان گردان
خدا دلستانم را)

بهار گلشن جانم ز تو اسیدها دارد
 بکن سیراب از باران رحمت گلستانم را
 بدر گاهت ز سوز دل شه تیمور می نالد
 که یارب مهربان گردان مه نامهربانم را
 رود گر نام آن لبهای شیوین (۲) بززبان ما
 شود شهود و شکر شرمنده در پیش دهان ما
 بدل صد داغ غم داریم از نامحرمان پنهان
 بود و اوق غم عشق تواز درد نهان ما
 کمان ابروی من از غمزه گرسازی نگه سویم
 کند جا تیر مژگانم بمغز استخوان ما
 بزنی ز روی لطف روزی بر سر خاکم
 که برق شعله حسن نوزد آتش بجان ما
 چو بلبل در فراق آرزوی گلشن کویش
 بود آزرده خاطر همنشینان از فغان ما
 من و معشوق همرنگیم از آمیزش الفت
 ز یکرنگی نمی گنجد جدایی در میان ما
 بگلشن رنگ گل پنهان شه تیمور (۲) نمی ماند
 بود معنای رنگین ظاهر از طرح بیان ما
 بود از بس بیاد عارضت جان (۱) دل ما
 شود بیرون گل خورشید از خاک گل ما

(۱) و در مصراع اول مطلع غزل دوم کلمه (شیرین) از قلم مانده و
 در مصراع دوم بیت دوم: (درد پنهان ما) و بیت سوم در نسخه مذکور
 وجود ندارد و در مصراع دوم بیت چهارم (برق شعله حسن) و در مصراع
 اول بیت مقطع (بگلشن رنگ گل پنهان شه تیمور کجا ماند) نوشته شده
 و عموماً سهو کتابت است (و کیای)
 (۱) آغاز نسخه ابراهیم صبحی، قید کتابخانه دو شنبه از این غزل
 شده و مصراع اول بقلم او مطابق متن و بلا نور محمد کرخی (عارضت
 جان و دل ما) نگاشته .

بشوخی میکشد ما را به تیغ غمزه و ناز
 ندارد باک از خون شهیدان قاتل ما
 بگرد آستان کوی او گشتم (۲) هر چند
 نکردید عاقبت آنشوخ وحشی ما ئل ما
 دیوان کردیم با هر کس غم احوال دل را
 نشد از هیچکس آسان بعالم مشکل ما
 مشوای (۳) بی وفا غافل ز فیض جذبه عشق
 ترادر بر کشد آخر جنون کامل ما
 به پیوستیغ ابروی تو از شوق شهادت
 ندارد اشتیاق زندگانی هسل ما
 بهشت آستان کوی چا نان (۴) شه تیمور
 بود چون کعبه مقصود دائم منزل ما
 با آنکه بگذشت از فلک این ناله و افغان ما
 آن دلبر بیدادگر، نشیند یکره داد ما
 با آنکه عمری از وفا دریاد تو ما (۵) بوده ایم
 روزی نکردی از وفا ای بی وفاتو یاد ما
 کاری نمی آید ز ما جز عشق ای زاهد برو
 جز عشق خوبان کرده کی تعلیم ما استاد ما
 در کنج هجران در غمت (۶) عمری بسر بردیم لیک
 چا نان (۸) نکردی شاد تو یکره دل نا شاد ما

- (۲) در نسخه ملانور محمد کرخی کتا بخانه عامه کابل (گشتم هر چند)
- | | | | | | |
|-----|---|---|---|---|----------------------|
| (۳) | » | » | » | » | این بیت وجود ندارد |
| (۴) | » | » | » | » | (شاه تیمور) |
| (۵) | » | » | » | » | (ناله و فریاد ما) |
| (۶) | » | » | » | » | (نا بوده ایم) |
| (۷) | » | » | » | » | (با غمت) |
| (۸) | » | » | » | » | (چا نا نکردی شاد تو) |

چون منصب بجزون بمن شد منتقل در ملک عشق
 آیند عشاق جهان بهر مبار کباد ما
 ز بنسان گرمیگریم ما، تیمور شاه بی روی او
 ازها درآرد عاقبت، این میل خون بنیاد ما
 از بسکه نالد در قفس، هر دم دل ناشاد ما
 سوزد بحال ما دلش، بیرحم دل صیاد ما
 مارا بکوی او دلا، امداد در فریاد کن
 شاید بداد ما رسد، چون بشود فریاد ما
 ما نیستیم از یاد تو، فارغ ز مافی لیکه تو
 ای دلبر بیداد گره یکره نکردی یاد ما
 گر بیتو آب از چشم من، زینگونه میگردد روان
 از گریه ویران میشود، آخر خراب آباد ما
 نالیم از هجران تو، یا از جنایت ای پری
 این میدهد ما را آباد، آن میکند بنیاد ما
 در سینه ما را دل تپد، تا کمی ز شوق تیغ او
 در قتل ما تاخیر چند، ای سنگدل جلاد ما
 یا بم نجات از قهقش، (۲) از هجر او تیمور شاه
 گر شادمان از وصل او، گردد دل ناشاد ما
 نبایستی نمودن روی (۳) خود ای سیحری با ما
 چون نمودی ترا بایست هم صحبت شدن با ما
 بود هر لحظه در بزم رقیبان اختلاط او
 ندارد الفتانی هرگز آن شیرین سخن با ما
 ز تاثیر صفیرم آن چنان شیون بگلشن شد
 که شد (۴) در ناله و فریاد مرغان چمن با ما

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل: (و ان
 میکند بنیاد ما).

- | | | | |
|-----|---|---|-------------------------|
| (۲) | » | » | (در هجر او) |
| (۳) | » | » | کلمه (خود) وجود ندارد. |
| (۴) | » | » | (که شد با ناله و فریاد) |

مزاجم بسکه سرد از اختلاط (۵) دهر و مردم شد
 درین (۶) گلشن نسازد سایه سرو و سمن باما
 ز بس بردیم با خود داغ غم از فرقت جانان
 بود و ارد (۷) مزاج صبح کافور کفن باما
 گریزد از صدای سایه مژگان صیادش
 ندارد الفت از وحشت چو آهوی ختن باما
 به سغتهای هجرانت شه تیمور میگوید
 ندارد نسبتی در عشقه بازی کوهکن باما
 ای غم و شادی تو ، فرحت آزار ما
 روی تو و موی تو (۸) روز شب تار ما
 باروش کفرو دین ، سلسله مایکست
 زلف گره گیر تو ، سیحه و زنا رما
 ناز و نیاز ازل ، آئینه دار هم اند
 جو رو جفا خوی تو ، مهر و وفا کار ما
 رابطه ما و تو ، نسبت خار و گل است
 ساختگی کارتو ، سوختگی بار ما
 با نفس آتشین ، جوش انا الحق زدیم
 سوخته شد دار ما ، ساخته شد کار ما
 (۱) حاصل دنیا (۹) و دین ، در طلبت داده ایم
 یوسف نفروخته ، نیست به باز ارم

- | | | | |
|-----|---|---|-------------------------------------|
| (۵) | » | » | (اختلاط سرد مردم شد) . |
| (۶) | » | » | (بدین گلشن نسازد) . |
| (۷) | » | » | (بود دار و مزاج صبح) . |
| (۸) | » | » | (روی تو و موی تو ، روز و شب تار ما) |
| (۹) | » | » | (این بیت وجود ندارد) . |

جنبش تمکین ما ، جز بهوای تونیست
 بر سر کار (۱) تو شد ، صرف سرو کار ما
 منتی از میفروش ، نیست به تیمور شاه
 دیده گریان بس است ، ساغر سرشار ما
 گر چنین ظلم کند هجرتو هر روز مرا
 کی گذارد که بفردا رسد امروز مرا
 می تپم در سر کوی تو چو بسمل در خون
 کشته (۲) بیداد تو با ناوک دلدوز مرا
 شمعسان در غم هجران توداریم شرار
 میگذارد بغمت آتش جان سوز مرا
 پند بیهوده بهاشق ندهد سود هرگز
 ای معلم سبق عشق بیاموز مرا
 گشته ام در غم (۳) هجران تو افسرده بسی
 ز آتش شعله رخسار خود افروز مرا
 شکوه از کوکب اقیال ندارم تیمور
 تخت شاهی بود از طالع فیروز مرا
 (۴) از سواد زلف او درس بود سودا مرا
 کرده سودای غم گیسوی او رسوا مرا
 مینماید با رقیبان الفت و لطف و کرم
 میکند جور و ستم آن شوخ بی پروا مرا

- (۱) در نسخه ملانور محمد کرخی - کتا بخانه عامه کابل: (پرسو
 کار تو شد ،)
 (۲) » » (کشته با ناوک بیداد تودلدوز مرا)
 (۳) در نسخه محمد آصف خان (در شب هجران)
 (۴) این غزل در نسخه کتا بخانه عامه کابل اثر قلم ملانور محمد
 کرخی که بود است .

گشته ام از محنت درد فراق تو زار
 کرده هجران تو همونک گل رعنا مرا
 هست دائم عکس رخسار چو ماهش پیش چشم
 جلوه دارد در نظر آن شوخ به سیمای مرا
 میکشان بزم او را حاجت میخانه نیست
 کرده مست از یک نظر آن نرگس شهلا مرا
 سرور رعنا قمریان را کرده در گلشن خراب
 کرده بی آرام یاد آن قد و بالا مرا
 میکنم تهمور شه دائم شکر احسان خدا
 داده تخت سلطنت آن ذات بی همتا مرا
 گر بود پیش نظر آن گل به بخار مرا (۱)
 مژه در دیده کند جلوه چو گلزار مرا
 شکر صد شکر که وصل تو بن داد نوید
 ورنه میکشت فراق تو بیکبار مرا
 هر دمی وعده بفرداده ای از بهرو حال
 کاش امروز بیا بی (۲) برای یار مرا
 مژده وصل تو آمد که ز غم شاد شدم
 ورنه غم بود (۳) بهجران تو بسیار مرا
 گر دهی جان نفسی سوی تو خواهم آمد
 گفت از لطف چنین یار وفادار مرا
 دوش رفتی ز برم چون تو به صد (۴) ناز و عتاب
 روز شد ز غم هجرت تو شب تار مرا

(۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه عامه کابل :
 (داده نوید)

(۲) » » » » (کاش امروز بیا و برای یار مرا)

(۳) » » » » (ز هجران تو)

(۴) » » » » (به صد ناز و عتاب) در نسخه محمد آصف خان

(با ناز و عتاب)

و در نسخه ابراهیم صبیعی نیز (به صد ناز و عتاب)

شاه تیمور چکد شهد (۵) ز شعر تر من
 کرده شرین سخن آن لعل شکر بار مرا
 (۶) از تو دورم خود تصور میکنم روی ترا
 میکشتم بر صفحه دل نقش دلجوی ترا
 در گلستان مهرود هر صبحدم باد صبا
 بهر منهل نکبت زلف سمن بوی ترا
 کرده نور حسن را در پرده ظلمت نهان
 نسبتی بالیلة القدر است گیسوی ترا
 قامتش در زیر بار غم شود همچون کمان
 بامه نوهر که (۷) نسبت کردا پروی ترا
 آرزوی (۸) میر باغ جنت الفردوس نیست
 عند لیپان ریاض گلشن کوی ترا
 چشمه از وحشت کند از سایه مژگان چورم
 چون توان در دام کردن صید آهوی ترا
 لعل همچون سنگ می آید بچشم جوهری
 دیده قاسمیر (۹) ابی لعل سخنگوی ترا
 دیده انجم اگر افلاک را عینک کند
 کی تواند فرق کردن از میان موی ترا
 شبهم از غیبت چکد از چهره گل برز مین
 گر کنم نسبت بگوهر قطره خوی ترا
 میشود قمری شه تیمور از پرواز شوق
 (۱۰) در خرامانی اگر بیند قد دلجوی ترا

(۵) در نسخه سلاطین محمد کرخی مذکور: شاه تیمور چو چکد شهد ز شعر تر تو

(۶) « « « (ز توام دور تصور میکنم روی ترا) (۷) بامه نوهر کرده

نسبت طاق ا پروی ترا

(۸) « « « (آرزوی سیر باغ و جنت و فردوس نیست)

(۹) « « « (دیده است تا اصل سمن بوی ترا)

(۱۰) « « « (در خرامان گز بیند قد دلجوی ترا)

در غمت جان میدهم سویم دمی دلیر بیا
 ای فدای آمدن های تو جان و سر بیا
 بی لب لعل می آشامت بیزم میکشان
 گریه ها دار ند آنجا شیشه و ساغر بیا
 (۱) جای تو خالیست در چشم من ای آرام جان
 گریه بزم دل نمی آیی به چشم تر بیا
 (۲) حسرت آب دم تیغ تو دارد در جگر
 قتل عاشق بیدل یکف خنجر بیا
 عمر شد در انتظارت صرف آخر در برم
 یکره از رسم وفا ایشوخ سیمین بر بیا
 کرده هجران تو مارا (۳) لاغرو زار و خراب
 در برم از لطف روزی ای پری پیکر بیا
 یار را گفتم شه تیمور از راه وفا
 سوی من یکبار آخر ای ستم پرور بیا
 نیست در خوبی بماند جمالت آفتاب
 میشود از گرمی عکس رخت آئینه آب
 زلف تو دامست، یاز نجیر، یا مار سیه
 (سنبل تر، رشته (۴) جان، یا سمن یا مشکتاب
 آن ستم پرور با نین وفا و لطف و کین
 بار قیام عهد و پیمان دارد و بامن عتاب
 میتوان آخر مرا با حیل بی خورمند کرد
 یا غضب، یا لطف، یا رسم محبت یا جواب

- (۱) در نسخه ابراهیم مجعی، کتا بخانه دو شنبه، تاجکستان
 شوروی (جای تو خالیست در چشم من آرام جان)
 (۲) این بیت در نسخه ملا نور محمد کرخی کتا بخانه عامه کابل نیست
 (۳) » » (لاغرو زار و خراب)
 (۴) » » (سنبل تر یا رشته جان یا سمن یا مشکتاب)

مشک تر در نافه شد پنهان ز شرم کا کلت
 منبیل از سودای گیسوی توشه (۵) در پیچ و تاب
 لاله را خون کرد، گلزار جمالت در جگر
 کرده چشمت در گلستان، حال نرگس را خراب
 شاه تیمور از غم عشق (۶) تو دارد در جگر
 آتش غم، قطره خون، داغ هجران اضطراب
 روبرو چون (۷) با تو گردد آورد کی ماه تاب
 میشود آئینه از عکس جمالت آفتاب
 منفعل از خط و زلف (۸) و خال تو گردیده اند
 دلبر من نافه چین منبیل تر مشکنا ب
 تا بصبح محشرم از خواب بیداری مباد
 گر ترای من شبی از بخت بیدارم بخواب
 مطلع خورشید دولت میشود کاشا نهام
 نیم شب گرمای من از چهره بردارد نقاب
 تا گرفتی جام می در بزم از دست رقیب
 سوختی از آتش غیرت مرا همچون کباب
 تا تو گشتی شمع بزم (۱) غیر زین رشک ای صنم
 آتشم بر جان زدی پروانه از اضطراب
 شد پسند طبع تیمور ابروان بر روی تو
 شاه بیتی کرد از دیوان حسنت انتخاب

-
- | | | | |
|-----|---|---|---------------------------------------|
| (۵) | » | » | (در پیچ و تاب) |
| (۶) | » | » | این بیت موجود نیست . |
| (۷) | » | » | (روبرو گر با تو گردد آورد کی ماه تاب) |
| (۸) | » | » | (منفعل از خط و خال زلف او گردیده اند) |
- » ۱ « این بیت در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی، کتا بخانه عامه
 کا بل موجود و در دیگر نسخه ها وجود ندارد .

اگر چه ماه (۲) ز خورشید ، ماه تاب گرفت
 ز ماه عارض ماه من آفتاب گرفت
 بغمزه چشم سیاهش ز دل ر بود (۳) قرار
 چه ظالمی که خراج از ده (۴) خراب گرفت
 عرق نه سر زده از روی عالم آرایش
 حرارت میناب از گلش کلاب گرفت
 جهان زهرتو رویش چو روز روشن شد
 صبا چو (۵) در شب تار از رخش نقاب گرفت
 نه خط دمیده بگرد رخ جهان تابش
 زدود آه دلم قدر آفتاب گرفت
 (۶) ز ابر دیده غم دیده بسکه می بارم
 ز من طریقه بارندگی سحاب گرفت
 بمن که گوشه چشمش نگاه لطف نداشت
 چرا بعال من ناتوان عتاب گرفت
 شهی که حرف بشاهان نمی کند تیمور
 هزار شکر که قاصد از وجواب گرفت
 چو صبحدم ز رخش ماه من نقاب گرفت
 ز شرم پرتو رخسارش آفتاب گرفت
 بفکر زلف (۷) تودل شب چو پیچ و تاب گرفت
 خیال چشم تو بردیده راه خواب گرفت
 چنانکه مضطرب از شعله میشود سیحاب
 ز عکس روی تو آئینه اضطراب گرفت

۲	»	»	»	«اگر چه نور ز خورشید ماه تاب گرفت»
۳	»	»	»	«زدل قرار رهود»
۴	»	»	»	«دهی خراب گرفت»
۵	»	»	»	«صبا چو هست در شب تار از رخش»
۶	»	»	»	«زا بردیده غم بسکه دیده باریدم»
۷	»	»	»	«بفکر زلف تودل شب چو پیچ و تاب گرفت»

ز بس گریستم ای مه چو مردم آبی
 ز گریه مردم چشم مرا در آب گرفت
 مرا چه (۸) آتش غیرت کباب کرد بیزم
 زدست غیر چو او ساغر شراب گرفت
 ر بود چشم تو غافل دلم چو آن صیاد
 که صید را بکمین ناگهان بخواب گرفت
 بنفشه با خط اولاف همسری میزد
 شمرد خوبی خطش بدل حساب گرفت
 عرق ز چهره او ریخت چون گلاب ز گل
 ز تاب آتش می عارضش چو تاب گرفت
 چو ماه چارده از خانه گشت چون طالع (۳)
 ز تاب عارض او ما قتاب تاب گرفت
 من و دگر پس ازین پیر دیو منچرگان
 دلم ز صحبت جانکاه شیخ و شاب گرفت
 تمام خواب من از چشم من شه تیمور
 (۴) بسوی غمزه اش آن چشم نیمه خواب گرفت

(۸) » » » « مرا به آتش غیرت »

(۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - قید کتا بخانه عامه کا بل
 این بیت آمده است :

بنفشه با خط اولاف همسری میزد

شمرد خوبی خطش بدل حساب گرفت

و بیت مذکور در نسخه ابراهیم صبیحی نیست .

(۲) در نسخه ملا نور محمد مذکور : (می عارضش گلاب گرفت)

(۳) » » » (از خانه گشت شب طالع)

(۴) » » » (بسحر غمزه اش آن چشم)

(۵) » » » (کلمه من) از قلم مانده

(۶) » » » (ا برغم چند ان)

چنان ز آتش شوق به سینه تاب گرفت
 که شعله از دل گرم من آفتاب گرفت (۵)
 بدل ز هجرت و پیچیده ابرغم خند ان (۶)
 که یاد گریه ز چشمان من محاب گرفت
 لبش نموده به پیغام بوسه خون در دل
 ز زلف او جگر نافه مشکتاب گرفت
 لبت چو کرد سخن از صراحی و می و جام (۷)
 ز حرف لعل لبت نشه را شراب گرفت
 غبار خاک رهش چون گرفت باد صبا
 چو تو تیا (۸) ز برش دیده با شتاب گرفت
 چو باد زلف ترا بر رخ (۹) پریشان کرد
 بین که چهره خورشید را نقاب گرفت
 چگویم از مستم یار خود شئه تیمور
 دل از کنار من آمد با خطر آب گرفت
 بسکه از محنت هجران تو کردم نالان
 از قدم تا بکار سر من آب گرفت
 محفل تن شده روشن چو گذشته ز برم
 بسکه دل روشنی از صحبت احباب گرفت
 لشکر بیخت من از همت شاهی تیمور
 سوی شهری که رخ آورده بهرباب گرفت
 تا گل روی تو چون شبنم و گل آب گرفت
 صبر و آرام و سکون زین دل بیتاب گرفت
 طرح میخانه دل را انگهت کرد خراب
 چشم مخمور تو مستی زمی ناب گرفت

(۷) » » » (می جام)

(۸) » » » (چو طوطیان ز برش دیده ها شتاب گرفت)

(۹) » » » (برخشان کرد)

بسکه از یاد تودر سینه ندارم آرام
از دلم یاد تپش کوره سیماب گرفت
برده شمشیر نگاهت زدلم تاب و توان
نیش مژگان تو از دیده رگ خواب گرفت
از حجاب گل رخسار تودر باغ توان
عرق شرم ز روی گل سیراب گرفت
نه آفتاب رخسار ماه من نقاب گرفت
ز شرم پرتو رخسارش آفتاب گرفت
چو خط سبز ترادید در چمن از رشک
کشیده خط بزمین و بنفشه تاب گرفت
چو تاب کا کل مشکین زلف خود را دید
قرار و تاب و توان از دل خراب گرفت
دیده خواب نمی آیدم شب هجران
خیال چشم تو بردیده ره خواب گرفت
ز تاب آتش رویش دلم شه تیمور
بسان قطره سیماب (۱)، اضطراب گرفت
(۱) رخت ز تاب می ناب تا که تاب گرفت
ز شرم پر تو حسن تو آفتاب گرفت

(۱) غزل فوق که از نسخه قلمی کما بیخانه عامه کابل نقل گرفته شده از اجاظ وزن و قافیه و بعضی جمله ها با غزل پیشتر شباهت و آمیت دارد. وعادت چنین است که وقتی قافیه و عبارت و مطالب بالای شاعر قوی است تعداد و طبع سخن آفرین در یک وقت تراکم میکنند، شاعر از اجاظ کثرت مواد در دو غزل کدیت مصراع و ابیات را می گنجاند.

(۱) در نسخه ابراهیم صبحی - تاجکستان نوشته است :
(رخت ز تاب می ناب تا بدار تاب گرفت)
این سهو کتاب است . (و کیلی)

چنان رخ تو صفا از شراب ناب گرفت
 که از حجاب جمال تو آفتاب گرفت
 بروز پیش من از لطف تا کنم آرام
 مرا زهند تو فاصح ز دیده خواب گرفت
 شنیده تا ز صبا وصف حسن روی ترا
 عروس گل ز حیا پیش رو نقاب گرفت
 چو باد زلف ترا پر رخت پریشان کرد
 بپین که چهره خورشید را نقاب گرفت
 چگویم از ستم یار خود شه تیمور
 دل از کنار من آمد با اضطراب گرفت

(۲)

تعلیم جور از مژه چشم تو تا گرفت
 در سینه ام خدنگ نگاه تو تا گرفت
 جان از یرم ربوده برسم جفا و جور
 دل از یرم به شیوه ناز و ادا گرفت

(۲) غزل پیشتر از ما قبل با این غزل چند بیت و مقطع مشترك دارد و در ظاهر چنین می نماید که شاید در کدام وقتی از روی نسخه دیگر دیوان نقل شده که تاریخ تحریر آن ها فرق داشته و در قافیه شاعر در غزل تجدید نظر کرده است . اما حقیقت این است که در وقت سرودن غزل چون ابیات با الفاظ و عبارات ملیح تراکم میکنند و از پیما نه یک غزل برون میگردد ، شاعر سعی می ورزد که مطلع و مقطع را تجدید کرده همه ابیات را که به یک وزن و قافیه تراکم کرده و از لحاظ معانی فرق دارد ، در پیرایه یک غزل دیگر بگنجاند ، چنانکه این روش در کلام بیدل بیشتر دیده میشود و طبع سخن آفرین تیمور شاه نیز این روش را در چند جا ادا کرده است . و غزل دومین صفحه هذا در نسخه ملا نور محمد کرخی ناقص و نامکمل و در دیگر نسخه ها مکمل است . (و کیلی)

رنک از بهار گلشن روی تو یافت گل
 بو از نسیم زلف تو باد صبا گرفت
 شد جلوه گاه عکس گلستان روی یار
 تا لوح دل ز گرد تعلق جلا گرفت
 خون دل من است که کردی تو پایمال
 یا آنکه پایهای تو رنک حنا گرفت
 پر شد ز گریه ام ز زمین تا آسمان
 طوفان چشم من ز کجا تا کجا گرفت
 تیرم چون کنم پس ازین فکر سلطنت
 (۱) تاب و توان و هوش مراد لر با گرفت
 درد هجران تو تا اندر دل من جا گرفت
 جای مژگان (۳) خار غم در دیده ام ماوا گرفت
 قطع اسباب تعلق را عروج اندر پی است
 سرو شد آزاد راه عالم بالا گرفت
 جان از تنم ر بوده برسم جفا و جور
 دل از برم بشیوه ناز و ادا گرفت
 پر شد ز گریه ام ز زمین تا به آسمان
 طوفان اشک من ز کجا تا کجا گرفت
 شد جلوه گاه عکس گلستان روی یار
 تا لوح دل ز گرد «ا» تعلق جلا گرفت
 میکشان را خون حسرت در بدن آمد بجوش
 دست ساقی تا هم مجلس گردن مینا گرفت

«۱» در نسخه ملا نور محمد کرخی قید کتا بیخانه عامه کابل

(۳) جای مژگان خار غم در دیده ماوا گرفت

(۱) (۲) دو بیت مطلع و مقطع نشان داده شده

چشم از گیرایی مژگان خونخوار در از
 نشهر از باد گلنگ (۲) از صها گرفت
 داشت چون داغ جنون از جوش سودا در جگر
 لاله جای خویش را (۴) در دامن صحرا گرفت
 گشته جای گوهر گنجینه اسرار عشق
 تادل عارف ز قطع الفت (۵) دنیا گرفت
 میدهد دل را شئه «۵» تیمور اشعار تو پند
 میتوان تعلیم حرف از مردم دانا گرفت
 بین که در غم عشق تو حال من چون است
 چو لاله داغ دل من همیشه در خون است
 بیایا که ز غمهای دوریت دل من
 خراب و خسته و بیمار و زار مجنون است
 روان بچهره ام از درد فرقت جانان
 سرشک دیده من همچو رود جیحون است
 ز تاب طره مشکین و آفتاب رخت
 فغان و ناله من روز و شب بگردون است
 بود بصفحه روی تو خط چو عنبر تر
 دوا بروی تو برویت دو بیت موزون است
 جهان ز عکس جمال تو گشته چون گلشن
 رخ تو بسکه بگلزار حسن گلگون است
 بزیر بار «۶» غم عشق او شئه تیمور
 خمیده قامت من همچو حلقه نون است

«م» در نسخه ابرهیم صبحی دو شنبه «تادل عارف ز قطع الفت از دنیا گرفت

«۵» بیت مقطع در نسخه ملا نور محمد کرخی نوشته نیست .

«۶» در نسخه ملا نور محمد کرخی مذکور زیر بار غم عشق او شئه تیمور

در مصراع دوم بیت دوم: سرو آدام ز راه عالم

بالا گرفت)

غبار خاطر لیلی است آه نیم شبی
و گرنه کی تن آسوده جان می چون است
ز بسکه چشم سیاه تو خون مردم خورد
بیاض دیده ما بسکه دیده گلگون است
ز فرقت تود و چشم همیشه پر خون است
بیا که بیتو کنارم کنار جی چون است
قد ای قد تولیلی چه قد موزون است
که پیش قد تو شمشاد بید می چون است
کسیکه نشئه «ا» می یافت در تلاطم خم
یقین که از پی تسخیر جان فلا طون است
ز فتنه نکه چشم مست فتانت
هزار فتنه بهر گوشه خفته مقتون است
ز فقد داغ لبالب بود خزانة دل
کلید حسرت صد گنج روح (۳) قارون است
طبیعت شئه تیمور در میخندانی
ز فیض مطلع ابروی (۴) یار موزون است
ز کس مپرس که حال فلان زغم چون است
بیا که جان بلب و حال من دگرگون است
چگونه نسبت روی ترا بیدرد هم
که او پکاهش حسن توروز افزون است
کسی ز سرد (۵) ها نت کجا شود آگه !

- «ا» سه بیت در نسخه کتا بخانه عامه کابل موجود و در نسخه وجود ندارد
(۱) در نسخه ابراهیم صبحی دوشنبه (نشاء) نوشته شده
(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه عامه کابل (ز فتنه تا نکه چشم مست فتانت)
(۳) » » کلمه (روح) از قلم مانده است
(۴) » » (انوار یار موزون است)
(۵) » » (کجا ز سرد ها نت کسی شود آگه)

که این خیال ز ادراک عقل بیرون است

برغم من برقیان شراب نوشیدی

بیاض چشم توازنه «۶» باز گلگون است

دلم ز کاوش مژگان و یاد لعل لب

در وی سینه چویا قوت غرقه در خون است

شکایت از ستم یار نمی کنم گاهی

شکایت همه از گرد های گردون است

کند مسخر روح لطیف از جامی

که می بقول حکیمان خم فلاطون است

سخن رواج ز من یافت در جهان تیهور

که طبع زیرک من در تلاش مضمون است

ای مهر جهان تاب نکوترز تو کیست

هستی تو چو مهتاب نکوترز تو کیست

آئینه ز تاب شرر عکس جمالت

در خانه شود آب نکوترز تو کیست

(۷) هر قبله رخسار تو پیوسته دوا برو

خم گشته چو محراب نکو ترز تو کیست

باشد بگلستان نظر جلوه رویت

همچون گل سیراب نکو ترز تو کیست

چشم تو بود از اثر (۱) نشه مستی گلگون ز می ناب نکوترز تو کیست

از لطف بیا جانب من تا دهمت جا دردیده پیخواب نکوترز تو کیست

هرگز نکنم جز تو نظر جا نب گوهر ای گوهر نایاب نکو ترز تو کیست

دل می تپد از یاد تو ای آینه سیمادرد سینه چو سیماب نکوترز تو کیست

(۶) در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه (از نشا بار گلگون است)

(۷) این بیت در نسخه ملا فور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل

نوشته نیست .

۱ نسخه ابراهیم صبحی ، تا شکند : « نشا »

تیمور بجاه و نسب و رتبه شاه‌ی

در عالم اسباب نکو ترز تو کیست

عید است دلم قرار نگرفت کان شوخ مرا کنار نگرفت
از قند مکرر تو هیاهات یک بوسه کسی دوبار نگرفت
ایده‌وست ز گرد لشکر خط آئینه دل غبار نگرفت
آسمان رود از کفش (۲) بیرون صید بازی که ره شکار نگرفت
دست من با فتاده را هار نگرفت گهی زعاو نگرفت
جام از لب (۲) ساقی شکر لب آن کیست که در بهار نگرفت
افسون که چون تو دلستان را یکبار کسی کنار نگرفت
در فرقت هار شاه تیمور

یک لحظه دلم قرار نگرفت

گردش چشم تو دانی که چرا بسیار است

بیقرادی ز مرض (۳) لازمه بیمار است

شجر با ثمر (۴) آسوده نباشد ز خطر

فارغ از باد خزان خار سر دهور است

با خبر (۵) باش ز آزدن دلهای خراب

دسته تیر قضا آه دل افکار است

می‌رود در سر کوی تو چو مستان ز برم

از پی شیشه چشم تو دلم سرشار است

۲ در نسخه محمد آصف خان: «از کف»

۳ در نسخه صبحی مذکور: «بیقراری بجهان»

۴ در نسخه محمد آصف خان «ثمر این شجر»

۵ در نسخه محمد آصف خان: «با حذر»

در مصراع اول بیت دوم کلامه جان در نسخه ملا نور محمد کرخی «جا»

نوشته شده آصف غزل «عید است دلم قرار نگرفت»

«گردش چشم تو دانی که چرا بسیار است»

در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی قید کتا بخانه عامه کابل نوشته

نیست و در دیگر نسخه‌ها موجود است (و کیلی)

بلبل از شرم وحیا گشته بگلشن خاموش
 تا بمن غنچه لیهای تو در گفتار است
 هر که با کس نرسا ند ضرر نیش جفا
 در گلستان جهان همچو گل بیخار است
 هست تا عکس گلستان رخ یار بچشم
 هر طرف در نظرم باغ و گل و گلزار است
 شاه تیمور جهان در نظر همت من
 کمتر از دور خطادایره پر کار است
 تا که خط سرزکنار لب جانان زده است
 بدلم داغ غم از آتش سوزان زده است
 گشته دل در بوم از خنجر حسرت چاک
 شانه تادست بران زلف پرهیشان زده است
 چکنم گر نتیم آه (۱) چو بسمل بزمین
 بدلم تسیر جفا یار زمزگان زده است
 لاله دارد بجگر آتش سوزان زوخت
 بچمن گل ز غمت چاک گریبان زده است
 نیست بر پشت لبش پرده تیخاله که خضر
 خیمه بر کنج لب چشمه حیوان زده است
 سر فرازی سبب کاستن جان دل است
 شمع از شعله بسر تاج نماهان زده است
 شاه تیمور چکد آب (۲) ز نور نظرم
 غوطه هابسکه در آن (۳) چاه ز نخدان زده است
 بگذر بطرف گلشن چون مو سم بهار است
 بر روی گل منته پاء گل زهرهات خار است

(۱) در نسخه ملا نور کرخی - کتا بخانه عامه کابل

«چکنم آه گرنتیم چو بسمل بزمین»

«۲» « » « » « آب ز نور نظرم »

«۳» « » « » « تا که او غوطه در آن چاه »

سرومن و گل من ، قد تو و رخ تست
 با سرو و گل بگاشن ، زهن بس مرا چکا راست
 هار بچه چاره سازم ، جان و دل حزین را
 کز تیغ غمزه تو ، جان (ع) ریش دل فکار است
 تنها نیم ترانم ، جانا اسیر و عاشق
 چون من اسیر و عاشق ، هر گوشه ات هزار است
 بیرویت آه گرم ، چون برق شعله بارد
 دور از تو دهنده من ، چون ابراشکبار است
 باده میا ساقی ، کافیت یک نگاهش
 بهتر صد خم می ، آن چشم پر خمار است
 تا شد جد از جانا ، با گریه (۱) شاه تیمور
 بنگر که هر دو چشمش ، ما زند آبخار است
 جان من ، آرام من ، صبر و قرار من کیاست ؟
 جانم آمد بر لبم آن غمگسار من کیاست ؟
 جمع خوبان کرده از امروز ، آهنگ شکار
 دلبر صیدا فکن ، آهو شکار من کیاست ؟
 ساقی و نقل و شراب و شیشه و پیمانده است
 شمع بزم و باده نوش و میگسار من کیاست ؟
 تیره شد روز و شب ، بی نور شمع روی او
 مونس جان و دل و شب های تار من کیاست ؟
 در گلستان خون دل ، از دهنده میر یزد مرا
 در مهران گلرخان ، آن گله دار من کیاست ؟

« ۴ » « ۳ » « ۲ » « ۱ » گرتیغ غمزه تو تن ریش و دل فکار است
 « ۱ » در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل
 « با گریه چشم شاه تیمور »
 « ۱ » نقل از نسخه قلمی قید کتابخانه عامه کابل - این غزل در
 نسخه ابراهیم صبحی قید کتابخانه دوشنبه موجود نیست.

سرو گلشن شد شه تیمور ، حق قمر یان
 سرو آزاد من و باغ (۱) و بهار من کجاست
 کرده ام چون کعبه مقصود جادو کوی دوست
 قهله من گشته میراب خم ا بروی دوست
 چهره خورشید عالم اعتبار در اوج سپهر
 هست همچون ذره پیش آفتاب روی دوست
 ز کس میراب در صحن چمن چون در حجاب
 سرفرو افکنده پیش ز کس جادوی دوست
 تا مرا استاد مکتب کرد تعلیم سخن
 در زبانم نیست غیر از حرف گفتگوی دوست
 گشته در صحرای چین پنهان بناف آهوان
 نافه مشک ختن از خجلت کیسوی دوست
 دیده هر کس بود محو جمال دلبران
 دیده من گشته حیران رخ نیکوی دوست
 رهنما شد دل شه تیمور در راه وفا
 می برد هر لحظه ما را از محبت سوی دوست
 غیر در عشق خوبان درد من درد نیست
 جز خیال او در جهان غم پرورد نیست
 لذت سیر بیا بان را چه میداند که چیست
 هر کسی در عشق بیا زی همچو می چون فرد نیست
 از زبان سغله بیرون میشود حرف سبک
 حرف نا سنجیده گفتن از شعار سرد نیست
 بی کل روی تودر گلشن بچشم وسینه ام
 غیر اشک خون فشان گرم وآه سرد نیست
 گر شود می چون به نزد ما ندارد اعتبار
 چهره عاشق اگر در عشق خوبان زرد نیست

کی شود هر کس بچشم اهل بهنش در حساب
 دهنده اش گرش جهت چون مهره های نرد نیست
 غم «۳» بود جایش شه تبحور در دل های صاف
 چهره آئینه اکثر بی غبار و گرد نیست

برابر با تو کس درد لبری نیست	گدایی را به سلطان همسری نیست
تویی سرخیل (۱) مجموع نیکو خان	بما نند تو در خوبی پری نیست
سرم را گرز تن برداری (۲) با تیغ	برون کی گردد عشقت سرسری نیست
نگین حلقه چشم مسیحا مست	با نگشت تو گر انگشتی نیست
ستم بر مردمان زهر دستان	طریق دستگاه سر و ری نیست
ندارد لذتی در کام مستان	لبی گز «پان» و می نیلو فری نیست

شاه تیمور (۵) ما نند رخ او
 بگردون آفتاب خاوی نیست
 تا که درد تو بجان من بیمار نشد
 خنجر ی تیر مژه در دل افکار نشد
 مکن ای زاهد بی عقل ملالت ما را
 سرنوشتم شده است عشق بتان روز است

«۳» در نسخه ملا نور محمد کرخی «غم کند جایش»
 (۱) در نسخه محمد آصف خان: تویی سرخیل مجموع نیکو خان
 و در نسخه دوشنبه

«تویی سرخیل مجموع نیکو خان». در نسخه کتا بیخانه عامه کابل:
 تویی سرخیل مجموع نیکو خان «۲» در نسخه کتا بیخانه عامه. برداری از تیغ
 «۳» در نسخه محمد آصف خان «که مهتر درد من سرسری نیست».
 «۴» در نسخه محمد آصف خان: لبی گرهان وی نیلو فری نیست
 «۵» در نسخه دوشنبه: «بما نند رخ او شاه تیمور» در نسخه کتا بیخانه عامه
 لبی گرهان وی نیلو فری نیست
 و در نسخه محمد آصف خان مطابق متن

همه در کعبه و بیتخانه پرستند تر ا
 زاهد و بر همین و محتسب و باده پرست
 هیچکس را نبود از تو بهر باب گرهز
 همه رو سوی تو دارند چه هشیار چه مست
 زاهد و مفتی و ملا شده مست از چشمش
 همه در کوی خرابات روزند دست بدست
 شاه تیمور نگارم دل معجون سرا
 برده در سلسله زلف میه فام بیست
 دلم شد بسته تادردام زلف چین مشکینت
 بود همچون اسیران بلا پیوسته غمگینت
 بناز و شیوه و تمکین ر بودی طاقت هوشم
 دل و جانم بود جانا فدای نا زو تمکینت
 قدم از بار غمهای تو ما فند فلک خم شد
 بمن رحمی نمی آرد ، دل بیرحم مشکینت
 ندانم از کجا آموختی این رسم و آئین را
 بود جور و جفا و بی فای رسم و آئینت
 زهاد جلو مهرت نبا شم ساعتی غافل
 بود آغشته اندر جسم و جانم مهر و پروینت
 کنی از لذت خویشت اگر شادش (۱) چه خواهد شد
 دلم در گوشه هجران بود هیو سته غمگینت
 (۲) مشو غافل از آن ترک جفا جو در جهان تیمور
 که خواهد کرد آخر فکر تاراج دل و دینت

(۱) در نسخه صبحی - دوشنبه (گر شاد چه خواهد شد)

در نسخه ملانور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل

۲ - « » «اگر شادش چه خواهد شد»

مشو غافل از آن ترک جفا جو در جهان تیمور

۳ - در نسخه محمد آصف خان «مرا بدوری رویت»

(۳) مرا زدوری رویت بدل قراری نیست
 بیا بیا که مرا تاب انتظار نیست
 بود ز دیدن گلزار دیده اش محروم
 کسی که منتظر راه گلهذاری نیست
 چه میشود نظری کن که در سر کویت
 فتاده هر طرفی ، غیر خاکساری نیست
 ز روی لطف و وفا و کرم (۴) بجانب ما
 بیار می که با این عمر اعتباری نیست
 چو لاله در ته گردون نمی شود پیدا
 دلی که در غم عشق تو داغدار نیست (۵)
 ندارد از دل صد چاک بهره ای هرگز
 چو شانه در کف هر کس که زلف یاری نیست
 بکام دل گذران عمر خود شمه تیمور
 که واردات غم دهر را شماری نیست (۶)
 ای لعل لبست سرخ بخون جگر ما ست
 پرورده قدس تو از چشم تر ماست
 مارا سر شوریده عبث نیست چو میچنون
 سودای سر زلف تو دایم بسر ماست
 تاثیر صفای (۷) دل و انوار کر است
 پیدا زرخ خوب تو اندر نظر ماست
 از صحبت ما بادل پر غم نرود کس
 ما نخل مرادیم و دل خوشی ثمر ماست

۴ - « سا قیا بجانب ما »

۵ - « دلی که در غم معشوق غمگساری نیست »

۶ - در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه « که واردات غم دهر
 را مداری نیست »

۷ - این بیت در نسخه ملا نور محمد کرخی نیست .

در کوی تو از کشته شدن عار ندارم
 سر را بدم تیغ تو دادن هنر ماست
 اندیشه بگردون نتوان کرد (۸) با فلاک
 بهر اثر تیر حوا دشت سپر ماست
 از سوز غم لاله عذاران شیفته تیمور
 صد داغ نهان در جگر و (۹) صد پیر ماست
 سوختم ز آتش عشق تو تراها کی نیست
 خبرت از دل آزر ده غمنا کی نیست
 اشک چشم همه روی زمین را تو کرد
 در همه روی زمین خشک کف خاکی نیست
 درک معنی غم عشق تو کردن صعب است
 در همه خلق جهان صاحب ادراکی نیست
 سینه اش چاک ز تیغ تو بود هر که بود
 نیست هک سینه که از تیغ تو اش چاک نیست
 زدی ام زخم و بیفکندی و بالم (۱) بستی
 چون تو ای شوخ بت چاک و چالاکی نیست
 پس زمین سر کوی تو بمژگان رفتم
 بزمین سر کویت خس و خاشاکی نیست
 شاه تیمور ز پیمانده کشان نیست حساب
 هر که در پای دلش سلسله تا کی نیست

۸ - در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه «نتوان
 کرد که افلاک»

۹ - «صد داغ نهان در جگر و صد پیر ماست»
 و در نسخه دوشنبه - اثر قلم ابوالهیم صبحی سهواً

«جگر پیر ماست» نوشته شده

(۱) نسخه قاجکستان (بیفکندی بالم بستی) .

روشن جهان ز پر تو خورشید روی تست
 خلد برین نمو نه ز گلزار روی تست
 مهر و وفا و لطف نکردی بهیچکس
 جور و جفا و ظلم و ستم جمله خوی تست
 گاهی (۲) بپرس حال اسیران خویش را
 دام کنند گردن خوبان زموی تست
 گفتمی ندیده چشم بیک رود و ماه نو
 اینک دو ماه نو زدو ابرو ، بروی تست
 هستی تو همچو قبله برویم که مرد مک
 دو چشم (۳) من چو قبله نمارو بسوی تست
 با فلسان سیکده ساقی مکن دریغ
 امروز می بزم (۴) جهان در سبوی تست
 تیمور شاه از پی تحسین شعرتو
 ورد زبان خاق جهان گفتگوی تست
 چشم ز بسکه ما ئل چشم سیاه تست
 عمری با انتظار ز پی یک نگاه تست
 دل را همیشه . . . چو من ناله و فغان
 از بهر دوری رخ سازند ماه تست
 بی جرم باده ، شیشه دل را شکسته ئی
 ای محنت سب نه جرم من است این گناه تست
 از دل خیال روی تو ، یک لحظه دور نیست
 خلو تسرای روضه دل ، جلوه گاه تست
 خاق جهان براحات ایام مستدام
 آسوده در حمایت لطف و پناه تست

(۱) در نسخه دو شبهه بیفگندی باله بستی .

(۲) نسخه محمد آصف خان (مپرس) .

(۳) نسخه محمد آصف خان : (در چشم ما چو قبله نما) .

(۴) » » : (امروز عیش بزم جهان در سبوی تست) .

ای دل ز آتش غم هجران عشق یار
سوی فلک همیشه روان دودآه تست
تیمور شاه در غم هجران گلرخان
رخسار زرد و دیده گریان گواه تست
(۱)

پرو طبیب که در دما دوا بی نیست
که چاره مرض عشق در کیا بی نیست
ز بهر عاشق بیمار خسته در هجران
بغیر خوردن خون جگر غذا بی نیست
نموده صاحب درد تو هر کجا تحقیق
مریض عشق ترا هیچ جا شفا بی نیست
صفا و خوبی و آسوده گی به بزم دلم
بغیر جلوه خورشید در صفا بی نیست
بغیر پرتو شمع رخسار شاه تیمور
میان کلبه تار یک ما جلا بی نیست
(۲)

این دل اسیر سلسله مشکسای تست
هر جا روی چوسایه روان در قفای تست
بفرست خاک پای خود از بهر دیده ام
عمریست دیده منتظر خاک پای تست
ای بیخبر ز حال من مبتلا به هجر
سنگی که من به سینه زدم از جفای تست
دل پرده میروی و نگاهی نمی کنی
بنگر که آه خسته دلی در قفای تست

۱-۲ هر دو غزل از نسخه قلمی قید کتا بخانه عامه کابل نقل شد و در نسخه دوشنبه موجود نیست و در مصراع دوم مطلع غزل گیاهی نوشته شده و مخالف قافیه و سهو کاتب است و کلمه کیا بمعنی پهلوان و خداوند و پاکیزه ممکن درست باشد . یعنی مرض عشق را بزور آوری و قدرت نمی توان چاره کرد .

ای مه نیاز چهره برافروختن چرا
 عهدی بود همیشه که دل دروفای تست
 مژگان از جفا زده صد زخم بردلم
 زخم دگر به سینه ز تیغ جفای تست
 تیمور گرچه شاه جهان است ای خدا
 لیکن ز صدق دل، بدو عا لم گد ای تست
 (۱)

ظهور عشق مرا زوی یار شد باعث
 مرا بسینه گل آن گعذار شد باعث
 ز بهر بردن سودا سوی جنون ما را
 سواد زلف و خط مشکبار شد باعث
 برای دیدن زلف سیاه و خال و خط
 مراد و دیده شب زنده دار شد باعث
 شگفتن گل امید بوستان مرا
 نسیم خنده لعل نگار شد باعث
 خیال عشق بتان در سرم نبذ هرگز
 باضطراب دل بیقرار شد باعث
 برای تازه گی داغهای سینه من
 نظاره چمن لاله زار شد باعث

این غزل در هفت بیت در نسخه ارگ و نسخه محمد آصف خان مطابق
 متن آمده و اما در نسخه دوشنبه فقط دو بیت ازین قرار ضبط شده و سایر
 ابیات و مقطع غزل وجود ندارد :
 ایندل اسیر سلسله مشکسای تست
 هر جا روی چو سایه روان در قفای تست
 ز بهر بردن سودا سوی جنون ما را
 سواد زلف خط . . . تست
 و این قسمت نسخه دوشنبه، تاجکستان، اثر قلم ابراهیم صبیحی بالکل
 ناقص و نسخه های کابل غزل را تکمیل نموده است : « و کیلی »

ز بهر زینت اسباب شاهیم تیمور
کمال مرتبت (۱) کردگار شد باعث

بارقیان زدلت مهر و وفا را چه علاج؟

با من از ظلم و ستم جور و جفا را چه علاج؟
شانه را منع توان کرد از آن زلف سیاه

لیکن آسپختن باد صبا را چه علاج؟

دل توان از خط (۲) و ابروی تو بردن لیک

کشش پیچ و خم (۳) زلف رسا را چه علاج؟
مرده (۴) را زنده توان کرد مسیحا به نفس

مرض عاشق بیرون زد و او را را چه علاج؟

داروی لطف تو شد مرهم داغ دگران

زخم داغ جگر پرغم ما را چه علاج؟
میتوان گشت ز آشوب نگاهش ایمن

ناو ك غمزه مژگان رسا را چه علاج؟

ایمن از خصم بتدبیر توان شد تیمور

رقم خامه تقدیر خدا چه علاج

(۱) ابن غزل عیناً از نسخه قلمی قید کتا پخانه عامه کابل که در مانه
۱۲۱۹ ق بقلم ملا نور محمد کرخی در جزء یک مجوعه خطی بطور مختصر
نوشته شده نقل گردید .

و از لحاظ جملات و کلمات و بعضی ابیات با غزل نقل نسخه های کابل
و نقل نسخه دوشنبه فرق دارد و مقطع غزل مکرر آمده و کلمه مرحمت
به مرتبت تبدیل شده

(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا پخانه عامه کابل
(دل توان از خط و ابروی تو برداشت و لیک)

۳ » » « زلف دو تار را چه علاج »

۴ » » « مرده را زنده توان کرد »

دل شود روشن ز فیض چهره رخشان صبح
 غنچه می‌خندد ز باد لرزش دامن صبح
 از گشود جبهه اش فیض سخاوت ظاهر است
 دست امید من است و دامن احسان صبح
 ز استان در گهش ایدل مروجای دگر
 میشود خورشید تابان هر که شد در بان صبح
 باد وقت صبح را در باغ فیض دیگر است
 بشگفت گل از نسیم چهره خندان صبح
 از کدورت‌های عصیان خانه تاریک دل
 میشود روشن ز عکس عارض (۱) تا بان صبح
 میشود از نعمت الوان عقبی بهره مند
 هر که از اخلاص دل بنشست اندر خوان صبح
 شاه تیمور هر سحر از چشم ترغافل مباش
 میزند در پای رحمت جوش از گریان صبح
 شدی اگر چه تودر کوی دلربا گستاخ
 منه ز بی ادبی ای رقیب پا گستاخ
 (۲) زدست ناز برون کرد ملک حسن ترا
 سپاه خط برخت گشته تا کجا گستاخ
 ز دیده خون دلم ریخت (۳) سرخی «پان» را
 نموده ئی بلب خویشتن چرا گستاخ

(۱) در نسخه ملا نور محمد کمرخی کتابخانه عا سه کابل «چهره تا بان صبح»

۲ «زدست ناز برون فلک حسن تر»

۳ «زدیده خون دلم ریخت تا کجا پان را»

نمی شود زرخست ساعتی جدا هر گز
 ز بسکه گشته بروی تو چشم ما گستاخ
 دلم نموده به دلدار حال خود اظهار
 چو طفل شاخ که باشد بهر کجا گستاخ
 به یار خود، شه تیور، هر چه بادا باد
 نموده ام سخن عرض مدعا گستاخ
 نه تنها خورده می آن دلبر جا نا نه میرقص
 پری در شیشه از عکس رخسار مستانه میرقص
 بسوی من چو عزم آمدن کردی و (۱) از شادی
 براه انظار چشم من در خانه میرقص
 سرت کردم بیاد بزم میخواران تماشا کن
 که می از مستی چشم تو در میخانه (۲) میرقص
 زر شک پیچتاب (۳) جعد زلف غنبر افشا نش
 به چندین آه و دوشه در کاشانه میرقص
 زدی تا باخن ابرو به تار رشته جانم
 نفس در سینه ام از شوق بیتا با نه (۴) میرقص

(۱) در نسخه ملانور محمد کرخی — کتابخانه عامه کا بل

(آمدن کردی از شادی)

(۲) » » » » » (پیما نه میرقص)

(۳) » » » » » (پیچ و تاب جعد زلف)

(۴) » » » » » (بی با یا نه میرقص)

دلم از اشتیاق وصل و شوق سوختن امشب
 بگردش مع رخسار تو چون پروانه میرقصم
 ز ساز نغمه آن مطرب شیرین (۵) نوا تیهور
 نگار من به مجلس امشب امتداد نه میرقصم
 (۶) به مجلس شوخ بی پروای من مستانه میرقصم
 بدستی شیشه، بردست دگر پیمانه میرقصم
 دلم رامی برداز عشوه جان من بقربان
 بصد ناز و ادا در بزم چون جانانه میرقصم
 کله بشکسته و بند قبا بگشاده از مستی
 ز تاب می عرق پر چهره بیباکانه میرقصم
 بقصد قتل عاشق تبغ بر کف از سرمستی
 به مجلس ترک شوخ من عجب ترکانه میرقصم
 به بزم ای آتشین رخ گرم رقصی و دل زارم
 بگردش مع رخسار تو چون پروانه میرقصم
 به مجلس آشنا گشتست با بیگانگان ایدل
 بین نا آشنای من ز من بیگانانه میرقصم
 چنین حسنی که دارد دلبرم از شوق دیدارش
 به مسجد شیخ شهر و مست در میخانه میرقصم
 چو خال زیر زلفش دید دل گردش برقص آمد
 بگردد ام مرغی از برای دانه میرقصم
 نوایی مطرب امشب میزند تیهور در بزم
 که از شوقش درودیوار این کاشانه میرقصم
 بچین امشب که ماه من عجب مستانه میرقصم
 بشوخی می برددل را چه استادانه میرقصم

(۵) » » » » (رن-گین-نوا)

در نسخه ابراهیم صبحی - دو شنبه (زن ناز نغمه آن مطرب رنگین نوا تیهور)

(۶) این غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی وجود ندارد.

خراسان کرده می آید چو کیمک مست صحرا بی
 نگار من بگرد شمع چون پروانه میر قصد
 دلم را برده ازرقص آن بت نازک بدن امشب
 بصد ناز و ادا در مجلس آن جا نانه میر قصد
 بین در بزم شوق این دل پراضطرأ بهم را
 که برد و رتو چون پروانه در کا شانه میر قصد
 سرت گردم تماشا کن که در قصر فلک امشب
 ز شوق طور رقص (۱) زهره به با نانه میر قصد
 خودش مست (۲) و بدتش باده آنرا میدهد با ما
 ازین شادی بمجلس باده در پیما نه میر قصد
 نظر کن بارخ ماه پری رخسار خود تیمور
 که با چند بن ادا در مجلس شاهانه میر قصد
 (۳) چون ز لعل لب شیرین توام یاد آید
 جان ز حسرت بلب ای شوخ جو فرهاد آید
 آنچه از خنجر مژگان تو آید ای شوخ
 نه ز پیکان و نه از خنجر بیداد آید
 صیده مرغ دل مردم کند از تیر نگاه
 آنچه از چشم تو آید نه ز صیاد آید
 بیت و چون بلبل نالان که فتد دور از گل
 دلم از درد فراق تو بفر یاد آید
 باعث شدت دیوا نگمی من گردد
 چون مرا طره مشکین تودر یاد آید

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه عامه کابل

(ز شوق طور رقصت)

(۲) » » (خودش مست و بدتش جام و آنرا میدهد یار)

(۳) » » در مطلع این غزل در قافیه سهوا گفته «آید»

آمد نوشته شده

میشوم شاد ازین رهگذرای مونس جان
 از سر کوی تو هر خسته که ناشاد آید
 مهر بانش بخود از عجز نمایم تیمور
 ز یر تیغ ار بکنم دامن جلاد آید
 (۴) تا مرا حلقه گیسوی بتان یاد آید
 مرغ دل در قفس سینه بفریاد آید
 کرده ام از می جان شیشه دل را خالی
 که مگر در برم آن شوخ پریزاد آید
 منتظر در ره ای باش که ناگاه مگر
 بهر پرسیدن حال دل ناشاد آید
 نتواند که کند شرح دل سخت ترا
 بهر کاتب که اگر خامه فولاد آید
 هست هر بیت چو فرزند بنزد شاعر
 بعد مردن بکند آنچه ز اولاد آید
 لب خاموش تواز گفتن بیجا بهتر
 بتقابل اگر ت حرف ز استاد آید
 شاه تیمور بکوه غم شیرین دهقان
 بمدد گاری من تیشه فرهاد آید
 بیتوام ناله چنان از دل ناشاد آید
 که ز نالیدن ما چرخ به فریاد آید
 چون کشم زهر ز جام غم شیرین دهنی
 یادم از تلخی جان کندن فرهاد آید
 دامن آن شوخ زند چون پی قتلیم بکمر
 همه اعضای من از شوق بفریاد آید

(۴) « این غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی نوشته نیست و
 در نسخه های کابل و دوشنبه موجود است »

غم هجرت رود از غایت شوق از یادم
 چون ز وصل تو من دل شده را یاد آید
 زیر تیغش زبسی (۱) شوق رخس ناله کنم
 رحم از ناله من در دل صیاد آید
 در قفس گریه ام از درد گرفتاری نیست
 خونم از دیدهٔ بیرحمی صیاد آید
 داد پیش که برد از غم هجرت تیمور
 چند بروی ز غم هجر تو بیداد آید
 آنکه کرد ایما بقتلیم تیغ ابروی تو بود
 و آنکه کرده صید دلها دام گیسوی تو بود
 هیچ میدانی بشام غم دل بیمار من
 تا بوقت صبحدم افتاده در گوی تو بود
 کرده ام در صفحهٔ رویت تماشای بهار
 مصرع رنگین گلشن بیت ابروی تو بود
 در بساط آفرینش جا بجا گر دیده ام
 رهزن ایمان مردم چشم جادوی تو بود
 کرده چشم من نگاه‌های جانب پشت لب
 پاسبان آب حیوان خال هندوی تو بود
 (۲) رفته‌ی تادر گلستان باروی همچون آفتاب
 دیدهٔ حیران گلها محو در روی تو بود
 از کرم میلی نکردی جانب تیمور شاه
 روز و شب در گوشهٔ هجران دعا گوی تو بود

(۱) در نسخهٔ دوشنبه تاجکستان: «ز بس شوق رخس»
 و در نسخهٔ قید کتابخانهٔ عامهٔ کابل: «ز یر تیغش ز بس از شوق رخس
 ناله کنم».

و بیت ششم این غزل در نسخهٔ کتابخانهٔ عامه وجود ندارد.
 (۲) در نسخهٔ دوشنبه: «بارخ چون آفتاب»

زدن از ناوك مژگان بدلم تیرچه بود ؟
تو بگو بهر خدا زود ، كه تقصیر چه بود ؟

(۱) گرترا قصد جنون من بیچاره نبود
دست بازی بسر زلف گر هگیر چه بود ؟
کرده از دل و جان بادگران لطف و کرم
ستم جور تو بر عاشق دلگیر چه بود ؟
رسم و حشمت نبود چون بجهان جنس ز جنس
رم چشمان تواز دیدن نخجیر چه بود ؟
دام روزی نبود گر بتۀ پرده خاك
مفلسان را طلب رزق ز اكسیر چه بود ؟

خبری گرز دل غمزدگان تو نداشت
اینقدر ناله و فریاد ز زنجیر چه بود ؟
زخم اول به جفا باشد تيمور زدی
بعد فکری صحت و چاره و تدبیر چه بود ؟

(۲) گل بصد تازگی و آب برویت نرسد
ریشه سنبل ترهیچ بمویت نرسد
دیده ام کرده بروی تو مقلب شب و روز
مه و خورشید برخسار نکویت نرسد

با خبر باش ز احوال دل غمزدگان
تا كه آه دل افگار بسویت نرسد
شبنم چهرۀ اوراق گل و آب گهر
به ترو تازگی قطره خویت نرسد
نروم از سر کوی تو بگزار بهشت
خوبی جنت فردوس بکویت نرسد

(۱) (۲) هردو غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه
عامۀ کابل نوشته نیست .

در گلستان نبرد هیچکسش پیش مشام
تا بگلهای چمن نکهت بویت نرسد
نشود ترجگر تشنه تیمور ز آب
تا بکامش زمی جام سبویت نرسد
(۲) کو طیبی که دواى دل بیمار کند ؟
چاره درد من ز لعل شکر بار کند
گاه گاهی زمن غم زده آنشوخ بناز
از کرم پرسش احوال دل زار کند
هر سحر دیده خورشید منور باد
سیر گلزار تواز رخنه دیوار کند
میزند آب بسوز جگر ت گریه شب
مرهم صبح علاج دل افکار کند
عکس فیض کرم شبنم گلزار رخت
قطره اشک مرا گوهر شهوار کند
گر شود واقف گلهای سرکوی ترا
بلبل از رفتن خود توبه بگلزار کند
شاه تیمور بهنگام تماشای چمن
دیده را محو نظر آن گل رخسار کند
ای همدان ز آتش آهم حذر کنید
دلدار را ز حال دل من (۳) خبر کنید
ای مردمان ز حسرت من یاد آورید
چون بر جمال مهر مثالش نظر کنید
گویید حال زار مرا پیش یار من
گر گیردش ملال ، سخن مختصر کنید

(۱) (۲) (۳) هر سه غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی - نوشته نیست

(۴) در نسخه دوشنبه : (دلدار را ز حال تبا هم خبر کنید)

و این غزل در نسخه ، ملا نور محمد کرخی ، نوشته نیست .

دانید بردل من مسکین چه رفته است
 گسر سینه پیش تیغ جفایش سپر کنید
 دانید حال دیده شب زنده دار من
 گر در فراق یار شبی را سحر کنید
 یا از سفر ستمگر ماسرا کنید منع
 یا از من ستم زده قطع نظر کنید
 یاران ز زلف یار بیادم میاورید
 دیوانه رامباد که دیوانه تر کنید
 تیمور شاه گشته جگر خون ز عشق یار
 فکری بحال عاشق خونین جگر کنید
 قباى ارغوانى را بیر کردی ، مبارك باد !
 بجان عشقبازان گرشور گردی، مبارك باد !
 هگلشن با رخ گل از تبسم های شرینت
 دهان غنچه را پرازشکر کردی، مبارك باد !
 باهنگ رمیدن از برم وحشی غزال من
 مرا چون نافه خون در جگر کردی، مبارك باد !
 بیزم میکشان ای ساقی از پیمانه چشمت
 مرا مخمور و مست و بیخبر کردی، مبارك باد !
 نگاهی میکنی از چشم الفت دمادم سویم
 مرا از لطف منظور نظر کردی، مبارك باد !
 ز بهر جستش چشمم بهر در حلقه در شد
 مرا ای عشق آخردر بدر کردی، مبارك باد !
 به تخت سلطنت تیمور، از بهر جهانداری
 کلاه تاج شاهى را بسر کردی مبارك باد !
 دلم به سینه ز در دت چو اضطراب کند
 دوا طبیب ز اهل تو انتخاب کند

به سینه تیر تو تا از غضب رسیده ، دلم
 برای تیر دگر بهر خود شتاب کند
 کشیده بر رخ خود او نقاب گیسورا
 بحیرتم که چرا روز من حجاب کند
 دواى درد دل من شود بنّاز اگر
 بپرسش دل من حرف با صواب کند
 کجا روم بکه گویم شکایتی از خویش ؟
 که لطف باد گران و بمن عتاب کند
 به تیغ غمزه و شمشیر جور و خنجر کین
 ز بهر کشتن من بار اضطراب کند
 تپیدن شئ تیمور بیتو چندان است
 که شرح او نتواند بهیچ باب کند
 رفتی تو تا از چشم من ، از جسم من جان می رود
 جان از تن بیمار من ، دنبال جانان می رود
 یارب چسازم از غمش ، رنجیده خاطر از برم
 پیچیده دامن در کمر ، سرو خراسان می رود
 ما را بهجران ای صنم ، از محنت رنج و ستم
 هر لحظه سیلاب سرشک ، از چشم گریان می رود
 از سوز دل در جستجو ، بهر سراغ روی او
 هر صبح دم در کوی او ، خورشید تا بان می رود
 آن دلبر سیمین بدن ، با طره مشک ختن
 بهر تماشا در چمن ، کاکل پریشان می رود
 در گلستان کوی او ، همراه خیل قمریان
 بهر تماشای قدش ، سرواز گلستان می رود
 تیمور شاه آن دلبرم ، باشیوه جور و ستم
 از من گریزان دمبدم ، سوی رقیبان می رود

زتاب ماه جمالت ، زماه تاب رود
 زپرتورخ توتا بش (۱) زآفتاب رود
 فگنده زلف برخ ، هست چشم مخمورش
 چو آهو پی که به مهتاب شب بخواب رود
 تورفتی از نظروتا که دامت گیرد
 ز دیده طفل سرشکم بصد شتاب رود
 سوار چون توشدی بر سهند ناز ترا
 ز چرخ ، ماه نو ، ای ماه در رکاب رود
 کنی چو زلف پریشان ، شود پریشان دل
 چو طره تاب (۲) دهی جان من بتاب رود
 عرق ز شرم نشیند چو برگل رویت
 زانفعال عرق ، از رخ گلاب رود
 بکوی بار با میدو صل شد تیمور
 چو تشنه که دوان از برای آب رود
 (۱) زبند ناصح مشفق بدی ز کس نرود
 به حیل طبع خسیس از دل سگس نرود
 دلم بناله از آن خو گرفته در ره عشق
 که کاروان ره دور بی جرس نرود
 نموده قطع علائق چنان زوضع جهان
 که هیچ درد دل آزاد من هوس نرود
 روزه در ره عشق تو عاشقان یکجا
 کسی بقافله از خوف پیش و پس نرود

(۱) در نسخه دو شنبه (زپرتو رخ توتا ز آفتاب رود) (۲) در
 نسخه دو شنبه : (چو طره تا بدی جانمن بتا برود) و هرسه غزل متن
 صفحه در نسخه ملانور محمد کرخی قید کتا بیخاننه عامه کابل نوشته
 نیست .

ز حال خسته بیچارگان چه میداند
 که تاز حاکم جبار دست رس نرود
 مدار دست ز دامان او شمه تیمور
 که تاز جور غمش از بدن نفس نرود
 (۲) دل من کشته گراز خنجر مژگان تو شد
 خوب شد آهوی وحشت زده قربان تو شد
 ای که کردی برخ آئینه از شوق نگاه
 محو گردیده بیک مرتبه حیران تو شد
 شده صد چاک ز جور و ستم تیغ تو دل
 سینه من هدف ناولک مژگان تو شد
 پسته را شرم دهان تو کند خون به جگر
 غنچه شرمنده به پیش لب خندان تو شد
 تا بگلزار ترادیده خرامان قمری
 بنده در پیش قد سرو خرامان تو شد
 آفتاب فلک از شرم نیاید بیرون
 تا که سرم مطلع خورشید گریبان تو شد
 شاه تیمور بگلزار تو ایگل از شوق
 بلبل خوش سخن صحن گلستان تو شد
 (۳) جسمم میان آتش هجران کیاب شد
 خون دلم ز جوش لطافت شراب شد
 بیداد و فتنه کس نشنیدست در جهان
 از ناز تا که زر گس مستت بخواب شد
 طالع مگر نبود جگر تشنگان ز عشق
 دریا بلبل ز خشکی بختم مراب شد
 از عکس شبنم گل روی تو در چمن
 اشکم میان کاسه چشمم کلاب شد

(۱) (۲) (۳) سه غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی کتابخانه
 عامه کابل نوشته نیست

تا دیده او بروی زمین ماه راه را
 از رشک مار زلف تودر پیچ و تاب شد
 جانا ز فرقت تو چو سیماب در برم
 دل از خیال روی تو در اضطراب شد
 تیمور شاه طاقت و هوش از دلم ربود
 تا شوخ من بعشوه و ناز و عتاب شد
 (۱) از نگاه گرم او از بس دلم بیتاب شد
 شمع شد، پروانه شد، آئینه شد، سیماب شد
 بسکه شد شاداب گلزار جهان از گریه ام
 صفحه رخسار او چون برگ گل سیراب شد
 تا که شد خورشید رخسارش به عالم جلوه گر
 از حسه داغ کلف بر چهره مهتاب شد
 دل به زم سینه از یادت به چندین رنگ گشت
 شیشه شد، پیمانه شد، خون شد، شراب ناب شد
 فتنه دیگر بهمان مردم عالم نماید
 تادو چشم نرگس مست تو اندر خواب شد
 در فراق دوری جانان ز جوش گریه ام
 مردمان دیده من غرق در گرداب شد
 بعد ازین تیمور در هجرانش از آه و فغان
 منع کن دل را که بار خاطر احباب شد
 (۲) عمر من ای بی ویا، صرف وفای تو شد
 کی ز تو حاصل مرا، غیر جفای تو شد
 منت عیسی کشم، بهر چه زمین بس دگر
 چاره درد دلم، چون ز دوا ی تو شد
 مهر، کم از ذره اش، جلوه کند در نظر
 دیده گریان من، محو لقای تو شد

(۱) (۲) هر دو غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه
 عامه کابل موجود نیست.

میرویش از قفا، لشکر دل فوج فوج
 کاکل مشکین تو، چون بقفای تو شد
 خاک نشین درت، فخر کند بر فلک
 فنگ زشاهی کند، هر که گدای تو شد
 چاره تیمور کن خود به دوا ای طبیب (۳)
 خسته و بیمار وزار چون ز برای تو شد
 به پیامی اگر می یاد نمایی، چه شود ؟
 دل غمیده ما شاد نمایی چه شود ؟
 غم خود گرفتاری که کند چاره دل
 دل ویرانه ام آباد نمایی چه شود ؟
 شوق دیوانگی ام برده زجا از برقع
 چهره ای شوخ پر زاد نمایی چه شود
 نامه گرفتاری بمن از لطف مرا
 بعد عمری (۱) اگر می یاد نمایی چه شود
 کرشوی راحت جانم شبی ای جان جهان
 شاد جان من نا شاد نمایی چه شود
 این بود مطلب تیمور تو ای بخت اگر
 زخمی ناوک صیاد نمایی چه شود ؟
 (۲) تحمل به تو جا نا کی توان کرد
 دمی طاقت به هجران کی توان کرد
 بهار و سبزه زار خط او را
 به دل نسبت بر یحسان کی توان کرد

(۳) در نسخه ابراهیم صبیحی - دوشنبه (چاره تیمور را کن بدوا
 ای طبیب)

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی، کتا بخ - نه عا به کابل
 « بعد عمری تو اگر یاد نمایی »

(۲) (۳) هر دو غزل در نسخه مذکور موجود نیست .

به پیش لعل او چون تشنه کامان
 تحمل زاب حیوان کی توان کرد
 برابر منبیل تر را بگلشن
 بان زلف پریشان کی توان کرد
 نباشد تا گل روی تو هر گز
 تماشای گلستان کی توان کرد
 بود پوشیده عشقش شاه تیمور
 بنزد کس نمایان کی توان کرد
 باد سحر نقاب رخ عنجه باز کرد
 بلبل ز عکس شعله آتش گداز کرد
 بلبل ز بهر گل بچمن میکند فغان
 گلچین چودست جانب گلبن دراز کرد
 هرگز بغیر روی گلت سوی گل ندید
 چشمم ز نیک و بد بچمن امتیاز کرد
 عشرتسرا کند قدمش باغ حشر را
 هر کس بصدق خدمت اهل نیاز کرد
 بلبل ز بهر گل شده شیرین سخن بباغ
 مطرب ز بهر خاطر عشاق ماز کرد
 بلبل فدای گل شد و قمری امیر سرو
 زاهد به قبله روی ز بهر نماز کرد
 تیمور ترک من بجفا برده آن دلم (۱)
 دل را امیر طره مشکین طراز کرد
 بسکه پیکان غمت در دل مرا پنهان بماند
 دل ز جارفت و بجایش یکجهان پیکان بماند
 درد و داغم را نکردی چاره و کردی سفر
 داغ بی مرهم مرا و درد بیدرمان بماند

دید هر کس دیده حیران من بر روی تو
 بر من حیران و بر حیرانیم حیران بماند
 چون گرفتم دامن توسن سوار خویش را
 ضعف از پایم فکند و دستم از دامن بماند
 عشق جانسوز زلیخا بین که از تاثیر آن
 سالها یوسف اسیر محنت زندان بماند
 شد خرامان صبحدم در بوستان آنسرو قد
 آب از رفتن فتاد و سرو سرگردان بماند
 عمر شد آخرش تيمور آه سوز (۲) عشق
 داغ درد از غم این لاله رخساران بماند
 (۳) رفتیم از دیده، دیده بیرخت اعمی بماند
 (۴) دیده بنیائیم از هجر نا بینا بماند
 میختر امیدى بطرف بوستان وقت سحر
 پای در گل سرو پیش آن قد رعنا بماند
 برد روی و زلف تو فرهاد و چنون را زجا
 کان غمین در کوه و این آشفته در صحرا بماند
 رفتی از با این مرا نا کرده از حال سوال
 تن به بستر بیتو ام چون نقش بردیا بماند
 برد رضوان نقش قدرت را به بستان چنان
 داغها از رشک آنقد بر دل طوبی بماند
 در غمت عمری شت تيمور راه پیمود حال
 هم ز دین بیچاره در عشقت هم از دنیا بماند
 (۵) رفتیم از دیده دیده در غمت گریان بماند
 طفل اشکم از یتیمی در پدر حیران بماند

-
- (۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه عمه کا بل (از شور عشق)
 (۳) این غزل در نسخه ملا نور محمد مذکور موجود نیست .
 (۴) در نسخه ابراهیم صبیحی : (دیده بنیائیم از هجر تو نا بینا بماند)
 (۵) این غزل در نسخه ملا نور محمد مذکور موجود نیست . (و کیلی)

تاسفر کردی زدی آتشی بجان ز خمم بدل
 درد و داغت ای جفا چو بردل و بر جان بماند
 از دلم رفتی ولی مهر رخت از دل نرفت
 مهر تو در خلوت پنهان دل پنهان بماند
 رفت عقل و دین و دل جان ماند تنها و غریب
 چون غریبی کوبه ره تنها و سرگردان بماند
 رفت از بالین من، ناگردد درمان درد من
 آن طبیب و درد من ای وای بی درمان بماند
 رفت چون گل از برم آن دلبرم تیمور شاه
 بی رخش چون بلبل بیچاره دل فالان بماند
 ما برفتیم بزلقت دل ما میماند
 دل ما بسته زنجیر بلا میماند
 کام نداداده مرو از برم بهر خدا
 آرزویت بدل ای بت بخدا میماند
 کی بزنجیر توان داشت نگاهش یکدم
 چون زلفت دل دیوانه جدا میماند
 به تماشای بهشتم ببر دگر رضوان
 دردلم حسرت آن حور لقا میماند
 بی تو ای گل دل من در قفس تن مانده
 همچو آن مرغ کله بی پرک و لقا میماند
 (۱) پیش خورشید رخت مهر بود ذره مثال
 بمه روی تو خورشید کجا میماند
 چون ز کوی تو بحسرت شدم تیمور رود
 بی دیدار تو رویش بقفا میماند
 نبود دهنه که بر کف پای تو بسته اند
 خون از دلم گرفته بهای تو بسته اند

(۱) این بیت در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بهانه عامه
 کابل موجود نیست .

نظاره کن که جمله گلها به گلستان
 دستی برو ، ز بهر دعای تو بسته اند
 خوبان بصد هوس همه دلهای خویش را
 در حلقه های زلف رمای تو بسته اند
 در دشت آهوان همه دردست (۲) و پای خویش
 دام گمندر از برای تو بسته اند
 کردی چو عزم سیرازین شوق گلرخان
 گل دسته ها بباغ برای تو بسته اند
 اندر دهان زبان مرا ای بهار حسن
 از بهر مدح و وصف (۳) ثنای تو بسته اند
 از شوق شعر تو شمع تیغور بلبلان
 ترکیب آشیان بسرای تو بسته اند
 (۱) جانم بلب رسید بتم را خبر کنهید
 رحمی به حال زار من چشم تر کنهید
 یاران شهید تیغ جفای بتان شدم
 بهر ثواب بر سر خاکم گذر کنهید
 درد فراق او به دوا به نمی شود
 این درد را علاج بوصلش مگر کنهید
 ای دلبران بما مکنید این همه متم
 از آه آتشین دل ماحذر کنهید
 درد ام هر کجا که ببینید طائری
 یاد از اسیری من بی بال و پر کنهید
 هر جا که بنگرید بخون غرقه بسملی
 یاد از شهادت من خون جگر کنهید

(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی (در پا و دست خویش)

(۳) » » » (مدح و وصف ثنای تو)

(۱) (۲) هر دو غزل در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی کتابخانه
 عامه کابل نوشته نیست.

بیمار چشم او شته تیمور شد، دمی
 بر بسترش ز مردمی خود گذر کنید
 (۲) بنومیدی مرانم دور جاننا ز آستان خود
 برابر آستان خویش بشمر پاسبان خود
 چنین راحت که دیدم در قفس از لطف صیا دم
 ندیدم ای هم آوازان من در آشیان خود
 پریشان میکنی دلهای مشتاقان زهر جانب
 پریشان گر نمایی طرۀ عنبر نشان خود
 ز بس شیرین بود ترسم که گردد آب چو نوشکر
 چسان گیرم لبان شکرینت در دهان خود
 ز دصد فتنه سرای شوخ از هر گوشه در عالم
 کنی از و سمه هر که آسمان کون ابروان خود
 نپاشد احتیاج تیر بهر صیدم ای صیاد
 شوم صید تو هر که زه (۳) ببندی در کمان خود
 بلب جان شته تیمور از یاد لب آمد
 چه باشد بوسه یی بخشی گر او را از لبان خود
 در گلشن آرد گذار باشد گل در کف پات خار باشد
 مردن بودم حیات او را بر تر بتم آرد گذار باشد
 بر درد نهان من گواهم نالیدن آشکار باشد
 (۴) مخموری من به محفل یار زان تر کس پر خمار باشد

(۳) در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه - تاجکستان شوروی
 (شوم صید تو هر که زه بوپندد در کمان خود)
 صبحی مذکور عادت داشت که در همه جا کلمه بین رایو بین و بوپندد را
 بوپندد نوشته است. (و کیلی)
 (۴) در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه (به محفل یارم)

بهتایی من بیزم (۲) جانان زان طره تابدار باشد
 در جان و دل من از جفایت درد و غم بی شمار باشد
 از غمزه یار ، شاه تیمور
 تا چند دلم فگار باشد

نوشتیم نامه را بر کاغذ زرد که هجرات مرا یعنی چنین کرد
 از آن روزی که رفتی از بر من دل و جان شد گرفتار غم و درد
 زیاده طره ات صحرای صحرای چو من چون گشته ام در عاشقی فرد
 (۳) چنان افسرد من هنگامه عشق که آه من درون سینه شد سرد
 تنم شد آب از غم شاه تیمور
 الهی در جهان غم را که آورد

آغاز هجر یار به پایان نمی رسد
 دستم دگر بدارم جانان نمی رسد
 هرگز کسی بکوی تواز جستجوی خویش
 بی سبیل اشک و دیده گریان نمی رسد
 در ناز و (۴) سرکشی و خرامان و ناز کمی
 با قامت تو سرو گلستان نمی رسد
 شمع از شرار شعله دل یافت تاج زر
 هر سر بیزم عشق بسامان نمی رسد
 منجیده ام به پله میزان امتیاز
 لعل و گهر بان لب (۵) خندان نمی رسد

(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه - کابل :
 (بهتایی من به نزد جانان)

(۳) در نسخه ابراهیم صبیحی - دو شنبه (چنان افسرده هنگامه عشق)
 (۴) در نسخه ملا نور محمد مذکور (در ناز سرکشی خرامان و ناز کمی)
 (۵) » » » (لعل و گهر بان لب و دندان نمی رسد)

کوشش مکن طبیب (۱) ز بهر علاج درد
 جز وصل در عشق پدرمان نمیرسد
 تیمور شاه هوش دل از دلبران (۲) میخواه
 با او ز مال گم شده تاوان نمیرسد
 چوتو ، ای نازنین ، جانان که دارد ؟
 اگر دارد ، لب خندان که دارد ؟
 چومن در عاشقی از دست جور
 همیشه دیده گریان که دارد ؟
 چومن در عشقت از سر پنجه غم
 گریبان چاک تا دامن که دارد ؟
 (۳) مکش رنج از پی دردم طبیب
 بدردم نسخه درمان که دارد ؟
 منادی میزنم در شهر و بازار
 سراغ کوچه خوبان که (۲) دارد ؟
 برخسار تو چون آئونه حیران
 مه من جز مه تابان که دارد ؟
 بجز تهمور شبها گرد کویت
 چو بلبل تا سحر افغان که دارد ؟
 (۴) بامن دل شده لدار غنابی دارد
 با رقیبان سخن حرف صوابی دارد

-
- (۱) در نسخه ملا نور محمد (کوشش مکن طبیب ز بهر علاج من)
 (۲) « » « (از دلرها میخواه)
 فوت : غزلی که مطلع آن (نوشتن نامه را بر کاغذ زرد) در نسخه
 ملا نور محمد کرخی قید کتابخانه عامه کابل وجود ندارد.
 (۳) این بیت در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه
 کابل موجود نیست . و کیلی
 (۴) این بیت در نسخه ملا نور محمد مذکور موجود و در نسخه
 ابراهیم صبیعی - دوشنبه موجود نیست . و کیلی

می‌جهد شعله برق از ته هر پیچ و خمی
 امشب از آه دلم زلف تو تا بی دارد
 گاه باخشم و گهی غمزه و که خنجر ناز
 در بی کشتن من یار شتابی دارد
 گشته‌ام از نگهش پیخود و مخمور و خراب
 چشم مستش که پیمانه شرابی دارد
 باده نوش است ز لبهای تو گاه به چمن
 از تبسم لب لعلت می‌نابی دارد
 بر صفحه نسرين ز خط مشک فشان
 در بغل حسن تو امروز کتابی دارد
 از بیان رقم خامه شاه تیمور
 غزل حافظ شیراز جوابی دارد
 (۱) بدلم گرز دل سخت تو راهی باشد
 بیش باشد که بمن از تو نگاهی باشد
 چه غم از محنت ایام که دائم بسرم
 سایه رحمت همچو توشاهی باشد
 دمدم گر نشود جانب من آمدنت
 را ضیم گرز پس رفتن ماهی باشد
 فوح مور است بهم صف زده بالشکر خط
 یا که برگرد رخت گرد سیاهی باشد
 بی سبب خاطرش آزرده شد از من ناصح
 بخدا کز طرف پنده گناهی باشد
 در غمت کار من از ناله و افغان بگذشت
 بعد ازین دست من و دامن آهی باشد

گذری گر تو بسوی شے تیمو کنی
 (۱) سالها منتظر اندر سرراهی باشد
 (۲) هنگام گل و فصل بهار است ببینید
 در جلوه بهر جا رخ یار است ببینید
 امروز قبا در بر آن قامت دغا
 رنگین بنظر چون گل ناراست ببینید
 پرمید که تیغ نگهش قصد که دارد
 مژگان درازش بچه کاراست ببینید
 چون برق بسامان من آتش زد و بگذشت
 بر تو سن گل رنگ سوار است ببینید
 بخت من سوداز ده چون طره خو بان
 تار یک سیه چون شب تار است ببینید
 چون شاخ گل تازه بود در نظر امروز
 رنگین ز حنادست نگار است ببینید
 تیمور ز بهر نکه وعده دیدار
 در کوی بتان باقن زار است ببینید
 خورشید خجل از رخ نیکوی تو باشد
 شرمنده هلال از خم ابروی تو باشد
 هر جا که بود جای توای قبله دلها
 روی دل غمده من سوی تو باشد
 بیچارگی و عجز و وفا عادت من بود
 جور و ستم و ظلم و جفا خوی تو باشد
 از کوی تو هرگز نروم جانب فردوس
 فردوس (۳) گلستان سر کوی تو باشد

-
- (۱) در نسخه اهرایم صبحی - دو شنه (سالها منتظر بر سر راهی باشد)
 (۲) این غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی موجود نیست .
 (۳) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخا نه عامه کابل (من شد)
 (۴) » » » » (فردوس و گلستان سر کوی تو باشد)

با ناله و فریاد هزاران دل شیدا
 در هر شکن طره کیسوی تو باشد
 از شیوه رفتار تو در صحن گلستان
 شمشاد خجل از قد دلجوی تو باشد
 تیمور بود گرچه گل مسند شاهی
 پیوسته با خلاص دعاگوی تو باشد
 تخم گل و ریاحین ، تا بر زمین نهادند
 مثلث گلی نروید چون بیهترین نهادند
 گلها چو عارض او ، دیدند در گلستان
 پژمرده از خجالت ، سر بر زمین نهادند
 و صفت چو یافت شهرت ، بر بلبلان شیدا
 از شوق ، عند لیبان ، سردر کمین نهادند
 هوشم ز سر پرید ، از دیدن جمالت
 تخم گلیست نایاب ، تا بر زمین نهادند
 هر کس چو دید رویت ، آشفته شد بمویت
 بر حسن گفتگویت ، جمله یقین نهادند
 کین دلبری و خوبی ، از سرو و گل نروید
 تو قرص آفتابی ، مه برجبین نهادند
 دل شد امیر خویت ، جانم فدای مویت
 خالی بلب چو عنبر ، خوش عنبرین نهادند
 از غیرت مه نو ، بالای چشم جادو
 در صورتت دوا برو ، با هم قرین نهادند

از چشم شوخ مست ، غوغا گرفته عالم
 بر زلف عنبرینت ، پیوسته چین نهادند
 در گلشن جمالت ، صورت کشان قدرت
 چشمان نرگسینت ، سحر آفرین نهادند
 کردی سیه تو چشمان ، از شوق بهر قربان
 پیشست همه غزالان ، سردر کمین نهادند
 چون بنگری دهانش ، شرین بود ز بانش
 گویا که برگ گل را ، در انگبین نهادند
 لعل است یا لبانت ، قند است یا دهاقت
 مویست یا میانست ، خوش بیقربین نهادند
 گرتو چنین خراسی ، بر طرف باغ و بهستان
 عالم در انتظارت ، رو در کمین نهادند
 نقاش چون توسیقی ، دیگر نیافریده
 ختم است بر تو خوبی بر کفرودین نهادند
 داری قبا ی گلگون ، در حالت سواری
 گویا که آفتابی ، بر روی زمین نهادند
 ای مه جبین چگویم ، تا آمدی بسویم
 خوبان دیگر از غم ، چین بر چین نهادند
 چون شمع شاه تیمور ، رخسار لاله رویان
 بر زخم سینه ریشان ، داغی چنین نهادند

زمستان کابل

(۱)

بر کوهسار کابل ، خلعت ز نقره دادند
 تشریف سبزگون را ، ز اشجار برکشا دند
 سلطان دی چو بگذشت ، بر تخت عاج فوجش
 دست ادب به سینه ، در پیش ایستادند
 فرمود تا نمایند تاراج گلستان را
 دست تظلم آنکه بر گلستان کشادند
 بردند چون بغارت ، یکسر مقام گلشن
 بود آنچه خورده گل ، جمله بیاد دادند
 گلشن کشیده بر سر ، از برف چا در گل
 ربیعان و سنبل و گل بر مرگ دل نهادند
 لاله نشسته در خون ، زین غصه داغ بردل
 شمشاد و سرو و عرعر ، از پای او فتادند
 بلبل بماتم گل ، قمری بماتم سرو
 داد و فغان وزاری در کنج غم نهادند

در نسخه قلمی ابراهیم صبحی قید کتا بهخانه دوشنبه ، دو قصیده
 تیمور شاه بوصف زمستان کابل نگاشته شده و مطلع و مقطع جداگانه
 دارد ، اول بیست بیت . دوم سیزده بیت .
 اما در نسخه قید کتا بهخانه ارگه کابل و نسخه محمد آصف خان
 از هردو قصیده ابیاتی فراهم گشته فقط یک قصیده دارای نوزده بیت
 نشان داده شده و مصراع اخیر از قلم مانده و در مجله کابل سال
 ۱۳۱۳ ش جای آنرا نقطه چیده اند . و در یک نسخه (خرگاه آسمان
 را برف جماد دادند) بنظر رسید . و در این قسمت نسخه ابراهیم صبحی
 اعتبار و امتیاز بیشتر دارد .

زائل شد از نباتات یکسر ندو و اکنون
 در خاصیت تو گوئی (۱) یکسر همه جمادند
 باد خزان کنند چون، زینگونه ترک تازی
 خوبان صحن گلشن بر باد چون عنادند
 افتاد از حرکت، مانند جسم بیجان
 آب روان که زنجیر بر پای او نهادند
 مرغان صحن (۲) گلشن، از بیم باد سرما
 جمله ز آشیانها، آواره در بلادند
 غمگین ازین تغییرات، گشتند عند لبیان
 ز اغان ازین وقائع، گردیده جمله شادند
 ابراز پرودت دی، کافور بار گردید
 زانها که اهل عالم، دل مرده زین فسادند
 افسرده آتش برق، گردید ابرها خون
 در گریه اشک از بس، ازدیده ها کشادند
 افزود از گل سرخ، در دهر قدر آتش
 از بسکه مردمانش، در بزم جای دادند
 گردید آب و آتش، با خاک و باد یکسان
 اندر چهار (۳) عناصر، گوئی زیک نژادند
 از بیم لشکر دی، دم در کشید در خود
 اندر زین بار، چون دست پر کشادند
 گردید رعد خاموش، فالج صفت ز سردی
 مهر خاموشی او را، چون بردها نهادند

(۱) در نسخه تا شکند (بگویم) .

(۲) در نسخه ارگ و آصف خان (باغ و گلشن) .

(۳) در نسخه تاجکستان (جهان) .

پوشید آسمان را خاکستری لباسی
 اجرام آن سراسر پوشیده زین رمادند
 خوش آنکه بگذرد دی ، آید بهار تیمور
 خلقی برین تمنا دست دعا کشادند
 چون از کمین سرما ترکان کمان کشادند
 بر کوهسار کابل خفتان ز نقره دادند
 از بیم لشکر دی هر دجله شد سلب پوش
 سمین سلب نظر کن بر آب چون نهادند
 نوها و های اخگر بر قلعه های منقل
 پنهان بجایهای (سیمایی) رمادند
 کافور ابر اکنون ، کافور بار گردید
 اغصان (۱) ز بار کافور بر خاک او فتادند
 از آب هر که سرزد یارب چه جرم اکنون
 چون دشمنان شه بند ، از آهش نهادند
 اشجار باغ یکسر بی برگ و بار گشتند
 داد برهنگی را اطفال شاخ دادند
 کردند تا مخلع یکبار دیگر اغصان (۲)
 دست دعا سراسر بر آسمان کشادند
 شد موسم زمستان ، مستان برغم اندوه
 درهای عیش بر رخ ، از هر طرف کشادند
 چون فوج دی درآمد در باغ به ریغما
 شمشاد و سرو و هرعر لرزیده ایستادند
 مطرب^۱ بده بشارت پیران بار سارا
 شکرانه گوهر یقان در پای خم فتادند
 سبزان هند دارند گرچه بسی ملاح
 خوبان پارسی گوزیشان بسی زیادند

(۱) شاخهای درخت

(۲) باید کافور خوار باشد — چه کافور خوار بمعنی سرد و نامرد

گلبن شکوفه دارد از برف در زمستان
 جمعی بدین تماشا از صوت زاع شادند
 خرگاه گرم را شد هنگامه گرم تیمور
 خرگاه آسمانرا پوشش زخزچو دادند
 در دل گذشت یاد لبیت شده دهان لذیذ
 آری ز شهد وقتد بگردد زبان لذیذ
 شیرینی دهان و لب لعل یار من
 باشد بگفته گوی زبان (۱) در بیان لذیذ
 جانا پیاد لعل لبیت اهل عشق را
 باشد مذاق و ردتو در کام جان لذیذ
 کردیم امتحان شکر و شهد قند را
 نبود بمثل لعل لب (۲) دلستان لذیذ
 (۳) از حرف لعل او شده شیرین دهان من
 آیا که هست لعل لب او چسان لذیذ
 آموذگی بگوشه کنج قناعت است
 باشد از آن به کام هما استخوان لذیذ
 (۴) گردیده شعر من شه تیمو ردر مذاق
 از نسبت قرائت شیرین لبان لذیذ
 میسوزم و در گریه ام، چون شمع هر شب تا سحر
 آتش بجان من زدی، از من نمی گوری خبر
 خار است گل در چشم من، بیرویت ای گل در چمن
 بهنم چسان سرو و سمن، چون لاله داغت بر جگر

۱ در نسخه ملا نور محمد کمرخی - گنابخانه عامه کابل
 «زبان در دهان لذیذ»

۲	»	»	«لب دلستان لذیذ»
۳	»	»	این بیت نوشته نیست .
۴	»	»	«گر دیده»

ای جان من قربان تو، ای من بلاگردان تو
 همچون لب و دندان تو، کی دیده کس لعل و گهر
 اندر غم ابروی تو، تا پیده ام چون موی تو
 باشد مرا پیروی تو، لب های خشک و چشم تر
 ای گلرخ غنچه دهان، دیدم کجادر بوستان
 چون قد تو سروروان، کردم بسی هرسو نظر
 باشی تودائیم در سخن، چون طوطی شکرشکن
 ای خسرو شیرین دهن، باشد لبانت پر شکر
 درپاز عشقت خارها، جویم ترامن بارها
 در گویچه و بازارها، سودای تودارم بسر
 نام و نشانت را بسی، کردم طلب از هر کسی
 همچون صبا گشتم بسی، در جستجوییت در بدر
 بستی فلک بامن گرو، نبود ترا هرگز به رو
 چون ابروی او ماه نو، مانند ابروی قمر
 جانافدایت بادجان، بستی کمر چون بر میان
 از بهر قتل عاشقان، شمشیر بستی بر کمر
 ماهی باوج دلبری، از آفت و نقصان بری
 مانند رویت ای پری، نبو دبخو بی در بشر
 باتو من زار حزین، خوش آنکه کردم همنشین
 نبود مراد دل جزاین، جانا تمنای دگر
 کوی ترا آماده ام، از شوق پر بکشاده ام
 برجای خود افتاده ام، چون طایر بی بال و پر
 دور از جمالت ای صمیم، مانند تیمورد میدم
 آتش ز آه خود زدم، در خشک و تر در بحر و بر

* * *

میسوزم و میگیریم از هجرت و هر شب تا سحر
 جان برب آمد از غمت از من نمی گیری خبر

دردا که نالیدم ز بس دور از رخت در بحر و بر
 از ناله جان سوز خود آتش زدم در خشک و تر

شرمنده از آن قد تو (۱) پیوسته باشد سرو و گل
 وز آن لب و دندان بود دایم خجل لعل و کهر
 از ناله آهم جهان پر باد رفت و آن جوان
 هرگز نکرد از ناله ام اندیشه وز آهم حذر
 نه بامنت باشد نظرنه سوی من داری گذر
 با من تغافل تا یکی می ورزی ای بیدادگر
 هرگز نصیب مانشد از باغ و صلت میوه بی
 ما را نهال آرزو هرگز نمی بندد کمر
 ایدل بدشت گلستان باغیر هر ساعت مرو
 آزرده جان خویش را هر دم مکن آزرده تر
 نه گشت با من مهر بان نه ازرقوبان سرگران
 ای گریه تاثیرت چه شد ای ناله کمی کردی اثر
 تیغ دگر تا کی تهم ای سنگدل در خاک و خون
 تیردگر تا کی زخم ای بی ترحم بال و پر
 از شوق دیدارت زخم دامن همت بر میان
 آنشوخ بهر کشتنم چون تیغ بندد در کمر
 از یاد بزم وصل او تا کی دل تیمور شاه
 در هجر ریزد دمی دم خوناب (۲) دل از چشم تر
 نبود بخوبی در جهان، (۳) همچون تو دلدار دگر
 هرگز نخواهم غیرد تو، ای شوخ دلدار دگر

(۱) در نسخه ابراهیم صبیعی - کتا بخانه دوشنبه - تا چکستان
 (قدح پیوسته باشد)

(۲) این غزل در نسخه قلمی قید کتا بخانه عاصه کابل وجود ندارد.

(۳) در نسخه ابراهیم صبیعی: قید کتا بخانه دوشنبه - تا چکستان
 (مثل تو دلدار دگر)

هر لحظه آییم سوی تو ، گردم بگرد کوی تو
 جز آنکه بهنم روی تو ، نبود مرا سکار دگر
 در مسبر خوبی باز گویای یوسف گل (۱) پیرهن
 چون من ترا از چارسو باشد خریدار دگر
 صد بار گر بهنم ترا بی پرده هر دم از خدا
 این آرزو باشد مرا تا به نیت بار دگر
 باشد هر چه در سخن خوش طوطی شکر شکن
 ای خسرو شریں دهن داری تو گفتار دگر
 دیدم مکرر گرچه من رفتار طاوس چمن
 ای سرو قد گل بدن داری تو رفتار دگر
 تنها نه تو ، دور حزین باشد گرفتار نه همین
 داری چوای نازنین (۲) چندین گرفتار دگر
 خواهی که دل ز ما بیری دل ز ما میر
 زهار دل ز ما چو بری دل ز ما میر
 بهکا نگی ز مردم نادیده بهتر است
 از راه شهر را بسطه با آشنا میر
 بهر خدا ز عاشق دل خسته ز بهار
 از تیغ جور ر شته مهر و وفا میر
 از حرف اهل بخل به قراض دشمنی
 دل راز ربط اهل وفا از جفا میر

- (۱) در نسخه قلمی قید کتا بخانه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده
 (در مسبر خوبی باز گویای یوسف خورشیدرو).
 (۲) ازین غزل در نسخه صبحی فقط سه بیت اول گرفته شده و در
 نسخه کتا بخانه عامه تمام غزل دارای هفت بیت و مقطع مطابق درج
 متن گرفته شده است (و کبلی)

عمر من است رفته گیسوی مهوشان
 ای شاهانه تارموی زلف رسا مهر
 پیوند دست عاشق حیران بدست تست
 چون شاخ نخل تازه ز بهر خدا مهر
 در کنج هجر او شده تیمور در طلب
 امید وصل و مهمل دل (۱) از دلر با مهر
 طاق ابروی تو باشد قبیله اهل نیاز
 کعبه رویت بود در پیش چشمم در نماز
 در چمن همچون خطوزلف و قد و روی تو نیست
 هم بنفشه هم گل و هم منبیل و هم سرو ناز
 نزد اهل عشق از آن طره مشکین تو
 نافه چین رشته جان است یا عمر در از
 هر شب از یاد خیال آتش رویت تنم
 تا بهنگام سخن چون شمع باشد در گرد از
 گشته نور حسن او پنهان بزهر ابر زلف
 ورنه از خورشید تابان است اورا استیاز
 از غبار بهشت پایت دیده ما روشن است
 هست عشق ما و تو ما نند محمود و ایاز
 گرچه شاهم در جهان تیمور لیکن چون گدا
 رو بدرگاه تو دارد ای کریم کار ساز
 (۲)
 خیال وصل تو از دل نمیرود هرگز
 بهرون ز کوی تو بسمل نمیرود هرگز

(۱) این غزل در نسخه قلمی ابراهیم صیبعی - دوشنبه - تاجکستان
 وجود ندارد و در نسخه های کابل موجود است . (و کیلی)
 (۲) این غزل در نسخه دوشنبه ، تاجکستان وجود ندارد .
 و در نسخه ارگ کابل و کتابخانه عامه کابل و نسخه محمد آصف خان
 موجود است .

نشان خون از ذوق لذت تیغش
 بیرون ز خنجر قاتل نمیرود هرگز
 وود زخمة تو مضمون و خط تو برجاست
 ز روی صفحه مسائل نمیرود هرگز
 رود اگر ز تنش جان پاك او سهل است
 و لیكه جهل ز جاهل نمیرود هرگز
 ز نزد کس نشود تا كه مطلبش حاصل
 سوال خویش ز مسائل نمیرود هرگز
 وفا ز مردم ناكس میخواه شے تیمور
 بشست و شو اثر از گل نمیرود هرگز
 (۱)

جان مارا اینقدر در هجر خود جانان مسوز
 جان من جان مرا در آتش هجران مسوز
 از نگاهت می جهد آتش بهر جا همچو برق
 جان مارا زینهار از دیدن پنهان مسوز
 دود آتش آخر از چاك گریبان سرگشده
 شمع را از سرکشی پنهان تہ دامان مسوز
 خاطر بلبل بوادی گلش جان در میان
 غنچه گل را بگلشن از لب خندان مسوز

(۱) این غزل در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه - تاجکستان
 موجود نیست و در نسخه کتایبخانه عامه و دیگر نسخه های کابل موجود است
 و مصراع اول بیت ششم تکرار بیان شده چه در یک نسخه غزل دیگر تیمور شاه
 اینطور آمده است .

وفا ز مردم ناكس میخواه شے تیمور
 گیاه هرزه ز گل بو نمیدهد هرگز
 و این ترجمه قول اعلی حضرت احمد شاه با است که بزبان پشتو فرماید:
 احمد شاهه دار ذالو احتراز کړه
 چه وفا نمر به مومی له اشراف

از ره لطف و وفا آبی بداغ دل بریز
 در فراق در دل ماداغ را چندان مسوز
 رحم کن آخر با حوال گرفتاران خویش
 سبتلا پی را بداغ آتش هجران مسوز
 نور رخسار شۀ تیمور باشد همچو شمع
 شمع را بیجا به پیش چهرۀ جانان مسوز
 روی جانان در نظر خورشید (۱) تابانست بس
 مطلع خورشید آن چاک گریبانست بس
 کرده خط پنهان لب لعل ترادانی چرا
 سبزه تر پرده دار آب حیوانست بس
 خواهش میر چراغان نیست در خاطر مرا
 داغهای سینه ام همچون چراغانست بس
 در فراق روی جانان گریه دارم روز و شب
 حاصل عاشق به هجران چشم گریانست بس
 از تبسم های پنهان غنچه امید من
 در گلستان رخس لب های خندانست بس
 نکرد یگر نیست باعث بر پریشانی مرا
 خاطر آشفته زان زلف پریشانست بس
 طره مشکین و چشم مست او تیمور شاه
 آفت سامان دین و دشمن جانست بس

* * *

آن شکر لب به شکر خنده و حرف و (۲) سخنش
 دل زمن برد و نهان کرد بچاه ذقنش
 دیده ام سیر گلستان سرکوی ترا
 بهتر از جنت فردوس بود هر چمنش

(۱) این غزل در نسخه ارگ جمهوری کابل و نسخه محمد آصف خان
 و نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه - تاجکستان است و در نسخه قلمی قید
 کتابخانه عامه کابل نیست .

(۲) در نسخه قلمی قید کتابخانه عامه کابل «حرف سخنش»

نگهت طره مشکین سیه فام ترا
 کزده ام من بخطا نسبت مشک ختنش
 روزی اهل هنر، یا که بود دیده مور
 اثر نقطه موهوم بود یاد هنش
 دیده ام پیچ و خم (۱) طره مشکین ترا
 در نظر شام شب قدر بود هر شکنش
 نشود شعله ته پرده فانوس نهان
 موهنماید بدن او ز ته پیرهنش
 شاه تیمور بصد شوق غزلهای ترا
 خلق را وردزبان است بهر انجمنش

شود آن لاله رخ چون سوسنی پوش
 شکر دور لبانش میزند جوش
 شود گر عضو عضوم در رهش خاک
 نگردد عشقش از یادم فرا موش
 (۲) چشم هر کس زلعلش جرعه می
 بود تا روز محشر مست و مدهوش
 سخن مانند بو از غنچه گل
 شود بیرون ازان لبهای خاموش
 گهر نبود، بود مانند خورشید تا بان
 که طالع شد ازان صبح بنا گوش
 دلم بادا اسیر آن خط و زلف
 شود جانم فدای آن برو دوش
 شود جانم شد تیمور آرام
 کهم گرسرو قدش را در آغوش

(۱) در نسخه محمد آصف خان «پیچ و خط»

(۲) در نسخه کتا بخانه عامه کابل «کشد»

میکنند در مجلس امشب دلبر جانان رقص
 یاد زین (۱) شادی کند در شیشه پیمان رقص
 هر شبی از سوز جانان و آتش دل گرد شمع
 میکنند از یاد رویت تا سحر پروانه رقص
 سوی من کردی چو عزم آمدن جانان من
 چشم من از انتظارت میکنند در خانه رقص
 دل بیزم شوق او در سینه دارد اضطراب
 بوالعجب (۲) حالی که آنجا میکنند دیوانه رقص
 تا بمن گفتی که خواهم شد شبی مهمان تو
 مینماید زین خبر بام و درو کاشانه رقص
 باده دارد در میان جام با صد آب و رنگ
 از خیال گردش آن نرگس مستانه رقص
 میشد آخر شده تهمور منظور نظر
 هر که سازد خوش ادا در مجلس شاهانه رقص

• • •

میکنم احوال دل را اندکی با یار عرض
 چون مناسب نیست در نزدشهان بسیار عرض
 (۳) ایدل از بیم جفای یار و ترس غمزه اش
 کی تواند (۴) کرد حال خویش با دلدار عرض
 از جفای دست گلچون وز تاراج خزان
 میرساند با توای شاه جهان گلزار عرض

(۱) در نسخه کتا بخانه عامه کابل: «باده زین شادی کنند در شیشه»
 (۲) در نسخه کتا بخانه عامه کلمه «حالی» از قلم مانده و سهو کتا بت
 است .

(۳) در نسخه کتا بخانه عامه کابل: (میروم) نوشته شده .
 (۴) در نسخه کتا بخانه عامه کابل اینطور آمده است:
 ای دل از بیم و جفای یار ترس و غمزه اش
 کی توانی کرد حال خویش با دلدار عرض

چون رسی در کوی جا نان من ای باد صبا
 شرح احوال مرا میکن باو یکبار عرض
 از برای درد هجران دار وی وصل ای طیب
 مدتی شد با تو دار داین دل بیمار عرض
 بادل من شرح داغ (۱) دل کند با صد زبان
 لاله خونین جگر در دامن کهسار عرض
 میکند با من شمع تیمور از سوز جگر
 بلبل از دست جفای یار و جور خار عرض

بهار چهره او گشت تاخزان از خط
 شدم چو بلبل به چاره در فغان از خط
 صفا و خوبی و سیرابی بی گه داشت نماد
 فکین لعل لب یار شد چسان از خط
 مثال چشمه حیوان لب تودر ظلمات
 بود زدیده اهل طلب نهان از خط
 خراب کرده بصد جور ملک حسن ترا
 نداشتم بدل خود چنین گمان از خط
 به جلوه بود رخ خواب او بدیده چو بدر
 بزی را بر نهان گشت ناگهان از خط
 بدرنگ مبرزه تر در نظر شه تیمور
 فزود جلوه رخسار دل ستان از خط

اهل دنیا را یکام از لذت دنیا چه حظ
 دارد از سامان عشرت صورت دینا چه حظ
 باده گلرنگ را ساقی بهجام ما مریز
 دل چو شد مغلوب غم از ساغر و مونا چه حظ

(۱) در نسخه کتا بخانه عامه اثر قلم ملا نور محمد کرخی
 کلمه (داغ) از قلم مانده و سهو کتا بت است (و کیلی)

چشمش (۱) از سیر گلستان رخس بی بهره است
 دارد از گلزار خوبی نرکس شهلا چه حظ
 گرنداری بهره از سودا مرو بیرون ز شهر
 بی جنون از سر دشت و دامن صحرا چه حظ
 خواب راحت بادل غافل ، به شب ها بهتر است
 دل چو غافل گشت از پیداری شبها چه حظ
 غنچه چون بشکفت اوراق دلش بر باد رفت
 لعل لب های تراز خنده بوجا چه حظ
 چون شکر شیرین بود لعل لبش تیمورشاه
 می برد دل از مکید نهای آن لبها چه حظ

* * *

دارم از هجرتو در سر آتش سوزان چو شمع
 در غم روی تو دارم دیده گریان چو شمع
 هر شب از فکر خیال طره مشکین او
 آه آتشناک من بیرون شود بیجان چو شمع
 بسکه ای دلبر دل من در غمت کرده خون
 میچکد (۲) از چشم من در گوشه هجران چو شمع
 (۳) فتنه چشم تو گریاد آیدش در بزم شوق
 مهزند پروانه آتش دمیدم در جان چو شمع

(۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل : (چشمش از سیر گلستان
 جهان بی بهره است) .

(۲) در نسخه کتابخانه عامه کابل : (میچکد در چشم من در
 گوشه هجران چو شمع) .

(۳) در نسخه کتابخانه عامه کابل : (فتنه چشم تو گریاد آیدش
 در وقت شوق) .

بهر پرواز نگاه خویش سوی چشم او
 کرده سامان چشم من برگرد خود مؤکان چو شمع
 ساعتی سوز غم عشق تواز دل دور نیست
 کرده دل با آتش داغ غمت پیمان چو شمع
 خوش بود در بزم دل بایار خود تیمور شاه
 هر که سازد شرح حال سینۀ بریان چو شمع

• • •

گذشت عمر و نشد کام دل تمام ، دریغ !
 نیامد از لب او بوسه یی بکام ، دریغ !
 (۱) گرفته فرح دل از بزم دوستان لیکن
 ز دشمنان نگرفتیم انتقام ، دریغ !
 بیاد لعل تواز بهر قسمت ساقی
 نکرده پادۀ گلرنگ را به جام دریغ !
 بیاد زلف و رخت تاتو رفتی از بر من
 فغان و ناله کنم روز و صبح و شام دریغ !
 مدام ناله ز زلف تو بوی می طلبد
 نکرد نکبت از آن زلف مشک نام دریغ !
 شد از وزیدن باد خزان شه تیمور
 بهار گلشن رخسار او تمام دریغ !

• • •

جلوه گر شد خط بگرد چهره دلدار حریف
 شد گل رخسار جانان در نظرها (۲) خار حریف

(۱) در نسخه کتا بخانه هامة کابل : (گرفته فرح دل از بزم دوستان لیکن) .

(۲) ر نسخه کتا بخانه گاهیل اثر ملا نور محمد (در نظر باخار حریف)

برگبار باغ دنیا را چه (۱) باشد اعتبار
 می وزد باد خزان در جانب گلزار (۲) حیف
 درغم آباد جهان از مانشد کردار نیک
 صرف شد عمر عزیزم در پی گفتار حیف
 از غم سودای عشق یار شوخ بی وفا
 گشته ام رسوا میان کوچه و بازار حیف
 نقد عمر خویش را کردیم از نقصان عقل
 صرف خرج خانه و بام و درود یوار حیف
 در غم هجران جانان قطره های اشک من
 ریخت بیجا بر زمین از چشم گوهر بار حیف
 تاج و تخت شاهیم تیمور غفلت (۳) پرور است
 دل نشد واقف (۴) ز سر پرده اسرار حیف

* * *

تاب تنهایی بسیار ندارد عاشق
 طاقت دوری دلدار ندارد عاشق
 می رود ناله کنان در سر کوی تو میدام
 صبر در کوچه و بازار ندارد عاشق
 هست مشغول خیال گل رخسار نکار
 با گلستان جهان کار ندارد عاشق
 کرده در گوشه تنهایی ویرانه مقام
 هوس دیدن گلزار ندارد عاشق

- (۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل: (برگ و بار باغ دنیا را
 نباشد غمی) و در نسخه محمد آصف خان و ارگ (نباشد اعتماد)
 (۲) در نسخه محمد آصف خان (می وزد باد خزان آخر درین گلزار حیف)
 (۳) در نسخه کتابخانه عامه کابل (تاج و تخت شاهیم تیمور ساز
 غفلت است)
 (۴) در نسخه محمد آصف خان و نسخه ارگ (دل نشد واقف
 ز سر پرده اسرار حیف) و در نسخه دوشنبه = تاجکستان اثر قلم
 ابراهیم صبحی مطابق متن نگاشته شده (و کیلی)

دارد از عشق بتان در دل و جان محنت غم
 حیف صد حیف که غم بخوارند ادا عشق
 هست چون بلبل نالان زغم گل بیدل
 در دل اندیشه ز گفتار ندارد عاشق (۱)
 شاه تیمور بهنگام گل و فصل بهار
 در نظر غیر گل (۲) یارند ادا عشق

* * *

گشته انداز جور گردون گلرخان پنهان بخت
 برده انداز حسرت دنیای دون حرمان بخت
 هر شب از یاد جمال (۳) چون مه تا بان سن
 جبهه را تا صبحدم سودیم در هجران بخت
 هر چه از اسباب دنیا در کف جودت بود
 بی تحمل هردو دست خویش را افشان بخت
 در غم هجران جانان قطره های اشک من
 می فتد از چشم من چون گوهر غلطان بخت
 دیده گریان ما از بهر روز عاقبت
 گاه گاهی همچو باران میکند احسان بخت
 شرح نتوان کرد ظلم چرخ بد رفتار را
 گشته انداز جور او پنهان بسی خوبان بخت
 کرده اند آخر شه تیمور زیر گل مقام
 شمسوارانی که اینجا کرده اند جولان بخت

* * *

-
- (۱) این بیت در نسخه خطی قید کتا بخانه عامه کا بل نیست و در دیگر نسخه ها است .
 (۲) در نسخه کتا بخانه عامه کا بل: «در نظر غریب یارند ادا عشق»
 (۳) در نسخه کتا بخانه عامه کا بل: «هر شب از یاد جمال چون مه جانان خود» .

هستم از تنها بی خود تنگدل
 زود تر سویم بیا ای سنگدل
 تاز وصلت یکز مان خرم شوم
 آرزوی وصل او دارم بدل
 برده بی ازمن قرار و صبر و هوش
 ناغها از عشق تو دارم بدل
 گرز روی لطف بنوازی مرا
 میکنم بهرت نثار (۱) جان و دل
 گفته ام با آن صنم تیمور شاه
 با ختم در راه عشقت دین و دل
 گرفت شعله ز عکس رخت چراغ بدل
 مرا از آتش رویت چولاله داغ بدل
 گل و بهار گلستان و باغ را چکنم
 که ساعتی نبود از غمت فراغ بدل
 همیشه بود بدنبال گفتگو جانم
 نمود جای ترا عاقبت سراغ بدل
 شود خلاص ز قید عذاب در محشر
 نکرد هر که بدنیای دون دماغ بدل
 بزم باده پرستان با انتظار رخت
 نهاده باده گلرنک را ایاغ بدل
 زرغم و کینه حاسد چه بیم عاشقی را
 به عند لب چه نقصان ز بغض زاغ بدل
 بغیر گلشن کوی تو کی کند تیمور
 خیال دیدن گازار و سیر بدل

(۱) این غزل در نسخه خطی قید کتا بخانه عامه کابل اثر قلم کرخی
 موجود نیست. و مصراع دوم بیت چهارم در نسخه ابراهیم صبحی قید
 کتا بخانه دو شنبه تا جکستان:
 «میکنم بهز نثارت جان و دل» نگاشته شده است.

دل از دستم بود آن شوخ بی پروای جاهل
 بیخال و خط بزلف و عشو و شکل و شمائل
 به مغرب میگریزد هر سحر خور شهید تا بان
 برخسارت ز خجالت کی تواند شد مقابل
 (۱) زیاده خنجر مژگان و شوق تیغ ابروش
 دل من می تپد در سینه همچون مرغ بسمبل
 دل بیمار من در سینه از شوق شهادت
 بود پیوسته با شمشیر ابروی تو مائل
 بود از بس دل من تشنگام آب تیغ
 به شستن کی رود خون من از شمشیر قاتل
 بود پیوند با شمع رخ او رشته جان
 مرابی او به عالم زندگانی گشت مشکل
 سراغ دلربای آشنای شاه تیمور
 بکن دایم تلاش از آسمان کعبه دل
 * * *

در چمن وصف تو میگوید لب خند آن گل
 مجور خسارت تو باشد دیده حیران گل
 با هزاران ناله و افغان به گلشن عنده لب
 از خیال روی تو گوید (۲) سخن در شان گل
 (۳) گشته از موج لطافت های آب رنگ و بو
 دیده خورشید ، موج چهره تا بان گل
 سرور عنا در گلستان گر بخوبی سر کشد
 کی تواند یافت بیرون از خط فرمان گل

(۱) در نسخه دو شنبه - تاجکستان «تیغ ابرویش» و نیز در نسخه کتابخانه
 عامه کابل همین طور آمده و اما در نسخه دیگر کابل «تیغ ابروش»
 صحت دانسته شده

(۲) در نسخه دو شنبه - «و گوید سخن»

(۳) در نسخه کابل «کتابخانه عامه کابل» گشته از موج و لطافتها آب و رنگ و بو»

میشود چون بلبل شوریده بی ارگ و نوا
 هر که شد مغرور عهد بسته پیمان گل (۱)
 سرزنش ها کرد ما را خاردیوار چمن
 تا که دستم شد قرین چون برگ در دامن گل
 طبع من از بس بود و حشت (۲) قرین تیمور شاه
 میرمد در گلستان از سایه مژگان گل
 گذشتی از نظرای سرو ناز چون بتغافل
 فغان که در دل و جانم نماند صبر و تحمل
 ز چشم بست و خط سبز، زلف مشک فشان
 خجل بطرف چمن نرگس و بنفشه و سنبل
 (۳) خلد بدیده چو خارم اگر بطرف گلشن من
 نظاره بی گل رخسار تو کنم بر رخ گل
 بیاد قامت سرو و گل عذار تو دارم
 فغان همیشه چو قدری مدام ناله چو بلبل
 بهار آمده ساقی بیار باده گلگون
 که خوش بود بگلستان کتار سبزه و گل
 هزار فتنه زنده سر، کله بسر چو نهی کج
 برون ز زیر کلاهت فتنه چو دسته کا کل
 نماند در ره او رهنما شه تیمور
 نهم چو پاره عشق آن صنم بتو کل
 * * *

(۱) در نسخه دوشنبه تاجکستان و نسخه کتابخانه عامه کابل
 «هر که شد مغرور عهد بستن پیمان گل».

(۲) در نسخه قلمی کتابخانه عامه کابل: «وحشت گزین تیمور شاه».

(۳) این غزل در نسخه کابلخانه عامه کابل نیست و مصرع اول بیت
 سوم در نسخه دوشنبه بقلم ابراهیم صبحی اینطور نوشته شده
 «خلد بدیده چو خارم اگر بطرف گلستان»

(۱) مردم چشم ترا صید نه با دام کنم
 آنقدر دور تو گردم که ترا رام کنم
 تلخ کام من نا کام نمودی و هنوز
 کام خود از تو طلب ای به خود کام کنم
 در غم زلف و رخسار و شب ای بت بخدا
 کفر گه و رزم گه میل به اسلام کنم
 نشد از جور تو آرام نصیبم بقفس
 سر برم زیر پر و یک نفس آرام کنم
 (۲) بهر یک بوسه لعل تو دلم غم کده ایست
 قاصدی کوه که غم دل بتو پیغام کنم
 در بیان غم عشقت چو زبان قاصدا ند
 شرح این غم فنوانم که به اقلام کنم
 ناام از شوق تو چون قمری و بلبل مرگاه
 یاد قد و رخسار ای سرو گل اندام کنم
 گردش چشم تو کرد دست سیه روز مرا
 شکوه از بهر چه از گردش ایام کنم
 چون گرفتار تو گردم شوم آماده مرگ
 من در آغاز غمت فکرت انجام کنم
 بردی آرام دلم را و رسیدی از من
 ای دل آرام تر امن بچه سان رام کنم

(۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل «آهوی چشم ترا صید نه با دام کنم»
 (۲) در مصراع اول بیت پنجم در نسخه دو شنبه - تاجکستان بقلم
 ابراهیم صبحی اینطور نوشته شده: «بهر یک بوسه لعل تو دلم غم گشت»
 فوت: در نسخه قلمی قید کتابخانه عامه کابل بهمین وزن و قافیه
 سه غزل تیمور شاه را با هم مرکب کرده ابیات را با تقدیم و تاخیر نوشته و
 در استنساخ این غزلیات دقت و اهتمام بکار نبوده و خیلی خلص و سطحی
 نگاشته و صحت آن مطابق مندرجات متن است «و کیملی»

از پی شاهد می ترک کنم زهد و ورع
 خویش را فارغ ازین زنگ و ازین نام کنم
 جان ز حسرت بلبم آمد و وقت کرم است
 گفته بودی که یکی بوسه ات انعام کنم
 گرد هد دست زمیخانه برون با نکشم
 سالها خدمت ر ندان می آشام کنم
 زار نالم شه (۱) تیمور چو بلبل زغمش
 هر کجا یاد از ان عارض گلفام کنم
 ر قدم ساخته با بوس تو احرام کنم
 چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم
 تلخ کامم ز بس از زهر فراق تو رواست
 طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم
 یکدم آرام نگیرم بجهان در طلبت
 آخرای آهوی وحشی بچه ات رام کنم
 بسکه بینم بچمن جور و جفای خس و خوار
 که تمنای قفس که هوس دام کنم
 شب خود را بخیال رخ تو کردم صبح
 روز خود را بغم زلف تو چون شام کنم
 چند پیش رخ زلفش شه تیمور مدام
 گریه هر صبح نمایم، گله هر شام کنم
 من نه آنم که دمی ترک می و جام کنم
 طلب کام خود از تو من نا کام کنم
 پیش مردم نکشم شکوه ز بی مهری تو
 ای نکو نام ترا بهر چه بد نام کنم
 طمع خام نظر کن که من خام طمع
 بدعا ز لب تو خواهش دشنام کنم

(۱) در نسخه دوشنبه - تاجکستان (زار نالم چو بلبل شه تیمور زغمش)
 در نسخه کتابخانه عامه کابل (زار نالم شه تیمور چو بلبل زغمش)

کند شد دیده خونبار من آغشته بخون
باده چون بی لب میگون تو در جام کنم

• • •

کی توانم که دسی بیرخت آرام کنم
نیم آن مرغ که پرواز دگر دام کنم
گرتو خود را از من دل شده پنهان داری
بتصور نظرم بندم و او هام کنم
پای دیوانگیم بسته زنجیر تو بود
ورنه یک لحظه کجاست که آرام کنم
تا بدانی که چه آتش زده بی درعا لم
من کیم خواهش وصل تو دلارام کنم (۱)
باشم از اول شب گریه کنان تا بسحر
سحر از هجر تو با آه و فغان شام کنم
آخر ای که به مقصود بمن رخ بنما
تا بدانم بکجا بی بتو احرام کنم
چه شود گرز سر لطف بیان فرمایی
که دگر روز بسودای تو انجام کنم
گر برانی چکنم بنده فرمان توام
ور بخوانی چه شود گرتو اجرام کنم
مددم گر بشود لطف خدا تیمور شاه
تاجهان را بدم تیغ خود اسلام کنم
کی توانم بفراق تو که آرام کنم
شب بصبح آرام و صبحم بچه سان شام کنم
کو کبوتر که برد جا لب تو نامه من
قاصدی کو که غم دل بتو پیغام کنم

(۱) در نسخه قلمی ابراهیم صبحی قید کتابخانه دوشنبه - تاجکستان -
(وصل تو آرام کنم).

شب هجر آمد (۱) و شد نوبت آه و افغان
 من هم اسباب توای گریه سرانجام کنم
 دوستان می بکشند از پی خوشحالی من
 من هم از خون جگر جرعه‌یی در کام کنم
 جان بلب آمد و لب بر لب من نه اید و ست
 تادمی آب حیات از لب تو وام کنم
 کارم از فتنه چشم تو شد آشفته چنین
 شکوه‌یی بهرچه از گردش ايام کنم
 شب هجرتو چو بر بستر غم افتادم
 ناله نگذاشت که من ساعتی آرا کنم
 نکنم توبه من از عشق بتان ای ناصح
 خویشان را بجهان بهرچه بد نام کنم
 شاه تيمور چو در هجرم و دارم اسید
 که می لعل لبش در قدح و جام کنم
 سر قدم ساخته پا بوس تو احرام کنم
 چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم
 همچو میحاب شب و روز ندارم آرام
 که در آغوش ترا گیرم و آرام کنم
 بخیال رخ گیسوی تو ای راحت جان
 شام را صبح کنم صبح شود شام کنم
 دهن معجزه پیر ای ترا میخ-وا هم
 غنچه گلبن گلرا ز جنان نام کنم

(۱) در نسخه مذکور: (شب هجر آمد شد نوبت آه و افغان). و هر دو غزل و دیگر غزل‌های این قافیه در نسخه کتا بخانه عامه وجود دارند و فقط چند بیت در قالب یک غزل چهارده بیت در آورده شده که مطلع آن (آهوی چشم ترا صید نه بادام کنم) می‌باشد.

مجنسب منع مرا میکنی از باده چرا
کی توانم بخدا ترك می و جام کنم

(۱) بیخیر موشوم آفت ز خود تیمور شاه

یادگساهی گسه ازان لعل می آشام کنم

هرگه که هزم وصل ترا یاد می کنم

در کنج هجر ناله و فریاد می کنم

در بی ستون ز فرقت شیرین شبی زغم

جانرا فدای عشق چو فرهاد می کنم

آن صید خون گرفته منم اندرین چمن

کز شوق، میل جان ب صیاد می کنم

در گوش جانمی دهی ای شوخ از رقیب

هرگه که شکوه پیش تو بنیاد می کنم

ناشاد در فراق تو در کنج غم مدام

از یاد وصل تو دل خود شاد می کنم

زان سرو قد بخاطرم آید به گلستان

هرگه نظر ب قامت شمشاد می کنم

(۲) جامید هم بدل، شمع تیمور عشق را

و برانه ها ز سعی خود آباد می کنم

ای مه چو سها نم شوی، جانرا بقر بانت کنم

ای نور چشم من بیا، تا جا به چشمانت کنم

(۳) کی میرود آب حیات، از خاطر لب تشنگان

من کی فراموش ای صنم، چاه زنجذانت کنم

پنهان ز چشم مردمان، تا بانی ای آرام جان

در چشم خود چون پیمت، از اشک پنهانت کنم

(۱) (۲) (۳) هر سه غزل در نسخه کتا پخانه عامه نوشته شده

و در دیگر نسخه های کابل و نیز نسخه دوشنبه موجود است.

پیچد "پیشانی مرا ، از هر طرف چون زلف تو
 هر گه که باد ای دلربا ، زلف پریشان کنم
 جولان بمیدان کرده ای ، روزی سمند ناز را
 دل را زشوق ای نازنین چون گوی چو گانت کنم
 گریان شوم بسی اختیار از حسرت بوسیدنش
 از دور چون نظاره لب های خندانت کنم
 (۱) بلبل بگفتا در چمن تیمور شاه دلدار را
 از شوق دل گل چینم و در جیب و دامانت کنم
 شکوه دارم ز هجران تو آخر چون کنم
 خون دل از دیده از جور غمت بیرون کنم
 گر کنار آب وقد سرو او آید بیاد
 بر کشم آهی ز دل این دیده را جیغون کنم
 چند میسوزی مرا در آتش دل لاله سان
 عاقبت از خون دل رخسار خود گلگون کنم
 گشته ام از جور سختیهای هجران تلخ کام
 یار از احوال دل آگه نشد من چون کنم
 جاوه سرو دلا آرام تو دارم در نظر
 دیده را چون منع از سیر قد موزون کنم
 (۲) در فغان شد دل شه تیمور از جور نگار
 تا بکی از دست شوخی ناله در گردون کنم
 دل چه باشد که فدایت من دلگیر کنم
 گر ز من جان طلبی کی ز تو تقصیر کنم
 نه ترا رسم وفا نه بدلم صبر و قرار
 آخر ای شوخ ستمگار چه تدبیر کنم
 بسکه ضعف تنم از محنت هجرت و فزود
 پشت بر تکیه دیوار چو تصویر کنم
 (۳) هر شب از بهر مداوا دل سودایی را
 بسته در حلقه آن زلف گر هگسیر کنم

در فراق تو مرا مونس و غمخواری نیست
 شرح احوال دل خود بکسه تقریر کنم
 از هوای لب و دندان تو در بزم خیال
 گناه میل شکر و گناه هوس شیر کنم
 (۱) خود او جادو بد و چشم سیاهش آهو
 من بیکر حمله چسان صید دو نخچیر کنم
 شاه تیمور بروی ورق لاله و گل
 شرح حال جگرخون شده تحریر کنم
 بی اختیار هر نفست یاد میکنم

یاد تو مینمایم و فریاد میکنم
 در زیر کوه فرقت شیرین لبی مدام
 شب تا بروز ناله چو فرهاد میکنم
 نالیده از فراق گلستان درین قفس
 کین ناله از جدایی صیاد میکنم
 (۲) از بس بخون خود شده ام تشنه زیر تیغ
 خود را فدای ساعد جلاد میکنم
 بنیاد وحشیان ز فغان میرو د بیاد
 در دشت هجر ناله چو بنیاد میکنم
 خون میرو د چشم من زار در قفس
 هر که که یاد طائر آزاد میکنم
 تیمور شاه یار بیاران نهفته گفت
 بیچاره را بلفظ نهان شاد میکنم

(۱) در نسخه ابراهیم صبحی : دوشنبه تا جکستان : (خودش جادو
 بود و چشم سیاهش آهو) .

(۲) این غزل در نسخه کتابخانه وجود ندارد .

دورم از دوات دیدار تو جانان چکنم
 چکنم آه به تنهایی هجران چکنم
 بیتو گل خار بود در نظر دیده مرا
 هوس سیر (۱) گل میل گلستان چکنم
 طاقت و صبر دگر در دل غمدیده نماند
 نکنم گر ز غمت چاک گریبان چکنم
 ترک (۲) مست تو بصد عر بده و ناز و عتاب
 میزند در جگر خنجر مژگان چکنم
 بس کن ای شوخ جفا پیشه ز آئین ستم
 ملک دل گشته ز بیداد تو ویران چکنم
 همچو بلبل نکنم گر بچمن آه و فغان
 از غم عشق تو ای نوگل خندان چکنم
 شاه تیمور من از بهر نثار قدمش
 نکنم گر گهر اشک بدامان چکنم
 نفس پیاد تو از سینه می رود چکنم
 بیا که مونس دیرینه می رود چکنم
 دلم که جان بخرسار او رود هر دم
 برای دیدن آئینه می رود چکنم
 (۳) رسیده از برم آن دلربا بخواهش دل
 بنزد عاشق پیشینه می رود چکنم
 ز پیش من دل دیوانه همراه طفلان
 ز بهر شادی آدینه می رود چکنم

- (۱) در نسخه کتا بخانه عا مه کابل : (هوس سر و گل و میل گلستان چکنم) و در مصراع اول نظرودیده مرا
 (۲) در نسخه کتا بخانه عا مه (ترک چشم تو بصد عر بده و ناز و عتاب) .
 (۳) این غزل در نسخه قلمی قید کتا بخانه عا مه کابل که در حاشیه یکم مجموعه بطور اختصار نوشته شده است ، وجود ندارد .

دلم ز درد تواز سینه کرده فکر سفر
 گهرز میخزن گنجینه می رود چکنم
 بنزد او شده خون دلم از آن بیقدر
 که زود در کف او خینه می رود چکنم
 ز نزد من شه تمیور جانب اغیار
 چو یار بادل پر کینه می رود چکنم
 گاهی صفتی از لب شیرین تو گویم
 گاهی سخن از غنچه رنگین تو گویم
 هر جا که روم بسکه پریشان بودم دل
 مردم سخن از کما کل مشکین تو گویم
 در وصف تو جا ناید بیضا بنمایم
 چون حرف کف و ساعد سحرین تو گویم
 آشفته تراز زلف پریشان تو گردد
 با هر که غم طره مشکین تو گویم
 از هم گسلد رشته پروین ز خجالت
 ای ماه سخن چون نکه ز پروین تو گویم
 که تهر و گهی لطف کنی باشه تیمور
 جا نا سخن از لطف تو و کین تو گویم
 تا حال دل بان گل بی خار گفته ایم
 چون غنچه لب بخنده و چون گل شکفته ایم
 عمری ز بهر حفظ کف پای نازکت
 خاشاک را بدیده ز راه تو رفته ایم
 از بهر زیب گوش تو از قطره های اشک
 هر شب هزار گهر سیراب سفته ایم
 (۱) مارا نمود جور تو صد بار امتحان
 حرفی ز راه عشق تو با کس نگفته ایم

(۱) این بیت در نسخه محمد آصف خان بدین طریق گرفته شده :

(مارا نمود جور تو صد بار امتحان

حرفی ز درد هجر تو با کس نگفته ایم)

شبها بهاد روی تا وقت صبحدم
 تنها چو بی کسان بسرخاک خفته ایم
 (۱) چون بو، میان غنچه نشکفته در چمن
 اسرار عشق را بته دل نهفته ایم
 در عشق گلرخان شه تیمور هر زمان
 رورا بآب دیده خونبار شسته ایم
 تا از ان لبهای شیرین من جدا افتاده ام
 همچنان روح روان از تن جدا افتاده ام
 از وفا تادری آن بی وفا افتاده ام
 ای مسلمانان چسازم من زها افتاده ام
 مدتی شد از غم هجران تو در بالین درد
 بیکسو و بعمار و زارو بی نوا افتاده ام
 (۲) گشته ام بس ناتوان از جور دور روزگار
 برنخیزم از ضعیفی هر کجا افتاده ام
 هر که سازد ترک مطلب از غم او فارغ دل است
 من بقید غم برای مدعا افتاده ام
 برنخیزد از زمین تا روز محشر گردد من
 نوبت آسان زان دو چشم سرمه ما افتاده ام
 مسند دیبای اهل جاه ندارد چون ثبات
 از قناعت من بفرش بوریا افتاده ام
 تشنه دریای عرفانم بچندین اضطراب
 دست و پا گم کرده در بحر فنا افتاده ام
 گشته ام در راه او نقش قدم تیمور شاه
 بسکه در پایش برای التجا افتاده ام
 (۳) از غم آن طره پرچین بتاب افتاده ام
 تا تو رفتی از نظر در اضطراب افتاده ام

(۱) این بیت در نسخه محمد آصف خان وجود ندارد.
 (۲) (۳) هر دو غزل در نسخه خطی کتبا بخانه عامه کابل وجود ندارد.

لاله سان با جسم زارو ناتوان در کوهسار
 در غم هجرت بآتش چون کباب افتاده ام
 هر شبی بی روی توتا وقت هنگام سحر
 در خیال زلف تو زارو خراب افتاده ام
 روز و شب در انظار خاک پایت سالها
 در سر راه تو با چشم پر آب افتاده ام
 در گلستان جهان عمریست بهر دیدنت
 همچو نرگس منتظر با صد شتاب افتاده ام
 شد برون از خانه چشم من از غم مردمک
 تا بفکر طرهات در پیچ و تاب افتاده ام
 آه حسرت از دلم بیرون شود تیمور شاه
 تا که از یاد لب او در شراب افتاده ام
 نه با وصل توقائع نبی بهجران طاقتی دارم
 ولی در گلشن کوی تو در دل راحتی دارم
 ز وحشت در بیابان همچو مجنون از غم لیلی
 ز تاثیر محبت با غزالان الفتی دارم
 غمی هرگز بقید طره خوبان نمی باشد
 بدل از نگهت گیسوی جانان فرحتی دارم
 توای ناصح ز غمهای دل زارم چه می پرسی
 بکنج بیکسی از درد هجران فرصتی (۱) دارم
 بود با من بیکجا قمری و سرو و گل و بلبل
 درین گلشن بهاران موافق صحبتی دارم
 بگردون گشته جسمم فر بهم چون ماه نو لاغر
 ز بس از محنت غمهای دوران کلفتی دارم

(۱) در نسخه خطی کتابخانه عامه کابل (محتنی دارم) .

(۱)

رسیدن کی شود تیمور شاه در دشت دل آخر
 ز بس از مردم نافهم در دل وحشتی دارم
 ز داغ فرقت در سینه آه آتشین دارم
 بهجرات گذار از پس نگاه واپسین دارم
 مرا یک لحظه با او سایه ام تنها نمی ماند
 بین طالع که دائم دشمنی اندر گمین دارم
 (۲) بحسن روز افزون عاقبت چون بدر خواهد شد
 چه شد گر مدعی باور ندارد من یقین دارم
 قدخم گشته از بار غم عشق تو چون خاتم
 گواه دل نمایان در بغل همچون نگین دارم
 مرا معذور دارای ناصح من ، از پریشانی
 بدل سود از یاد آن دوزلف عنبرین دارم
 سخن را روزگار مفلسی در خانه بنشانند
 ازان دست تهی دایم میان آستین دارم
 بود تیمور شاه نور تجلی کو کعب بختم
 که چون آئینه انوار کرامت برجین دارم
 بیا بیا که بسی زار در فراق توایم
 خراب و خسته و بیمار در فراق توایم
 بناله میگذرد روز و شب زغم ما را
 چو بلبل ای گل بیخار در فراق توایم
 (۳) امید برهم وصلی ز تو بود ما را
 ز تیغ جور دل افکار در فراق توایم

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی این بیت موجود در نسخه
 دوشنبه وجود ندارد و بیت مذکور ازین قرار است :
 بگردون گشته جسم فر بهم چون ماه نو
 ز بس از محنت غمهای دوران کلفتی دارم
 (۲) و (۳) هر دو غزل در نسخه کتابخانه وجود ندارد .

بهما جدا از تو ای دوست ز ندگست حرام
 زجان خویش چو بهزار در فراق توایم
 هوای وصل تو از سر نمرود هرگز
 در آرزوی تو ای یار در فراق توایم
 زگریه شب همه شب خواب را ندانم چیست
 بجان ز دیده بیدار در فراق توایم
 چه میشود که چشانی زلال وصل مرا
 همیشه تشنه دیدار در فراق توایم
 ز درد دل، شنه تیمور با تو میگوید
 بدام غصه گرفتار در فراق توایم
 فغان که بیکسو و بهمار در فراق توایم
 باین دودرد گرفتار در فراق توایم
 قرین حسرت به جدا از در که تو
 اسیر محنت بسیار در فراق توایم
 چو شکر نعمت وصلت بهجا نیاوردیم
 بدرد هجر سزاوار در فراق توایم
 بصد هزار بلا مبتلای وادی غم
 زدمت چرخ ستمگار در فراق توایم
 جدا ز هم نفسان با هزار درد و الم
 نشسته روی بدیوار در فراق توایم
 ز جور چرخ و جفای رقیب و مستی بخت
 فکار و غم زده و زار و بیقرار توایم
 بیا که چون شنه تیمور با هزاران غم
 بکنج بیکسی افکار در فراق توایم
 هر جا که بوده ام بخمال تو بوده ام
 در جستجوی باغ وصال تو بوده ام

آئینه مان به صفحہ روی تو صبح و شام
 حیران زلف و حسن خط و خال بوده ام
 (۱) در سایه حمایت لطف تو مستند ام
 من گامیاب فیض کمال تو بوده ام
 در گوشه قراق فوجون مرغ در قفس
 دایم بیاد دانه خال تو بوده ام
 دایم بکج هجرتو باخو یغی و آشنا
 در گفتگوی حرف و سوال تو بوده ام
 از الفت و وفا شه تيمور دلبرم
 گفتا همیشه من بخيال تو بوده ام
 شب تا سحر گرد سر کوی تو بودم
 فریاد کنان در طلب روی تو بودم
 آن وقت که مجنون نظری داشت به لیلی
 من در طلب سلسله موی تو بودم
 (۲) دیوانه و سر گشته و سود ازده دیشب
 در فـکر خـم طره گیسوی تو بودم
 قمری بچمن مایل سرو و من حیران
 معشور و شقامت دلجوی تو بودم
 هر لحظه بهر خانه بآئین گدایان
 دایم بسراغ رخ نیکوی تو بودم
 هر کس بچمن مست ز پیما نه گل شد
 من مست از ان ترکس جادوی تو بودم
 تيمور چه خوش گفت گه ای قبله دلها
 پیوسته زدل طالب ابروی تو بودم

(۱) (۲) هر سه غزل درد بگر نسخه ها موجود و در نسخه

ناقص و مختصر کتا به خانه عامه کابل وجود ندارد .

تادر نظر رخ تست، روی در نه بینم کم
 تارو سوی تودارم، سوی قمر نه بینم
 هرسو که بگذری تو، گر بگذرم به آنسو
 جز کشتگان عشقت، بر رهگذر نه بینم
 (۱) هرسو نظر کشایم، ای آفتاب خوبان
 جز پر تو جمالت بر بام و در نه بینم
 در مهکده گذارم، روزی اگر برفتند
 میخواره بی ز چشمت من مست تر نه بینم
 همچون لبان و دندان، در کان و بحر هرگز
 ای کوهر یگانه، لعل و کهر نه بینم
 در دامگاه هستی، بینم بسوی هرسو
 مرغ اسیر چون خود، بی بال و پر نه بینم
 روزی چو شاه تیمور، در میکده در آیم
 روی ز روی خوبت، من خوبتر نه بینم
 دور از تو چون تو خود را، ای سیحبر نه بینم
 کز گریه عالمی را، زیرو ز پر نه بینم
 بکره گلی نچیدم، از گلبن و صالت (۲)
 در نخل آرزویت، هرگز ثمر نه بینم
 پس آه و ناله کردم، دور از رخ تو لیکن
 هرگز ناله تا تیر، و ز آه اثر نه بینم
 چون رو بگویت (۳) آرم ای ترک مست و خونیخوار
 از کثرت شهیدان راه گذر نه بینم
 ممکن نباشد ایگل، هرگز درین گلستان
 کز فرقت تو خود را، سرزیر پر نه بینم

(۱) این غزل در نسخه کتا بخانه عامه کابل موجود نیست .

(۲) در نسخه کتا بخانه عامه کابل (از گلشن و صالت).

(۳) » » » (چون رو بسویت آرم).

از بس که خو به بیداد، دارم از غصه میرم
 بی دادگر زیارم، بیدادگر نه بینم
 در کوی توبسی هست، بیچاره ایک آنجا (۱)
 از خوشتن کسی را، بیچاره تر نه بینم
 آیم بطرف کویت، مانند شاه تیمور
 هرگز کس دگرا، خونین جگر نه بینم (۲)
 ز رشک مدعی ای ماه ترک کوی تو کردم
 ز جان گذشتم و قطع نظر ز روی تو کردم
 نه آرزوی کسی از تو گشته حاصل نیست
 خیال خام نظر کن که آرزوی تو کردم
 (۳) من آن ز عشق تو سر گشته ام بیا بنگر
 که رو بسوی گلستان به جستجوی تو کردم
 چو قد سرو بدیدم قدرت بیاد آمد
 چو بوی گل بشمیدم خیال بوی تو کردم
 ز من گذشتی پیش تو شکوه از غم عشق
 نکردم ای بت بدخو، حذر ز خوی تو کردم
 بمحفل تو زهر کس ز حرف عشق شنیدم
 کشیدم آهی و پنهان نظر بسوی تو کردم
 بیمار خود شه تیمور این سخن میگفت
 که عمر را به عبث صرف جستجوی تو کردم
 ز دست رفت دلم تا نظر بروی تو کردم
 از آن چو قبله نما روی دل بسوی تو کردم
 میاه روز و پریشان شب فراق تو گشتم
 ز بس خیال سر زلف مشکبوی تو کردم

-
- (۱) در نسخه کتا بخا نه عامه کابل اینطور نوشته: (بیچاره ایک آنجا)
 (۲) این مصراع در نسخه قید کتا بخا نه عامه کابل اینطور نوشته شده
 هرگز کسی دگر را خونین کفن نه بینم) سهو کتا بت است .
 (۳) این غزل در نسخه کتا بخا نه عامه نوشته نیست .

(۱) ز پافتادم و رفتم زدست روز و شب ای مه
 بکوه و بادیه از بس که جستجوی تو کردم
 چو آئینه برخت لاف حسن را به جلازد
 بکذب دعویش آورده رو بروی تو کردم
 بوصف ابرو و زلف و خط تو یکسر مو
 فرو گذاشت نشد وصف مو بموی تو کردم
 بهم رهی صبا صبحدم شۀ تیمور
 هوای گشت گلستان بعزم پوی تو کردم
 آنکه بود از مستم دوری او هجرانم
 شکر صد شکر که حاصل شد از در مانم
 (۲) غم دل را که اگر با تو نگویم چکنم
 پیش ازین راز نهفتن بخدا نتوانم
 خاک پای زسکان تو اگر دست دهد
 تو دنیا سازم و در دیده خود افشانم
 میرود جان زتن من مکن ای دوست شتاب
 که بهیچ باب نشد از تو امید آسانم
 منکه افتاده بحر غم هجران توام
 نیست امید کزین ورطه برآید جانم
 ناولک هجر تو چون قصد من زار کند
 سینه گردد هدف و دیده بود حیرانم
 شاه تیمور جکد آب ز چشم تر من
 چکنم از غم آن یار بود گریانم
 گر چه بر در گهت افتاده بروی خاتم
 لیک در حشر ز آفات کدورت پاکم

(۱) از ره تجربه دیدیم مکرر به چمن
 نهست یک گل که بود همچو دل صد چاکم
 فلک از آه دلم گشت مکدر صد حیف
 یار واقف نشد از حال دل غمناکم
 نبود عشق تو امروز که از روز ازل
 بسته سلسله زلف تو همچون تاکم
 میزنم غوطه بصد بار بدریای خیال
 تا رسد گوهر معنی ز کف ادراکم
 مددی کرد بمن بخت سیاهم صد شکر
 که بگردن رسن زلف تو شد فتراکم
 روشن از عکس رخم بزم جهان شد تیمور
 کرد مانند گهر در صدف افلاکم

(۲) مبادا دور تصویر تراز بتخانه چشم
 خیال جاوه روی تو بادا خانه چشم
 ز سودای تو دارم بسکه طرح وحشت از مردم
 بود پیوسته همچون تو در ویرانه چشم
 بود چون خانه رنگین نقش خالی از مردم
 نشین یک لحظه بهر سیر در کاشانه چشم
 ترا اگر هست ذوق می پرستی دگر بای من
 بیا بنشین دمی در گوشه میخانه چشم
 نگاهی جانب من کرده بی در حالت مستی
 پراز میخانه چشم تو شد پیمان چشم
 تماشا کن بیاد گوهر دندان سیرابش
 بود هردانه اشکم (۳) صدف در دانه چشم

(۱) (۲) هردو غزل در نسخه قلمی کتابخانه عامه کابل وجود ندارد.
 (۳) در نسخه ابراهیم صبحی دوشنبه تاجکستان :
 « بود هر دانه اشکم چون صدف در دانه چشم » کلمه چون زائد و
 سهو کاتب است .

بچشمم هست تا شمع جمالش شاه تیمور
 بود خیل ملک در آسمان پروانه چشمم
 (۱) بدام زلف خوبان مبتلا گشتم ندانستم
 گرفتار خم زلف بلا گشتم ندانستم
 تمام عمر همچون کعبه از راه وفاداری
 بگرد کوی یار بی وفا گشتم ندانستم
 بامیدی که روزی از ره الفت گذر سازد
 براه انتظارش نقش پا گشتم ندانستم
 شدم من تاجدا از آستان کعبه کویش
 بغمهای جدایی آشنا گشتم ندانستم
 برای جستن بوی نسیم زلف مشکینش
 بهر دروازه ما فند گدا گشتم ندانستم
 برای جستجوی یار شوخ بی وفای خود
 بصحرا همه باد صبا گشتم ندانستم
 نکرد آن بی وفا محرم بچشمش شاه تیمور را
 براهش سوده همچون توتیا گشتم ندانستم
 دوش از غم دمی نیار میدم شب تا بسحر ز دیده خونباریدم
 از یاد گل روی تو ای گلشن جان چون بلبل بیچاره بسی نالیدم
 (۲) آندل که بهجران رخت خون شده بود از دیده خونبار برون پاشیدم
 در بزم طرب بی پیمانه چشمم خون جگر خویش چومی نوشیدم
 مکشوف نشد عاقبت اسرار محبت هر چند که در عشق بتان کوشیدم
 چون مو بهیان ورق غنچه گلشن در پرده دل مهر ترا پوشیدم

(۱) چهار بیت از این غزل در نسخه کتابخانه عامه کا بل بطور
 ناتمام نگاشته شده و مصراع اول بیت پنجم را اینطور نوشته است:
 «برای جستجوی یار شوخ بی وفای خود»
 (۲) این غزل در نسخه خطی قید کتابخانه عامه کا بل اثر قلم ملا کرخی
 موجود نیست و در نسخه دو شنبه - تاجکستان و نسخه ارگ کا بل و نسخه
 محمد آصف خان موجود است:

شد نامه دلدار حنائی شه تیمور
 در دیده خونبار ز پس ما لیدم
 تا که پیدا شده از زلف تو سودا بستم
 لاله سان در غم رخسار تو خون شد جگر
 می تپد قمری دل در برم از یاد قدش
 رفته تا از غضب آن سرو خرامان ز برم
 احتیاج می و میخانه ندارم هرگز
 کرده میخانه چشم تو ز خود بیخبرم
 در نظر چهره عکس گل روی دارم
 که چکد از غم او خون دل از چشم ترم
 آن چنان تازه نهالم بگلستان سخن
 که بود سهو شیرین معانی ثمرم
 دیده ام می نگرد سوی تو چون قیله نما
 جانب قبله روی تو بود در نظرم
 شاه تیمور منم در غم خوابان جهان
 چکنم رابطه عشق بتان شده نرم
 عالم بود از رابطه ذات توقائیم
 پیوند بود رشته جانم بتو دایم
 تسخیر توان کرد همه خلق جهان را
 بالطف خوش و روی دل و حرف ملائم
 بود از برم آنشوخ پریزاد گریزان
 گردید بمن رام ز تاثیر عزایم
 از فیض کند بدر هلال رمضان را
 پرواز کند رنگ گراز چهره صائم
 مژگان تو پیوسته از آنست با برو
 دارند بهم دوستی و الفت دائم

از یاد تو غافل نتوان کرد بهر حال
 هستیم بیاد تو چه بهد او چه نائیم
 تیمور شود مخزن اسرار الهی
 دل هر که کند پاک ز اوصاف ذمائیم
 دیده غیر برخسار تو دیدن ندهم
 شانه را دامن زلف تو کشیدن ندهم
 ای بهار دل و جان باد صبارا از رشک
 در گلستان جمال تو وزیدن ندهم
 هست جوش عرق روی تو چون شبنم گل
 از گل روی تو در باغ چکیدن ندهم
 قمری وفاخته را پیش خرامان قدت
 فرصت دیدن و گرد تو پریدن ندهم
 مرغ دل را بدم تیغ تو از لذت شوق
 رخصت پرزدن و یاد تو دیدن ندهم
 دیده ام از غم هجران تو طوفان دارد
 اشک را سوی تو یکبار دویدن ندهم
 غیر گفتار زبان و لب او تیمور شاه
 کوش را رخصت گفتار شنیدن ندهم
 بود چون شمع سوزان در فراق چشم گریانم
 میان آتش شوق تو چون پروانه بریانم
 بقید غم ندارم جز تو دیدن چاره دیگر
 امیر حلقهای دام آن زلف پریشانم
 (۱) زدست جور آن شوخ ستم پرور یقین دانم
 که آخر تا بدامن میرسد چاک گریبانم
 برنک ابر نهسان چشم من فیض دگر دارد
 پراز گوهر شود از دیده تر حیب و دامنم

ز آواز نسیم آستان کعبه کویش
 درین گلشن بمانند دهان غنچه خندانم
 مریض عشق را جز وصل در مانی نمیباشد
 مکن بیهوده کوشش ای طبیب از بهر در مانم
 دمی از یاد خوبان نیستم تیهور شاه غافل
 بود مهر پیرو یان چو روح آغشته در جانم

* * *

چشم ما سوی توو چشم تو بسوی دیگران
 ما بتو حیران و تو حیران روی دیگران
 جان ما آمد بلب در آرزویت ما بتو
 آرزو مندیم و تودر آرزوی دیگران
 ما به گفتگوی تو پیوسته مشغولیم و تو
 نیستی فارغ دمی از گفتگوی دیگران
 (۱) عمرها بر روی ما بستی درای خلوت نشین
 گرچه یکساعت نه بستی در بروی دیگران
 سوی مایکره نکردی رو تغافل تا یکی
 ای که باشد روی تو پیوسته سوی دیگران
 ما برای بوسه پیش تو رو انداختیم
 گر بروی مانمی یعنی بروی دیگران
 ما ز بیم خوی تو آتش بجان گشتم و تو
 گشته آتش بجان از بیم خوی دیگران
 عمر ما آمد بسرد رجستجویی لیک تو
 صرف کردی عمر خود در رجستجویی دیگران
 شد بکوی تو مقیم ای بی وفاء تیمور شاه
 معتکف گشتی تو از رغبتش بکوی دیگران

چون گل رخسار تو نشکفته گل در بوستان
 آب رنگ روی تو برد آب رنگ بوستان
 بوی گل روی تو و بی سرو قدت در (۱) چمن
 که کنم فرهاد چون بلبل چو قمری که فغان
 جان فدایت خون من از شوق می آید بجوش
 ترک من چون بهر قلم تیغ بندی در میان
 بسکه با صیاد کردم انس در گنج قفس
 نه ز گلشن یادم آید یک نفس نه ز اشیان
 میدمی ای شوخ دلهای پریشان را بباد
 چون پریشان میکنی آن طره عنبر فشان
 پس بلند و پست (۲) دیدم نیست خود هرگز پدید
 چون تو آدم بر زمین، چون تو ملک بر آسمان
 متغیر از قد و رخسار و خط و زلفت شوند
 سرو گل ریحان و سنبل چون روی در گلستان
 مینمایم نرم از افغان دل سخت ترا
 مهر بابت میکنم هر خویش ای نامهربان
 چون مه نو در غم ابروی تو تیمور شاه
 گشت بیمار و ضعیف و زرد و زار و ناتوان
 چون رخ زیبای تو کی گل دمید از بوستان (۳)
 چون قدر عنای تو کی رست سرو از گلستان
 بیتو بودن یک نفس ناخوشتر از آب حیات
 باتو یکدم زیستن خوشتر ز عمر جاو دان
 یاد آن شبها که تو محمل نشین بودی به من
 در پیت بودم سگ دنباله گرد کاروان

-
- (۱) در نسخه ابراهیم صبحی-تاجکستان (سرو قدت اندر چمن)
 (۲) در نسخه ابراهیم صبحی-تاجکستان (پس بلند و پست دیدم نیست
 خود هرگز پری)
 (۳) در نسخه تاجکستان: «گشت بیمار و ضعیف، زرد و زار ناتوان».

قامتت سرواست لیکن غیرت سروچمن
 عارضت ماه است لیکن رشک ماه آسمان
 جانم از شوق شهادت دم بدم آمد بلب
 چون بقصد گشتن من تیغ بندی بر میان
 نه ز تو باری (۱) ببینم نه ز گردون یاوری
 نالم از جور تو جانا یاز دور آسمان
 در فراق تا بکی باشد غمین تیهو شاه
 مدعی تا چند باشد از وصال شادمان
 آتش شعله رخسار تو سوزد دل من
 برق لعل لب در بار تو سوزد دل من
 شمعسان شب همه شب تا بسحر در کویت
 از غم دوری دیدار تو سوزد دل من
 (۲) چون خرامی به چمن همره اغیار به ناز
 روشن از جلوه رفتار تو سوزد دل من
 میتوان کرد مرا شاد به پیغام وصال
 چند در هجر پراز ناز تو سوزد دل من
 هیچگاهی مددای یار نکردی بادل
 از تغافل زدن کار تو سوزد دل من
 رو بروی منی و چشم وز بان جانب غیر
 ای متمم پیشه ز اطوار تو سوزد دل من
 گاه جان خواهد و گاه دین طلبد، که طاقت
 شیوه چشم ستمکار تو سوزد دل من
 چون سپند از پی دفع نظر کج نظران
 تاب رخسار گل ناز تو سوزد دل من

(۱) در نسخه دو شنبه «بو بینم» مطابق رسم الخط ابراهیم صبحی.
 نوت: هر دو غزل مندرج متن در نسخه قلمی کتابخانه عامه کابل نیست.
 (۲) در نسخه قلمی قید کتابخانه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده
 موجود نیست

عکس را در بغل آئینه خود پنهان
 بی فروغ رخ گلزار تو سوزد دل من
 شاه تیمور بمن گفت بگاشن بلبل
 که با حوال دل زار تو سوزد دل من
 (۱) مشعل آه ز هجرت چو فروزد دل من
 دل من سوزد و من سوزم و سوزد دل من
 دل گرفتار تو شد سوخت گرفتار غمت
 یا الهی که درین برق بسوزد دل من (۲)
 همچو آئینه شود درجو تماشا بخدا
 دیدم چون بر رخ زیبای تو دوزد دل من
 چاک زخمی که بدل خنجر بژگان تو زد
 باز از رشته آهی چو فروزد دل من
 دل بفرسان من غم زده نا صبح بکجاست
 پنبه در گوش خود از گفت و شنود دل من
 بخیه زخم دل من شده فرسوده زغم
 کو حریفی که دگر بار بدوزد دل من
 شاه تیمور چه شد از می پشمش میخور
 پشت پابر هوس جام بسوزد دل من
 حلقه گوش اثر دست دعای دل من
 ناوک شصت خطر آه رسای دل من
 قدر دل باخته آن مه زوفا میدانست
 کاش می برد دل خویش بجای دل من

-
- (۱) هر دو غزل در نسخه قلمی قید کتا پخانه عامه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده است موجود نیست :
- (۲) این مصراع در نسخه قلمی ابراهیم میبجی - قید کتا پخانه دو شنبه - تاجکستان : نظر به سهو کاتب اینطور نوشته شده است :
 (یا الهی که بسوزد درین برق بسوزد دل من) .

ناله را ناخن الماس درین کار شکست
 نشدی هیچ گهی کار گشای دل من
 هر طرف می نگرد جلو خود می بیند
 شد جهان آئینه پرداز صفای دل من
 چشم پرش ز نگاهش دل ما را ستم است
 پی دلجویی خود نیست چه جای دل من
 شمع اگر جامه زر بفت ز پرتو دارد
 از سیه اطلس داغست قبابی دل من
 شاه تیمور بمن یار وفادار بگفت
 ای هوا خواه رضای تو رضای دل من
 (۱) دیدم شگفته روی تو ، پیوسته چون گل در چمن
 ملانند گیسو وقت ، نی سرو باشد فی سمن
 جانا چگونه حال خود ، در محنت هجران تو ؟
 خون می چکد دائم بین ، در هجو تواز چشم من
 کردی تودر عزم سفر ، ای دلربای سیمبر
 اندر بیت با چشم تر ، آواره گشتم از وطن
 داری خبرای نازنین ، در نافه آهو به چین
 از نگهت گیسوی تو ، شرمنده شد مشک ختن
 گفتا دل من بارها ، چون شد ز زلف اورها
 چندین بلا های خدا ، پنهان بود در هر شکن
 دارند اغیار ای صنم ، از هزم شوقت راحتی
 در گوشه هجران تو ، من می کشم رنج محن
 شد از غمت تیمور شاه ، در گریه و فریاد و آه
 سویش نمی آری نگاه ، ای خسرو شیرین دهن

(۱) این غزل در نسخه قلمی نور محمد کرخی قید کنایه خانه عامه
 کا بل موجود نیست .

برنخیزم از سر کوی توای جانان من
 یا برباید حاجت من یا برباید جان من
 بسکه بهر غنچه خندان او گرید ، زند
 طعنه برادر بهاران دیده گریان من
 بسکه خون از دیده بی آن لاله رخ بارم زغم
 لاله زار اشک گلگون میشود دامان من
 گرشگافی سینه (۱) و درد دلم آری بیرون
 آشکارا میشود بر تو غم پنهان من
 در علاج من عبت میکوشی ای نادان طبیب
 گفتم درمان ندارد درد بی درمان من
 شادم ای گل از نگاه کن ، که از تیغ غمت
 شد چو غنچه از گریبان چاک تادامان من
 سوزدم جان ز آتش عشق تو چون تیمور شاه
 رحم کن بر جان من ، ای سنگدل جانان من
 خواهم همیشه کوی ترا جای خویشتن
 یارب ، رسان مرا به تمنای خویشتن
 (۲) از شوق باده حلقه زنجیر تانک را
 افکنده ام چو سلسله در پای خویشتن
 نقصان بسی ز کان حلاوت نمی شود
 ما را چشان ز لعل شکر خای خویشتن
 چون می برد غبار غم از بزم دل شراب
 کردم از ان به یکده ماوای خویشتن

(۱) در نسخه ابراهیم صبحی : دوشنبه - تاجکستان اینطور
 نگاشته شده :

(گرشگاف سینه را و دلم آری بیرون)

(۲) این غزل در نسخه کتا بخانه عامه کابل نیست .

آتش زند بجسم فلک برق آه من
 بیرون کشم گر از دل شیدای خویشتن
 چون نافه بسته خون بدل مبتلای من
 بگشاگره ز زلف سمن سای خویشتن
 تیمور شاه گشته به گلشن چو غنند لیب
 شیرین سخن ز طرح غزل های خویشتن
 آمدی دل ز برم رفت ، زمانی بنشین
 خون شد از چشم ترم رفت ، زمانی بنشین
 آفرین بر پرش تیر توای سخت کمان
 تا به پر در جگر رفت ، زمانی بنشین
 آمدی از پی قتل من بیدل بغضب
 پیش تیغ تو سرم رفت ، زمانی بنشین
 عزم رفتن چو نمودی ز بر من به عتاب
 آه نور نظرم رفت ، زمانی بنشین
 زده آتش من و باز روی سوی رقیب
 جانب او شررم رفت ، زمانی بنشین
 تا بکی بال زخم در پیت ای تند قدم
 قوت بال و پرم رفت ، زمانی بنشین
 شاه تیمور بچا نان گل خندان گوید
 در پیت مشت زرم رفت ، زمانی بنشین
 گیرم که شد فرش رخت این جان غم فرسای من
 باشد چه پروا از منت ای شوخ بی پروای من
 بی لعل گوهر بار تو هر دم بهارم تا بکی
 از چشم گوهر بهر توای گوهر یکتای من
 تاهست از گلشن نشان از هر طرف در بوستان
 خور شهید عالم قاتل تو یا شمع بزم آرای من

داری مرا ای نوش لب تا چند در رنج و تعب
تا کی رود خون روز و شب از چشم خون بالای من
با ناله و فریاد و آه گوید بتو تیمور شاه
از لطف کن سویم نگله (۱) عذرای من لیلای من

* * *

(۲) این سینه روزن، روزن است، از سوزن مژگان تو
بهر روز ز هر روزن کشد، سر آتش هجران تو
جان پرلیم از دوریت، بهر خدایک ساعتی
بنشون ز ما فی تا کنم، جان را فدای جان تو
گفتی که می بینی مرا، در گریه می آبی چرا
در گریه می آرد مرا، ظالم لب خندان تو
از اشک شبنم شسته است، گل در چمن دامان خود
سو کند هر دم می خورد، در پاکی دامان تو
هر دم دل دیوانه را، سازد ز زنجیرش رها
باشانده دازد الفتی، گیسوی مشک افشان تو
تا برقع افکندی ز روی، ای آفتاب مهو شلن
خورشید چون آئینه شد، محور رخشان تو
گفتم بان گلزار حسن، از سوز دل تیمور شاه
ضعف دل من می برد، بوی خطر یحان تو

شد غبار سر مه در چشم خطر یحان تو
کرده ام در دیده جلی میلی از مژگان تو
عکس رخسار تو شد تا در ضمیرش جلوه گر
دیده آئینه از حیرت بود حیران تو

(۱) این غزل در نسخه قلمی ابراهیم صبحی قید کتابخانه نفاست چکستان
وجود ندارد و در نسخه های کابل موجود و در تاریخ تیمور شاهی
طبع سال ۱۳۴۶ ش نیز مندرج است. (وکیل)

(۲) این غزل در نسخه کتابخانه کابل نوشته نیست.

همچو موزد بک آتش میشود در پیچتاب
 هر که سر پیچد بدوران از خط فرمان تو
 بسکه دارد ارتفاع اوج رفعت تا بچرخ
 جلوه گاه قدسیان شد روضه ایوان تو
 جام گردون بسکه از پیمانه چشمت پر است
 شد رواج میکشی منسوخ دردوران تو
 بهرا احسان تا قیامت همچو گاه و کهر با
 دست امیدم بود پیچیده درد امان تو
 شاه تیمور هر ورق گلزار می آید بچشم
 بسکه شد اشعار رنگین ثبت درد یوان تو
 ای که مارا گشته ناز خنجر میگان تو
 گردن مازیر بار منت احسان تو
 وقت گشتن همچو بسمل از تنیدن کن حذر
 تا نکرد خون من آلوده درد امان تو
 شد چنان آوازه فیضت که خورشید فلک
 می برد هر صبح بهر خویشان از سخوان تو
 در میان آهوان دشت وحشت گاه عشق
 آهوی چشمم بود محورم چشمان تو
 هیچ میدانی چرا سر گشته میگردد فلک
 در سرش پیچیده فکر طره پیمان تو
 یوسف من، من چه سازم (۱) وصف رخسار ترا
 سوره یوسف بقرآن ختم شد در شان تو
 ماه نوشد بیت موزون در نظر تیمور شاه
 بسکه رفعت یافت قدر شعر در دوران تو

(۱) در نسخه محمد آصف خان: «من چه سازم وصف آن رخسار را

(۱) گشاهام من خوشه چین خرمن احسان تو
 تا قیامت دست امید من و دامان تو
 از صفای جوهر دل دیده آئینه شد
 کامیاب چهره همچون ناله تابان تو
 در ریاض سینه می خندد گل باغ دلم
 از نسیم غنچه لعل لب خندان تو
 نیست مژگان صف بصف برگرد مژگان که شد
 فتنه محشر بلند از نرگس فتنان تو
 بستگان حلقه گیسوی مشکین ترا
 شد برات اذن آزادی خط ریحان تو
 تا بقای زندگی از امر حق تیمور شاه
 سرنمی پیچد فلک از حیطه فرمان تو

(۲) مائل شده تا چشم من، با آنقدر عنای تو
 بادا هزاران جان من، قربان سرتاپای تو
 هرگز ندیده دیده ام، همچون گل رخسار تو
 سروی نروید در چمن، همچون قد بالای تو
 گریخت من یاری کند، دستم رسد با دامن تو
 جانرا گفتم پیشست فدا، سرانهم در پای تو
 دل شد اسیر روی تو، جانم فدای خوی تو
 گشتم شهید یکنظر، از تیغ استغنائی تو
 بنشین بیاد دیده ام، خالیست آنجا جای تو
 خالی مبادا این مکان، از گرد خاک پای تو
 کردم پیام خود بیاد، تا آنکه آرد سوی تو
 جای دل میجروح خود، درد و غم و سودای تو
 چشمی بحسرت داشتم، در انتظار راه تو
 شد مردمان دیده ام، روشن بخاک پای تو

از یاد سرو قامتت، مارا بود آتش بدل
هر گه که یاد آید مرا، آن شعله بالای تو
ای ماه اوج دلبری، گوید ترا تیمور شاه
گردد خجل شمس و قمر، پیش رخ زیبای تو
هرگز ندیده دیده ام همچون گل سیمای تو
سروی نروید در چمن همچون قند و بالای تو
گر بخت من یاری کند دستم رسد بادامت
جا را کنم پیشت فداسر را نهم در پای تو
دل شد اسیر سوی تو جانم فدای خوی تو (۱)
گشتم شهید یک نظر از تیغ استغنائی تو
بنشین پیاد دیده ام خالیست آنجا جای تو
خالی می دادا این مکان، از گرد خاک پای تو
کردم پیام خود بباد تا آنکه آرد سوی تو
حال دل مجروح خود درد و غم و سودای تو
چشمی بحسرت داشتم در انتظار راه تو
شد مردمان دیده ام روشن بخاک پای تو
از یاد سرو قامتت ما را بود آتش بدل
هر گه که یاد آید مرا آن شعله بالای تو
ای ماه اوج دلبری گوید ترا تیمور شاه
گردد خجل شمس و قمر پیش رخ زیبای تو (۲)
(۳) برده قرار از دلم زر گس سرمه سای تو
هقده کشاست جان من زلف گره کشای تو

-
- (۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل مطلق از قلم مانده و از روی احتیاط مکرر پرداخته شد است.
- (۲) غزل فوق در نسخه ملانور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل موجود و در نسخه ابراهیم صبحی، دوشنبه تاجکستان وجود ندارد.
- (۳) این غزل در نسخه ملانور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل نوشته است.

شب همه شب بکنج غم تاز بزم رسیده یی
 گریه و ناله قاسم میکندم از برای تو
 از سر صدق کرده ام ای بت رو (۱) در انجمن
 چشم امید خویش را سرمه زخاک پای تو
 پای تو بر زمین مغم از سرناز باز کن
 کرده بدیده مردمک از سر صدق جای تو
 چون بنوا نمیرسم از لب می پرست تو
 می کشم از دل و جگر، شام و سحر نوای تو
 وحشی دشت وحشت رام کسی نمی شود
 نیست بخویش آشنا هر که شد آشنای تو
 همچو خضر براستی زنده جاویدان بود
 جان عزیز خویش را هر که کند فدای تو
 تا ز کرم نموده یی عارض خود در آئینه
 برده صفا آئینه چهره با صفای تو
 تیموردل شکسته را، وعده بوسه کرده
 گر بدهی زهی کرم ورندهی رضای تو
 مرغ دل بی بال و پر افتاده تادردام تو
 در سرم پیچیده فکر زلف عنبر فام تو (۲)
 هر شب از تعلیم درس مکتب استاد عشق
 هست تا وقت سحرورد زبانم نام تو
 عاشق بیمل ندارد احتیاج نامه ات
 می برد از دل قرار و صبر را پیغام تو
 (۳) لطف بامن گر نداری صرف کن دشنام را
 ای دل و جانم فدای شهوه دشنام تو
 ریزش فیض ازل باشد با استعداد ظرف
 ساقی مجلس فراوان ریخت می در جام تو

(۱) در نسخه ابراهیم صبیحی دوشنبه، تاجکستان شوروی «زودا انجمن»

(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی سهواً «عنبرسای» نوشته شده است.

(۳) » » لطف گر بامن نداری صرف کن دشنام را.

بخشش (۱) جود تو بهر خلق عالمگیر شد
 من چرا محروم گشتم آخر از انعام تو
 میشود موزون شه تیمور (۲) حرف عام و خاص
 شد رواج شعر از بس عام در ایام تو
 (۳) خون شد بتادام با مید و قای تو
 تا کی بخلق شکوه کنم از جفای تو
 از خویش و آشنا همه بیگانه گشته ام
 ای سر و ناز تا شده ام آشنای تو
 گریه هزار جان بودم ای قرار جان
 چون آبی ام بکلبه نما یم فدای تو
 ای پادشاه حسن خدا را ترحمی
 به حال خسته بی که ز جان شد گدای تو
 خاکم اگر بیاد رود بعد مردنم
 هرگز برون نمیرود از سر هوای تو
 از آب دیده بسکه بگیریم کف گلش
 بر خاک راه چون نگریم نقش پای تو
 تیمور شاه گشته بیک دیدن ای صدم
 شیدای تو، اسیر تو و مبتلای تو

-
- (۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل ملا نور محمد کرخی:
 (بخشش وجود تو بهر خلق عالمگیر شد)
 (۲) در نسخه دوشنبه ابراهیم صیجی:
 (میشود موزون شه تیمور حرف خاص و عام)
 (شد رواج شعر عام در ایام تو)
 در نسخه کتابخانه عامه کابل مطابق متن آمده است
 (۳) این غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی قید کتابخانه عامه
 کابل نیست.

هرگز ندارد در چمن ، گل (۱) آب ورنک و بوی تو
 سنبل ندارد سرو من ، این پیچتا ب موی تو
 چادو نگاهت جان من ، دل را با فسون می برد
 دل را نگهدارم چسان ، از نرگس جا دوی تو
 پهلوی به بستر می نهم ، زین درد بی اندازه من
 در بزم بینم غیر را ، هر که که در پهلوی تو
 همچون دماغ آشفته کان ، سودا زند در سرم را
 بویی اگر آرد صبا ، از زلف عنبر بوی تو
 در بوستان چون سرورا ، بینم کنار جو مرا
 یاد آید ای گل پیرهن ، سرو قد دلجو ی تو
 تا آنکه بینم (۲) یکرهت ، از گوشه بامی نهان
 صدره بگردم یک نفس ، از شوق گرد کوی تو
 سر پر سرزانی غم ، ای مه نهید تیمور شاه
 هر که که بیند غیر را ، در بزم همزا نوی تو
 (۳) بردیده ام یکدم نشین تا سیر بینم روی تو
 جز غیر من دیگر کسی ، خواهم نبیند سوی تو
 هر کس که بیند روی تو ، سر می نهید در کوی تو
 آشفته و شیدا شود ، بر زلف عنبر بوی تو
 هر پارسارا ای صنم ، کز پیش خاطر بگذری
 کی باز دارد چشم خود از چشم واز ابروی تو

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی :

(هرگز ندارد ای صنم گل آب ورنک بوی تو) .

(سنبل ندارد سرو من ، این پیچ و تاب موی تو) .

(۲) در نسخه قلمی ملا نور محمد قید کتابخانه عامه کابل

(تا بینم ای مه یکرهت از گوشه بامی نهان)

(۳) در نسخه کتابخانه عامه کابل که بقلم ملا نور محمد

کرخی در سنه ۱۲۱۹ ق نوشته شده ، دو غزل متن موجود نیست .

هر دم زمشکات خلد، تیری بدل عشاق را
 باشد هلاک هاشقان، آن ناولک آبروی تو
 دل بردی وجان داده ام، در د ام توافتا ده ام
 ورمیکشی استاده ام سر می نهم در کوی تو
 وصفت ننگجد در مثل، مثلت نباشد در جهان
 خورشید گر بیند ترا، ماند خجل از روی تو
 آخر نگاهی باز کن، وانگه عتاب آغاز کن
 چندانکه خواهی ناز کن، من دوست دارم خوی تو
 ناسهر بان من بیا، بنگر بحال ناتوان
 رفت از تنم روح روان، در آرزوی خوی تو
 تیمورشاه در انجمن، مثلت نباشد در سخن
 عالم گرفتارت چو من، از فتنه جادوی تو
 (۱) بنشین بچشم آنقدر، تاسیر بینم روی تو
 برهم نهم چشم که تا، غیری نبیند روی تو
 لاغرچو سوگردیده ام، از دیده خون باریده ام
 چون ماه نوکاهیده ام، اندر غم آبروی تو
 گاه از نگاهای نهان، گاه از اشارت ها عیان
 دل می برد از مردمان، این زر گس جادوی تو
 برخو یستن پیچیده ام، زین غم بخون غلطیده ام
 تا غیر را من دیده ام، در بزم همزانی تو
 ای گلرخ نسرين بدن، ای دلبر غنچه دهن
 سروی ندیدم در چمن چون قامت دلجوی تو
 سازد پریشان خلق را، از نکمت مشک خطا
 بویی اگر آرد صبا، از زلف عنبر بوی تو
 تیمورشاه هر روز و شب، باشد زغم در تابوت
 عمریست در راه طلب، گردد به جستجوی تو

(۱) در نسخه کتابخانه کا بل اثر ملا نور محمد و غزل متن موجود نیست

(۱) سازند ز برک گل اگر پورهن تو
 از نازکی افکار شود زان بدن تو
 ای عهد شکن مددل دیوانه اسورت
 در هر شکن زلف شکن در شکن تو
 خون خورده و از تنگدلی بسته لب خویش
 ای غنچه دهن غنچه زرشک دهن تو
 کس دیده که سنبل دمد از یاسمن و گل
 سنبل زده سر از طرف یاسمن تو
 بستی کمر قلم و خنجر زدی ای شوخ
 قربان کمر بستن و خنجر زدن تو
 جان میدهم ای شوخ چو فرهاد به تلخی
 بهر سخنی از لب شرین سخن تو
 طوطی همه شکر شکنی کرد فرا موش
 شیرین دهنا از لب شرین سخن تو
 دامن تو نترسم که بگیرند به جگر
 خون شد دلم از خون کسان ریختن تو
 رحمی بکن ای شوخ به حال شه تیمور
 مفتون شده از فتنه برانگیختن تو
 (۲) روم چگونه بگلگشت گلستان بیتو
 بروی گل نگرم سرو من چسان بیتو
 چو دوزخم بنظر آید ای بهشتی روی
 اگر روم بسوی روضه چنان بیتو
 تویی چو راحت و آرام جان و دل جانا
 بجان و دل نبود طاقت و توان بیتو
 بگلشنی که نه بینم جمال روی ترا
 چو هندلیب کنم ناله و فغان بیتو
 و بال جان شو دم زندگی چکار آید
 چو خضر گر بودم عمر جاودان بیتو

ز سینه ام بلب از ضعف جان نمی آید
چنان زغم شده ام زار و نا توان بیتو

جدا از روی تو تیغ و رشاہ گذشت ز جان
چکار آیدش ای سروناز، جان بیتو

فغان که بر لبم از غم رسید جان بیتو
دمی دلم نبود فارغ از فغان بیتو

(۱) چه سود ازین چمن که سبز گشت و غنچه دمید
که گلخن است مرا گلشن چنان بیتو

نه یاری می ز تو بینم نه یاری از گردون
شکایت از تو کنم یا ز آسمان بیتو

چو لاله داغ بدل افتدم ز دیدن گل
قدم نهم چو بگل گشت گلستان بیتو

خدای را بمن ای دیده جهان نظری
که سوخت شوخ جهان سوز من جهان بیتو

(۲) ز زندگی شده ام آنچنان من بیزار
که از خدا طلبم مرگ هر زمان بیتو

مرا بدولت دیدار باز ساز جوان
که پیر گشته ام ای نازنین جوان بیتو

دلم ز عشق تو گردیده است خون و کنون
ز دیده ام شده خون دل و آن بیتو

(۱) در نسخه ارگه جمهوری کابل و نسخه خطی قزوین و نسخه خطی تبریز و نسخه خطی مشهد و نسخه خطی اصفهان و نسخه خطی تهران و نسخه خطی شیراز و نسخه خطی کاشان و نسخه خطی ابرق و نسخه خطی...

«چه سود ازین چمن سبز گشته و غنچه دمید»

(۲) در نسخه « (ز زندگی شده ام آنچنان من بیزار) »
(رأیه ۱۰۰)

بیا که گشته بهجرا ز غمت شته تیمور

(۱) ضعیف و خسته ورنچورو ناتوان بیتو

در دیده جا گرفتنی بجای دگر مرو

ای نور دیده باز ز پیش نظر مرو

بهر چه با زبی سببی از برم روی

رنجیده از من ای بت پیداد گرمرو

مستی و بیقرار، خبردار خویش باش

در بزم غیر بهرخدا بیخبر مرو

باز مهری مکن ای کل تو بار قیب

سوی چمن برای خدا اینقدر مرو

ای دوست، جان بهمرهیت نمیکند سفر

رحمی بحال من کن و سوی سفر مرو

تیمور شاه ز در دتو بیمار و خسته است

مهمبرد از برای تو کردم خبر مرو

(۲) ای حاصل از تو نور نظر از نظر مرو

داری چو جا بدیده بجای دگر مرو

تو بهخبر ز خواهشی و فرصت طلب رقیب

امشب بزم او بخدا بیخبر مرو

(۱) و (۲) دو غزل بدو مطلع و دو مقطع در نسخه قلمی ابراهیم صبیحی

دوشنبه قاجارستان موجود است غزل اول هفت بیت و غزل دوم نه بیت و چون بهک وزن و قافیه گفته شده در نسخه ای که بتاریخ ۱۴۰۴ صفر سنه ۱۲۱۰ ق بخط ملا خدا داد در کابل نوشته شده و در نزد محمد آصف خان بن محمد یوسف خان موجود است، از هر دو غزل نه بیت در یک مطلع و یک مقطع جمع آورده و یک غزل نشان داده شده و نظر باین علت نسخه ابراهیم صبیحی قابل ترجیح است. و در چند حصه دیگر نیز اینگونه تحریفات و اختصارات روی داده و هر یک نسخه شکل مرتب و مکمل بخود ندارد و نقل نسخه اصل گفته شده نمی تواند و اما از مجموع نسخ حقیقت دریافت میگرد (و کبلی)

(۱) نگذاشتی قدم برهی مهر و ماه من
 اکنون به حرف مدعی از ره بدر مرو
 ترسم اثر کند بتو آتش سوی چمن
 از بهر صید طائر بی بال و پر مرو
 دل بد مکن ز عاشق دیرینه جان من
 از ره به حرف مردم بی پا و سر مرو
 ای گوهر یگانه من قدر خود بدان
 شب ها بیزم مدعی بد کهر مرو
 (۲) هستی بدیده شه تیغور همچو نور
 بیچاره را چو نور ز پیش نظر مرو

* * *

دیده ام یار پسندیده بتی جار ابرو
 بسته دلهای اسیران بکمند گیسو
 کرده از غمش گریه بگلشن قمری
 سرو آزاد فرو رفته بگل تا زانو
 (۳) گشته ام محو تماشای خط و رخسارت
 جمع گردیده به یکجای چسان آتش و مو
 گردنش هست چنان کردن مینا نازک
 سینماید ز فرو بردن آبش ز گاو

-
- (۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی ۱۲۱۹ ق - قید کتابخانه
 عامه کابل. این مصراع چنین نگاشته شده
 « نگذاشتی قدم بره ای مهر بان من »
 (۲) در نسخه ابراهیم صبیحی این مقطع وجود ندارد و در نسخه های
 کابل و نسخه ملا نور محمد کرخی موجود است.
 (۳) در نسخه ابراهیم صبیحی - دوشنبه تاجکستان (گشته ام محو
 تماشا خط و رخسار ترا) و تمام غزل مذکور در نسخه ملا نور محمد کرخی
 وجود ندارد.

دیده‌ام دیده‌قد سروسهی بالایی
 نبود سرو بمانند قد او دلجو
 بهر تشریف تودر بزم طرب منتظرند
 مطرب و ساقی و موناوسی و جام سبو
 شاه تیمور کند خلق تو تسخیر جهان
 بیشتر خلق مسخر شود از خلق نکو
 آنرا از نهانی بکه گویم تو بگو
 تو واقف ازانی بکه گویم تو بگو
 دردی که بجانم بود از دست جدایی
 تو مونس جانی بکه گویم تو بگو
 من قمری بی‌بال و پر غصه دل را
 تو سرو روانی بکه گویم تو بگو
 لاغر شدم از کاهش بسیار فراق
 تو سوی میانی بکه گویم تو بگو
 چون تلخ از زهر فراق تو مذاقم
 تو شهت زبانی بکه گویم تو بگو
 من پیرو ضعیفم الم هجر کشیدم
 تو تازه جوانی بکه گویم تو بگو
 دارد زلفت بوسه تمنا شه تیمور
 گر خود توندانی بکه گویم تو بگو
 (۱) رازیکه میان من و تو بود بگو
 من با تو نکویم بکه گویم تو بگو
 گر درد دلی داشته باشم ز فراق
 من با تو نکویم بکه گویم تو بگو
 (۲) جوریکه رسید از ستم چشم تو با من
 من با تو نکویم بکه گویم تو بگو

(۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - کنا بخانه عامه کابل

(رازیکه میان من و تو چیست بگو)

(۲) در نسخه قلمی مذکور

(جوری که رسیدت ز چشمان تو با من).

سوزی که ز عشقت بمن سوخته جا ناست
 من باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 ظلمی که بمن می کنی از جور رقیبان
 من باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 بوسی اگر از لعل تو خواهد شۀ تیمور
 من با تو نکویم بکه گویم تو بگو
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 آن راز نهان باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 خون شد جگر در غم تنهایی هجران
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 (۱) غیر از تو نباشد دگری محرم رازم
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 واقف تویی از حال خراب دل زارم
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 جز تو دگری نیست مرا مونس و غمخوار
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 گوید بتو ای شوخ جفا جو شۀ تیمور
 گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو
 دانت تا پیک صبا راه میان من و تو
 (۲) با همه قول یکی بود ز بان من و تو
 من چو پیران جهان دیده تو بدخوی جوان
 چکند کس به چنین پدرو جوان من و تو

- (۱) در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه - تاج-کستان شوروی
 (دیگری محرم رازم) .
 و تمام این غزل (گرم غم دل باتو نکویم بکه گویم تو بگو)
 در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامۀ کابل موجود نیست .
 (۲) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامۀ کابل
 (بهمه قول یکی بود ز بان من و تو)

چون کل لاله رخت داغ بدل مالامال
 سیر گاه نیست عجب لاله ستان من و تو
 قاصد از تشنه لبی مرد چودر دشت غمت
 سخن افتاد بسی دور میان من و تو
 (۱) گر بدور من تو خسرو و شیرین بودی
 میشدی منفعل از عشق عیان من و تو
 وای از آن روز که در خلوت تنهاییها
 (۲) بود پوشیده بهم راز نهان من و تو
 در جدایی گله تیمور ندارد از تو
 چرخ افکنده جدایی همیان من و تو
 * * *

بیا سوی من ای سرو روان آهسته آهسته
 کنم تا حال دل باتو بیان آهسته آهسته
 مشو مغرور باغ حسن در وقت توانایی
 که آید در چمن باد خزان آهسته آهسته
 بیاد قامت آن سرو رعنا شعله آهم
 پرایم از دلم آتش فشان آهسته آهسته
 شکوه بار راحت مانع (۳) پیری نمیگردد
 شود پیر عاقبت نخل جوان آهسته آهسته
 نمود آهنک رفتن از بدن جانم ز تنهایی
 بیا پیش من ای سرو روان آهسته آهسته
 نهال قامت از بار غم در موسم پیری
 شود خم عاقبت همچون کمان آهسته آهسته
 مشو تیمور شاه از جور او در کنج غم بیدل
 دل پیر خم (۴) او میگردد جوان آهسته آهسته

-
- (۱) در نسخه قلمی ملانور محمد کرخ - کتا بخانه عامه کابل
 (گر بدور من و تو خسرو شیرین بودی)
 (۲) » » (بود پوشیده بمن راز نهان من و تو)
 (۳) » » (شکوه بار راحت معنی پیری نمیگردد)
 (۴) » » (دل پیر خم او میگردد آخر مهر بان آهسته آهسته)

تا دلربای من ز بر من جدا شده
جانم بلب رسیده و از تن جدا شده
دل می‌تپد بسینه مرا بی جمال او
چون بلبل قفس که ز گلشن جدا شده
کردند تا بناز تماشا بت مسرا
عقل و خرد ز شیخ و بر همن جدا شده
تسارفته دور از نظر من خیال او
گویا بصر ز دیده رو شن جدا شده
ای دوستان چه چاره که آن یار بی وفا
از من بحرف مطالب دشمن جدا شده
از دست جور ظلم تو پژمرده شد دلم
مازند غنچه‌یی که ز گلشن جدا شده
تیمور شاه (۱) رفته تاز برم یار از پیش
دل از برم بناله و شیون جدا شده
(۲) ای سحر و ماه رویت هر دم هزار دیده
همچون تو ماهرویی، کی روزگار دیده
ای بیت و روز روشن، چون شب سیاه تا کی
دور از تو خون بهارد، شبهای تار دیده
جوی ارم که سروش، بهلو زند بطوبی
سروی چو سرو قدت، کی در کنار دیده
باز آ که گشته مارا، در گلستان حسرت
پیروی لاله گوشت، خوناب بار دیده
بر آن سرم که بندم، چشم از تمام عالم
روزی اگر گشایم، بر روی یار دیده

(۱) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی - کتبخانه عامه کابل
(تیمور رفته تاز بر، آن یار، از پیش)
(۲) (۳) هر دو غزل در نسخه مذکور موجود نیست.

هر لحظه دیده مالیم ، پر خاك آستان
تا روشنی پذیرد ، از آن غبار دیده
مست از شراب شوق ، تیمور شاه گردید
از تاب سی تراشد ، چون پر خمار دیده
(۳) کی باد و دیده سیرت ، کس ای نگار دیده
نظاره رخت را ، باید هزار دیده
نرگس صفت براهت ، گشته سفید ای گل
تا کی بود براهت ، در انتظار دیده
بیروی لاله گونت ، از طرف گلستانها
چون ابر نو بهاران ، صد اشکبار دیده
در کلبه ام گرای ، از راه لطف روزی
در مقدم تو سازد ، گوهر نثار دیده

• • •

(۴) چشمم از گریه چنان قطره خون باریده
یا که از یاد تو بیرون شده دل از دیده
شکوه از طالع برگشته چسازم بغمت
که به هجران تو از محنت بسیار چه دیده
شده ام بس زغم طره ات ای به میجنون
عقل از سر من گم شده و هوش ر میده
آغشته بخون شد دلم از تیغ جفا
در کوی تو چون بسمل بیچاره تپیده
آهم چو شر از دل غمناک بر آید
کس از غم دل شعله آتش نشنیده
قدم بغم تو ای شوخ شکر لب
مانند فلک از غم بسیار خمیده

(۴) این غزل در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی قید است بخانه عامه کابل وجود ندارد .

از جور فراقش شه تیمور دل من
 خون گشته و از دیده خونبار چکیده
 شکر لب و شیرین دهن و شهد ز بانی
 هر چند که وصف تو کنم بهتر ازانی
 در هر دو جهان جلوه حسن تو عیان است
 هر چند که (۱) از دیده سرگشته عشاق نهانی
 چشمم تو چونر گس بود و زلف چو سنبل
 ریحان خط و گلچهره بقدر سرور وانی
 از غمزه و از عشوه و از ناز تو ای شوخ
 آشوب دل و فتنه دین آفت جانی
 ای ماه تو خورشیدی و خوبان همه انجم
 در حسن شه جمله خوبان جهان
 گفتن بتو احوال دل زار چه حاجت؟
 نا گفته چو احوال دل زار بدانی
 مشکل بود ای شوخ کمان تو کشیدن
 ای ترک کمان ابروی من سخت کمانی
 هرگز نشدی عاشق شوخی خود ای شوخ
 سنگین دل و بیرحم و متمکار ازانی
 طوفان (۲) سرشک تو به عالم شه تیمور
 زینسان که تو از دیده خود اشک نشانی
 شیرین دهن، پسته لب و چرب زبانی
 سیمین بدن و لاله رخ و غنچه دهانی
 (۳) شیرین چو تو شیرین نبود شیر جانی
 ایکان حلاوت تو و ز شیرینی جانی

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی «هر چند که از دیده عشاق نهانی»

(۲) «طوفان کند اشک تو به عالم شه تیمور» .

(۳) در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی — کتا پخانه عامه کابل قبل از
 مطلع بیت دیگر اینطور موجود است:

شیرین دهن، پسته لب و چرب زبانی سیمین بدن و لاله رخ و غنچه دهانی

گاهی نزدی بردل ماناوك نازی
 ای شوخ جفا پیشه عجب سخت کمائی
 در صحن گلستان جهان چونتو گلی نیست
 شمشاد قدو گل بدن و سرو روانی
 ای رهن دلها بوفا کوش خدا را
 کم ساز جفا ، مهر و وفا گرتوانی
 حیران جمال تو همه خلق جهانند
 در خلوت دل روز و شب ازدیده نهائی
 از نام تو کام دل ما یافت خلاوت
 شیرینی جان چیست که شیرین تر ازانی
 از یک نگه گرم ، دل خلق ربائی
 ای ترک پری چهره عجب آفت جوانی
 شادیم بد شنام ز لعل شکرینت
 بوسی ز لب ت گر بلب ما برسانی
 گفاز کرم او بمن دلشده تیمور (۱)
 شاه همه خوبان و شه نشاه جهانی
 غنچه (۲) لب و پسته دهن و شهدز بائی
 نازک بدن و لاله رخ و سرو روانی
 چشم و دل جانم بود آسوده بوصلت
 نور بصر آرام دل و راحت جانمی
 غافل مشو از عیش درین باغ بسه وقت
 ایام گل و جوش می و وقت جوانی
 با قبضه ابروی خم (۳) چیش مژگان
 ناولك زن و صیدا فکن و عم سخت کمائی

(۱) در نسخه ملا نور محمد مذکور: (گفاز کرم او بمن دلشده تیمور)

شاه همه خوبان، شه نشاه جهانی)

(۲) در نسخه ملا نور (ای غنچه لب و پسته دهن، شهدز بائی)

(۳) » » (با قبضه ابروی خم و چیش مژگان)

چون غنچه و شمشاد رگ و رشته سنبل
 رعنا قد و نازك كمر و تنگ دها نی
 هرگز فکند ترك (۱) و صالت شه تیمور
 روز هدم (۲) و شب مونس غمهای نهانی
 ای تازه جوان نیست بمثل توج-وانی
 امروز سرافر از جوانان جهان
 شیرین دهن خسرو خوبان جهان
 احسنت که شاه همه شیرین دهنانی
 فردی بود (۳) از دفتر خوبی تو خورشید
 پیداست که سردتر خوبان جهان
 دادم بتو دل را و سپردم بتو جان را
 فریاد که آشوب دل و آفت جهان
 نشگفت چو رویت گلی در گلشن خوبی
 سروی چو قدت سر نزد از باغ جوانی
 عشق من و حسن تو زاندازه (۴) برون است
 من ثانی یعقوبم و تو یوسف ثانی
 ایزد بمراد دل خویش برساند
 ما را بمراد دل (۵) اگر تو برسانی

- (۱) در نسخه ملا نور محمد (مقطع از غزل دیگر آورده شده و ازین قرار است:
 سه چیز بود باعث فرحت شه تیمور
 فهم سخن و شعر خوش و درك معانی
 (۲) برای صحت وزن «ه» به تلفظ نمی آید و فتحه «ز» می شود چنانکه در
 بیان کابل متداول است
 (۳) در نسخه قلمی ملا نور محمد کمرخی - کنا بخانه عامه کابل
 «فردی بود از خوبی تو خورشید سیمما»
 (۴) » » » » (فزون است)
 (۵) » » » » «ما را بمراد دل ماگر برسانی»

یکبار بیالین من زار قدم نه
اندیشه کن ز آه بلب آمده جانی

شیرین بجهان شهره به شیرین سخنی بود
ای خسرو خوبان (۱) که توشیرین ترازانی
من کیستم آواره بهر کوه و بیابان

از دست تودر عشق تو بی نام و نشانی
غافل مشواز حال خراب شه تیمور
اوهست ترا یار و تو یار دگرانی

چشمم به چشمت چشم تو، گشته دچار دیگری
من مائل تو، توشده مائل به یار دیگری

من از وفا ای دلبر با، تواز جفا ای بی وفا
گردیده ام زار تو (۲) و، تو گشتی زار دیگری

از دست رفته کار من، در هجرت ای دلدار من
تو پیغمبر از کار من، در فکر کار دیگری

من در غمت (۳) بردم بسر، تا غمگسار من شوی
از غمگساری (۴) گشته پی، تو غمگساری دیگری

(۵) باشم بر آتش چون سپند، بی روی تو ای شوخ چند
من بیقرار از بهر تو، تو بیقرار دیگری

(۶) از من تو از روی غضب، تا تارک یاری کرده ئی
از روی یاری گشته ئی ای یار یار دیگری

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی (ای خسرو خوبان و تو شیرین ترازانی).

(۵) « « « (گردیده ام من زار تو گشتی تو زار دیگری).

(۳) در نسخه ملا نور محمد کرخی کتا بیخا نه عامه کابل (هردم بسر).

(۴) « « « « (از غمگسار گشته تو غمگسار دیگری).

(۵) (۶) هر دو بیت در نسخه خطی ملا نور محمد کرخی موجود و

در نسخه ابراهیم صبحی موجود نیست.

تیمور شاه اندر غمت (۱) رفت اختیار از دست او
 تا گشته بی پر رغم او، بی اختیار دیگری
 هم بقرارت گشته ام هم دلفکار (۲)
 من خواستگار گشته ام تو خواستگار دیگری
 همچون گدایان روز و شب، من خاکسار اندر رهت
 ای شاه خوبان جهان، تو شهسوار دیگری
 بنگر ز تیغ گشته چون، سر بپایم غرق خون
 چون لاله داغم در درون، تو داغ داری: یگری
 تیمور شاه نالد بین دور از گل رخسار تو
 او بلبل زار تو و تو گلغذاری دیگری
 (۳) ای دل ز درد عشق که بود اینچنین که دوش
 چون ابر نو بهار زغم میگر یستی
 بی روی یار زندگی (۴) ای دل چو مشکل است
 در حیرتم که چون به شب هجر زیستی
 دامن کشان ز تربت من چون گذر کنی
 جا ناچه میشود نفسی گریبا یستی
 نه حور نه پری نه بشر نه فرشته بی
 در حیرتم ندانمت ای مه که چیستی

(۱) این مصراع در نسخه قلمی ملانور محمد کرخی کتابخانه عامه
 کابل اینطور نوشته شده:

«اندر غمت رفت اختیار از دست او تیمور شاه»

(۲) این غزل بی مطلع در نسخه قلمی قید کتابخانه عامه کابل
 اثر ملانور محمد کرخی موجود و در نسخه ابراهیم صبیحی قید کتابخانه
 دوشنبه تاجکستان شوروی وجود ندارد.

(۳) این غزل در نسخه ملانور محمد کرخی موجود نیست.

(۴) این مصراع در نسخه ابراهیم صبیحی اینطور نگاشته شده:

(بی روی یار زندگی بتو چو مشکل است)

تیمور شاه بجان شده در هجر تو هنوز
 واقف ز حال زاروی ای شوخ نیستی
 (۱) بردیده ام ای نور بصر گر بنشین
 ترسم که ز خار مرثه آزار بپویی
 ای شوخ بی صید دل خلق چو صیاد
 در دست کمانداری و دایم به گمبویی
 صد یوسف مصری شودت مشتری ای جان
 مه طلعت و خورشید رخ و زهره جیبویی
 بالله که زمانه چو تویی یاد ندارد
 سر حلقه خوبان همه روی زببویی
 با مال سم توسن نازت میسندم
 بنشسته کج ای آنکه تودر خانه زببویی
 از چشم و خط و خال لب فتنه گر من
 آشوب دل و فتنه جان آفت دینی
 نبود بخدا چون تو بتی در همه چین
 با حسن چنین، غیرت پتخانه چینی
 در بزم که خالی بود از غیر، مراتو
 خوش آنکه زمانی بنشانی بنشین
 گردند کجا مشتری و زهره قرینت
 ای ماه تو با مهر جهان تاب قرینی
 گردند به پیش تو خجل سرو و گل ایشوخ
 بر قامت و رخ برتر ازانی به ازینی
 تیمور بدر کعبه دل خاک نشین باش
 در دهر اگر صاحب صد تاج و نگینی

(۳) ابن غزل در نسخه ملا نور محمد کرخی قید کتا بیخانه عامه
 کابل موجود نیست .

هرگز نتوان یافتنم پیش تو راهی
 سویت نتوان کرد هم از دور نگاهی
 از چهره مکن حد قیاس غم دل را
 کوه را نتوان کرد یقین وزن بکاهی
 از آتش هجر تو جگر سوخت چگویم
 بیرون شود هر دم ز دل سوخته‌آهی
 باقد تو نسبت نکنم سرو چمن را
 دادن نتوان نسبت گل را به گیاهی
 که گاه خوش است خاطر از دیدن رویت
 ناخوش شوم آن دم که نبینم بتو گاهی
 بیرون نشود ناله ز حسرت بجز از سر کویت
 نتوان به ستم داد زدن جز سر راهی
 از یاد جمالت شه تيمور چه خوش گفت
 رنگین نتوان گفت چنین شعر بمانی
 چسازم باغم خورشید روی ماه سیمایی
 قیامت قاضی آشوب جانی سرور عناهی
 بهمنون میفروشم در بیا بان زلف لیلی را
 بود در سر مرا از فکر کیسوی تو سودایی
 نباشد احتیاج بامی و میخانه در مجلس
 خرابم کرده از مستی نگاه چشم شهادی
 بود هم مشرب آئینه در بزم پری رویان
 ز حیرت چشم من گردیده محو روی زیبایی
 ز گلزار دل من آه همچون سرو می‌خیزد
 بود از بس بدل ما را خیال سرو بالاوی
 بهجز لعل لب جانان نباشد چاره دردم
 پی درمان من دارد مسیحاسعی بیجایی
 نمی‌خندد دلیم تيمور شاه چون غنچه در گلشن
 ولی خندان شود چون لاله در دامان صحرایی

و اقف در ددل و دانای راز من تو بی
 با طبعیم کار نبود چاره ساز من تو بی
 هر که دارد در گلستان با گل (۱) رویی نظر
 در میان گلشن جان سرو ناز من تو بی
 بی تو ما را ساعتی هرگز بدل آرام نیست
 مونس من دلبر من، دل نواز من تو بی
 همچو قمری در گلو داریم طوق بنده کی
 سرو من، شمشاد من، عمر دراز من تو بی
 آتشی دارم بدل از عکس رخسارت چو شمع
 به باعث سر رشته سوزو گداز من تو بی
 طاعت شایسته بی اخلاص دل مقبول نیست
 جلوه گاه کعبه دل در نماز من تو بی
 گفت با من یار من از لطف خود تیمور شاه
 (۲) محرم گنجینه راز و نیاز من تو بی
 نمیدانم چه بد کردم، زمن قطع نظر کردی
 ز حال من چشم پوشیدی، بجان من شرر کردی
 ز تنهایی دل آشفته در غربت نمیباشد
 چرا از ملک دل ای اشک آهنگ سفر کردی
 (۳) ز جوش خون دلم یکبار طوفان کرد در عالم
 ز سلاب سرشک ای دیده طوفان دگر کردی

- (۱) در نسخه ملانور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل (هر که دارد در گلستان با گل رویی نظر)
 (۲) در نسخه ملانور محمد - کتابخانه عامه کابل :
 (محرم گنجینه راز و نیاز من تو بی) و در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه :
 (راز و نیاز من تو بی)
 (۳) « » « (ز جوش خون دلم) باین رسم الخط نگاشته شده .

هوای جستجوی یار در هر خانه میگردم
 مرا ای چرخ کج رفتار آخر در بدر کردی
 رمیدی تا ز وحشت از برم وحشی غزال من
 مرا چون نافه مشک ختن خون در جگر کردی
 ز تاب شعله تب گشته رخسار تو چون آتش
 ندانم از دل گرم کدام عاشق گذر کردی
 به هنگام کشودن نامه دلدار را تیمور
 (۱) بیاران سرشک دیده خونبارتر کردی
 دور مشو ز من (۲) دمی، بهر خدا جکی جکی
 درد فراق می کشد، باز مرا جکی جکی (۳)
 ای بت سروناز من، با غضب و عتاب و قهر
 از بر من اگر روی، باز بیا جکی جکی
 صبح امید عاشقان، گشته سیاه همچو شب
 دور بکن ز روی خود، زلف دوتا جکی جکی
 ای زغم تو جان من، گشته ضعیف و ناتوان
 بهر خدا نگاه کن، جانب ما جکی جکی
 گشته سیاه روز من، از غم ماه عارضت
 پرده ز روی خویشتن، باز کشا جکی جکی
 تا ز غضب فشرسته بی، آه دلم شکسته بی
 خیز بعشوه و ادا، چلوه نما جکی جکی

-
- (۱) این غزل در نسخه کتابخانه عامه کابل وجود ندارد.
 (۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتابخانه عامه کابل
 (دور مشو ز دیدنم بهر خدا)
 (۳) جکی جکی - بهر دو جیم مکسور و هر دو کاف دری و هر دو یای
 معروف لفظی است که هنگام عجز و اضطراب گویند. و از اصلاحات
 قدیم و مشهور ولایات افغانستان، و در این غزل تیمور شاه فقط از لحاظ
 سلسله قافیه و مطابی یکی از اصلاحات مشهور مردم آورده شده
 است. (و کیلی)

ز بهر زینت اسباب شاهیم تیمور
کمال مرتبت (۱) کردگار شد باعث

بارقیبان زدلت مهر و وفا را چه علاج؟

با من از ظلم و ستم جور و جفا را چه علاج؟
شانه را منع توان کرد از آن زلف سیاه

لیکن آسپختن باد صبا را چه علاج؟

دل توان از خط (۲) و ابروی تو بردن لیک؟

کشش پیچ و خم (۳) زلف رسا را چه علاج؟
مرده (۴) را زنده توان کرد مسیحا به نفس

مرض عاشق بیرون زد و او را چه علاج؟

داروی لطف تو شد مرهم داغ دگران

زخم داغ جگر پرغم ما را چه علاج؟

میتوان گشت ز آشوب نگاهش ایمن

ناو کغمزه مژگان رسا را چه علاج؟

ایمن از خصم بتدبیر توان شد تیمور

رقم خامه تقدیر خدا چه علاج

(۱) این غزل عیناً از نسخه قلمی قید کتا پخانه عامه کابل که در سنه ۱۲۱۹ ق بقلم ملا نور محمد کرخی در جزء یک مجوعه خطی بطور مختصر نوشته شده نقل گردید.

و از لحاظ جملات و کلمات و بعضی ابیات با غزل نقل نسخه های کابل و نقل نسخه دوشنبه فرق دارد و مقطع غزل مکرر آمده و کلمه مرحمت به مرتبت تبدیل شده

(۲) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا پخانه عامه کابل

(دل توان از خط و ابروی تو برداشت و لیک)

۳ «زلف دوتار را چه علاج» » »

۴ «مرده را زنده توان کرد» » »

شده ام بیتو بتابی سرو سامان لیکن
 باز یابم سر و سامان تو اگر باز آیی
 رفتی از پیش من غمزه باناز و عتاب
 چه شود سوی غریبان تو اگر باز آیی
 به غضب رفته یی از پیش من و من ز غمت
 نزنم چاک کریبان تو اگر باز آیی
 رفتی و غنچه زغم شد دل شاه تیمور
 بشکفت چون گل خندان تو اگر باز آیی
 تا بکی مست می و باده غفلت باشی
 بهتر آن است که مشغول عبادت باشی
 غرض از خلقت این باغ گل معرفتست
 میکنی سیر اگر صاحب همت باشی
 نقد اوقات مکن صرف بجز راه خدا
 تا که محفوظ بمحشر زنده است باشی
 پیشه کن لطف و سخا و کرم خلق بخلق
 گرچه در رتبه ارباب کرامت باشی
 از عبادت عمل نیک بدینا بگذار
 تا که از جمله نیکان به قیامت باشی
 شده اوراد سلاطین همه وقت
 که ز الطاف خداوند بدولت باشی
 اعتمادی نبود چون به جهان تیمور شاه
 به که در گوشه عزلت به قناعت باشی
 و چه پر عشو و پرناز و خد نک اندازی
 شوخ پرفتنه و پیرحم و بت طنازی
 گاه با قهر و گهی لطف و گهی ناز و عتاب
 برده دل از برم آن شوخ یلازی بازی

دمیدم از ستم تیغ شود قطع زبان
 هر که چون شمع درین بزم کند غمازی
 نشود صید ز چنگک تو بصد حیاله خلاص
 از پی صید دل اهل جهان شهبازی
 چه شود ای مه خوبان زره مهر و وفا
 بنده را اگر ز سر لطف و کرم بنوازی
 میشوی عاقبت از کرده پشیمان آخر
 دل آباد مرا بهره ویران سازی
 (۱)

دور از بهر خدا از شه تیمور مرو
 زانکه آرام دل (۲) و مونس و صاحب رازی
 شوخ غارتگرو بیباک و سراپا نازی
 میبری دین و دلم عشوه گرو طننازی
 طفلی و شوخ زبس میل بازی داری
 میربایی دل و (۳) دینم تو به بازی بازی
 با که گویم ز غم عشق تور از دل خویش
 که نباشد بغم عشق تو همرازی
 آفتابی تو و خوبان همگی چون انجم
 در میان همه خوبان جهان ممتازی
 تا بسازی ز غم و رشک بتا کار مرا
 بار قیام دغا پیشه ازان می سازی
 پرده دیده چو آبی، گنمت فرش به ره
 غیر ازین نیست مرا بهر توها اندازی

(۱) (۲) هر دو مصراع بیت مقطع در نسخه قلمی ملا نور محمد
 گرجی ۱۲۱۹ ق قیود کتا بخانه هامة کابل اینطور آمده:
 دور از بهر خدا از شه تیمور مرو

زانکه آرام دین و دل، مونس صاحب رازی
 (۳) در نسخه مذکور «میربایی دل و دینم را تو بازی بازی»

با بتان نردم حجت شه تیمو رمباز
 خام هازی و تو آخر دل خود می بازی
 (۱) دل من چند باین جفا آزاری
 گد بود خسته به بالین غمت بیماری
 مرغ دل باز نیاید طرف سینۀ من
 بسته حلقه گیسوی تو شد بنداری
 ساعتی از پی راحت پروای دیده بخواب
 تا کی از یاد خیال رخ او بهداری
 بستر غمهای تو هرگز نکنند
 دل بیمار مرا غیر تو کس غمخواری
 خاطر لطف تو گاهی نکند میل بمن
 از من خسته بیدل چقدر بهزاری
 ایدل اسباب سفر بهرقامت بردار
 روز شب چند بفکر غزل و اشعاری
 شاه تیمور ز غمهای تو بیدل شده است
 آه اگر لطف تو با او نکند دل داری
 سپردم دل بدست ظالم شوخ ستمکاری
 بتی کافروشی سنگین دل (۲) دارد دل آزاری
 بد تیرم میزند گاهی ، بغمزه می کشد گاهی
 گمان ابرو سواری شوخ چشمی مردم آزاری
 بمشوه عالم آشوبی ، بغمزه فتنه افکیزی
 به بیمار هزن دینی ، به کشتن ترک خون خواری
 ز سرو قامت خویش و گل رخساره اش دارد
 کهم چون قمری از افغان گهی چون بلبل (۳) از آزاری

۱ این غزل در نسخه قلمی ملا نور محمد کرخی کتابخانه عامه کابل
 موجود نیست .

۲ (سنگین دلی) » » ۲

(بابل آزاری) » » ۳

بگفتا : کویستی افتاده برخاک درم؟ گفتیم:

(۱) خراب خسته، خوانین دل و بیمار و افکاری

گهی فرماده و سازد گهی معنون. گهی وامق (۲)

مرا شیرین لبی، لعلی و شی، عذرا صفت یاری

دل و دین عقل و هوش و صبر را تیمور برد از من

بناز و عشوه و طور و ادا و غمزه دلداری

رباعیات

ای آنکه تویی محرم راز همه کس لطف و کرم تو کار ساز همه کس

یارب تو برار حاجت خلق جهان چون با تو بود روی نیاز همه کس

از یاد رخت شکفته گلها به چمن قریان گل روی تو جان و دل من

باشد خجل از نکست زلفت سنبل حوران خرام قامت سرو و سم من

ای زلف مسالمت بالای دل من ابروی کجبت عقده گشای دل من

بگذشت ز حد شور و فغانم به تو یکبار پیرس ما جرای دل من

ای آنکه رخت مرا به از گلزار است گل در نظرم جد از رویت خار است

تا خاک نشین کوچۀ عشق شدم از سلطنت ملک جهانم عار است

دارم دلی از فراق افکار بیا جانی ز غمت خسته و بیمار بیا

هر دم بگذشت در تمنای رخت یکبار بیا ز لطف یکبار بیا

رحمی بمن زار ضرور است ضرور ای یار مستمگار ضرر و راست ضرور

هر چند کم از کم ولی لطف بمن بسیار از بسیار ضرور است ضرور

(۱) در نسخه ملاک نور محمد کرخی (خرابی خسته خونین دل)

(۲) وامق بکسر میم دوست دارنده و نام مردی که بر عذرا عاشق بود

از لطائف و برهان و غیاث اللغات.

تا کی میم از عتاب خواهی دادن؟ وز مرغ دلم کباب خواهی دادن؟
(۱) امروز سوال هست مرا از تو بگو: فردا چه بحق جواب خواهی دادن؟

تا چند امید دارم هجران باشم؟ سرگشته کوی درد و حرمان باشم؟
تا کی دل تو ز فکر من باشد جمع، من چون خم زلف تو پریشان باشم؟

(۲) از آمدن نشاط سامان گشتم بشکفت دل از طرف گلستان گشتم
چون ابر بهاری از نسیم کرمت در عین کمال گریه، خندان گشتم

تا چنده جور و جفا بسپاری آئین وفا و مهر را بگذاری
قربان سرت شوم بگور سم کجاست دل بردن، عار کردن از دلداری

در عشق تو ام کعبه و بتخانه یکست دور فلک و گردش پیمان یکست
مطلب تو بی از هر دو جهان عاشق را شهر و صحرا بچشم دیوانه یکست

تیمور شه از یار وفا میخوام آسایش جان مبتلا میخوام
دائماً شب صحبتش ز حق می طلبم ایام وصالش ز خدا میخوام

(۳) ای دوست به حال زار من رحمی کن هرجان و دل فگار من رحمی کن
زان پیش که خطر روز رخت شب سازد بر سختی روزگار من رحمی کن

(۱) در نسخه ملا نور محمد کرخی - کتا بخانه عامه کابل :

(امروز مرا از تو سوال هست بگوی)

(۲) » » » » این رها می موجود نیست .

(۳) » » » » (ای شوخ به حال زار من رحمی کن)

دل پردی و دلبری نکردی با من
جز رسم متمگری نکردی با من

(۱) هر چند نداشته بدلی رسم چقا

(۲) آمیزش سرسری ، نکردی با من

* * *

تا چند بغض و ابدا خیالت بینم

گاهی شادان که بهالالت بینم

بردار ز رخ پرده که آئینه صفت

حیران تو کردم و جمالت بینم

* * *

قطعه اختتامیه و تاریخ اتمام دیوان تهمورشاه بحساب جمل
از طبع خود آن شاهنشاه حقائق و معارف آگاه :

بس از حمد و ثنات خدا و رسول

که هست احسن و املح هر کلام

کنم شکر بسیار تهمورشاه

بدرگاه فرماده خاص و عام

(۳) که تسوید این نسخه را داد زیب

ز منظوم آورد رو در نظام

بمعنی سراج غزلهای اوست

(۴) غزالان ولی از عبارت مدام

(۱) در نسخه کتابخانه عامه کابل بقلم ملا نورمحمد کرخی

سنه ۱۲۱۹ ق :

(هر چند نداشته بدلی رسم وفا)

(۲) در نسخه ابراهیم صبحی - دوشنبه - تاجکستان :

(آمیزش سرسری نکردی با من)

در نسخه ملا نورمحمد کرخی - کتابخانه عامه کابل :

(آمیزش سرسری نکردی با من)

(۳) « « « « (نسخه دلفریب)

(۴) « « « « (غزلهای او)

بود بهت هـ-رؤ-رد او دۑ-تسری

(۱) ز معنی لطف عبارت تمام

ز خوانندگانف امهد این پس است

کده گویند برما درود و سلام

چو پرسند از سال انجم او

بگو (باد کسزار فیض دوام)

۱۲۰۶

تاریخ تکمیل دیوان اعلی حضرت تیمور شاه ، بقرار یک-که من
(عزیزالدین و گیلی) منجمیده ام بحساب جمل از عبارت آنی بدو طور
۱۲۰۶ ق برمی آید :

۲ - اشرف اشعار کابل

۱ - شاعر اشراف کابل

* * *

دعای خاتمه

رباعی

ای خالق خلق سر فرازم کسردان

و ز منت خلق بسی نیازم گردان

لطف و کرم عمیم خود را یارب

از پرده غیب کار مازم گردان

* * *

(۱) در نسخه قلمی ملانور محمد گرخی سنه ۱۲۱۹ ق (ز معنی لفظ و عبارت)
توضیح : ملانور محمد گرخی در پهلوی جمله شامل مواد تاریخ
با عدد (۱۲۵۵) نوشته و سهوی بزرگ نموده چه ۱۲۰۹ مطابق یکسال
قبل از فوت تیمور شاه است و ۱۲۵۵ ق (۷۸) سال بعد فوت آن
و اینکه سال ختم مجموعه خطی ملانور محمد ۱۲۱۹ ق است معلوم میشود
که ممکن این سنه را شخص دیگر نوشته باشد و لزوماً در اینجا توضیح شد .
(و گیلی)

جناب مستطاب علی القاب مرحوم پادشاه افغانستان مجلس
 بشاه نیمور ردایف حروف مرقوم را ادا فرموده بدین
 حرف را رسیدن که تحریر نمود
 الا کرام مع الاخرین

سوزم و در کربم حریفم خارست کل جسم من بر و اکل زمین یکبار منی باقی من جدا گردان تو نذر ابرو منو کجا امیدم خون تو ای کفایت غم من دلم کجا در بون با شرف تو دم در خون منی شکر من در بار شرف خار با جرم من با نام و نشانت را بر کردم طلب هر	در کجای منی از من کی می نیم حیدر و سر و منی که لاله دشت همچو نوبت دندان تو که دین من باشد مرا بر تو لبها خشک شستم چون نقد تو سر درو اگر دم من چنین شمر و این من باشد لب است بر کوه و باز را عا سودا تو دارم همچون مسکینم در جنت تو دارم
---	--

یکی از صفحات نسخه قلمی دیوان تیمور شاه که در کتابخانه،
 انستیتوت شرق شناسی تا شکسته مرکز جمهوریت ازبکستان شوروی
 نگا هداری میشود .

دینولا فرمان مالیشان بشرف وزیر عنایت سلطانی صادر کیا جاتا ہے۔ پرکنہ تھاڑا کا قدیمی متعلقہ
 بشمول علاقہ بھدوڑ جو تمہاری قبضہ میں ہی حسب سابق ٹکوعطا کیا جاتا ہے۔ ٹکوعطا ہے کہ
 جو یہ پھول کے لوگ جمع کرتے ہیں اوکو وصول کر دجیسا کہ اب تک تمہاری مورث
 لوگ کرتے چلی آتی ہیں۔ ٹکوعلازم ہے کہ راجہ پٹیلہ کے مطیع رسوا درجہ عرضداشت کہ ٹکوعضو
 بمبئی صوبہ راجہ پٹیلہ کی معرفت روانہ کیا کر د۔ یہ بھی سنایا می کہ حری سنگھ نے
 اپنی ملک میں فساد برپا کیا ہے۔ ٹکوعچاھئی کہ باتفاق دیگر راجاؤں کے اوکو خلق خدا
 کو ایذا پہونچانے سے باز رکھو اور محمد حسن خان کو بھت جلد اس غرض سی بھیجا
 جائیگا کہ باستعانت راجہ پٹیلہ کے حری سنگھ کے ملک پر قبضہ کر لے اور اوکو
 مقبوضات شامی میں شامل کر لے۔ چونکہ حری سنگھ دراصل ملتان سی آیا تھا
 جہاں کا وہ باشندہ ہی اس واسطی اوکو وہاں واپس جانا چاہی۔ تمام معاملات
 جو تم سے علاقہ رکھتی ہیں محمد حسن خان کو سمجھا وی گئی ہیں اور اوکا فیصد اور عملہ آمد
 بوساطت راجہ پٹیلہ کے مراہ۔ ٹکوعلازم ہے کہ حضور میں حاضر صوبہ تمہارا ملک مراہ
 قبضہ میں آجائیگا۔ حری سنگھ تعلقہ نالی کی طرف روانہ ہوا تھا۔ راجہ پٹیلہ نے
 اوکو وہاں سی نکال دیا۔ اگر حری سنگھ آب خنجل کی طرف جائے تو اوکو وہاں داخل
 نہوئے دنیا۔

ٹکوعلازم ہے کہ جب دستور قدیم راجہ پٹیلہ کے مطیع رسوا اور مراہم سلطانی کے متوقع
 مورخہ گیارہویں ۱۱ رجب سنہ ۱۱۹۲ ہجری

ترجمہ یکی از فرمانهای تیمورشاه درانی کہ بتائید فرمانهای عهد احمدشاه غازی در خصوص مسائل
 ولایت پنجاب نوشته است .

توضیح

در مقدمات این کتاب از موجودیت نسخه های خطی دیوان اشعار تیمور شاه در کتابخانه های داخل و خارج حرف زدیم، و قرار اطلاعاتی که بعد از آن تا شکندرسید، حاوی مطالب آتی است :

در سنه ۱۲۰۷ ق مطابق ۱۷۹۲ ع، در این سال که اعلیحضرت تیمور شاه در شهر کابل چشم از دنیا پوشید، و پسر ولیعهدش زمانشاه بر تخت سلطنت موروث نشست، یک تن از منشیان فاضل دولت اسلامی بخارا، دیوان اشعار آن شاهنشاه را بخط نستعلیق بقلم خود نقل گرفته از کابل به مملکت اسلامی بخارا برسم تحفه برد. و آن نسخه تا الآن در جمله نسخ خطی در کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم از بکستان در شهر تاشکند موجود، و در صفحه اخیر چنین نوشته است :

(میرزا حاجی محمد ولد میرزا محمد ناصر منشی عالیجاه رفیع جایگاه محمد سلطان مراد ولد مرحوم جنت مکان غفران جایگاه امیر عمده الامراء محمد الدیال بی اتالیق این نسخه در دار السلطنه کابل تحریر یافت) آغاز نسخه مذکور اقتاده و در بین ورق های (۱۵) و (۱۴) و ۳۳ و ۳۴ نیز سقطات دارد. اوراق موجود (۷۹-۱۳×۱۵-۲۳ سانتی متر . و دارای غزل های بهیتو و غزلهات و رباعیات دری می باشد . نسخه مذکور در کابل با سهاهی بر کاغذ خوقندی کتابت شده حواشی صفحات با شنکرف ورنک آبی و حل طلا مجدول گردیده تخلص شاعر (تیمور شاه) در مقاطع غزلها نیز با شنکرف نگاشته شده است و بقرار این نسخه معلوم گردید که میرزا محمد ناصر و پسرش میرزا حاجی محمد در عهد شاهان درانی بجهة رسا نیدن نامه های دولتی وارد کابل میگرددند، و از تصانیف نفیس ادبی افغانی نقل گرفته با خود بطریق یادگار به مملکت اسلامی بخارا می بردند. و هر دو تن پدر و پسر از فضلاء و نویسندگان از بکستان و از معاصران شاهان درانی افغانستان بوده اند. و نگارش این متن نیز ثابت گردانید که شهرت ادبی و شاعری آن شهریار شهیر بهر شهر و دیار رسیده و هر یک از صاحبان دانش و فضل علاقه خاص داشت تا از مجموعه نفوز نفیس اشعار آبدار آن شاه شاه فاتح نقل و استنساخ نموده باعتبار کتابخانه های خصوصی و دولتی خود به فزایند .

(و کیلی)

شہ ممالک ہند و بلاد ترکستان
خدیو داور سند و قلمرو توران

جہان مطاع شہنشاہ ظل سبحانی
سلالہ شرف دود مان درا نی

بعدل وجاہ انوشیر وان واسکندر
بہ تیغ ثانی تیمور شاہ نیک اختر



نظم از میر عبدالمہادی منشی بامشی
در موقع فتح مجدد نیشاپور:
سنہ ۱۲۰۲ ق

سبح اسمك ربنا العظيم

الحمد لله الذي خلقنا من نور

وهدانا لهذا الدين العظيم

بسم الله الرحمن الرحيم

في شهر ربيع الثاني سنة ١٤٢٥

الحمد لله الذي هدانا لهذا

الدين العظيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا